

ParsBook.Org

پارس بوک، بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی زبان

ParsBook.Org



The Best Persian Book library

پیش گفتار

حضرت امام خمینی (ره) در مقدمه کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل» ضمن تأکید بر عدم کارائی کتابهایی که بطریق علمی و فلسفی درباره اخلاق نوشته شده می نویسد: «به نظر قاصر، اخلاق علمی و تاریخی و همین طور تفسیر ادبی و علمی و شرح احادیث بدین منوال از مقصد و مقصود دور افتادن و تبعید قریب نمودن است. نویسنده را عقیده آنست که مهم در علم اخلاق و شرح احادیث مربوطه آن، یا تفسیر آیات شریفه راجع به آن، آنست که نویسنده آن با اِشار و تنذیر و موعظت و نصیحت و تذکد دادن و یادآوری کردن، هریک از مقاصد خود را در نفوس جایگزین کند. و به عبارت دیگر: کتاب اخلاق، موعظه کتبیّه باید باشد و خود معالجه کند دردها و عیب ها را، نه آنکه راه علاج نشان دهد. ریشه های اخلاق را فهماندن راه علاج نشان دادن، یک نفر را به مقصد نزدیک نکند و یک قلب ظلمانی را نور ندهد و یک خُلق فاسد را اصلاح ننماید. کتاب اخلاق آنست که با مطالعه آن، نفس قاسی، نرم و غیر مهذب، مهذب و ظلمانی، نورانی شود، و آن، به آنست که عالم در ضمن راهنمایی، راهبر، و در ضمن ارایه علاج، معالج باشد و کتاب، خود دواي درد باشد نه نسخه دوا نما. طیب روحانی باید کلامش حکم دوا داشته باشد، نه حکم نسخه، و این کتب مذکوره، نسخه هستند نه دوا، بلکه اگر جرأت بود می گفتم نسخه بودن بعضی از آنها نیز مشکوک است، ولی از این وادی صرف نظر اولی است.»

مقامات اهل معرفت

جناب شیخ می فرمود: «حقیقت کیمیا تحصیل خود خداست... محبت به خدا، آخرین منزل بندگی است... میزان ارزش اعمال، میزان محبت عامل به خداوند متعال است.»

امام خمینی (ره) به فرزندش حاج احمد آقا می فرمود: «پسرم! آنچه در درجه اول به تو وصیت می کنم آنست که انکار مقامات اهل معرفت نکنی، که این شیوه جهال است و از منکرین مقامات اولیا پرهیزی، که اینان قطع طریق حق هستند». و در توصیه به همسر حاج احمد آقا می فرمود: «من نمی خواهم تظهير مدعیان را بکنم که «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد» من می خواهم اصل معنی و معنویت را انکار نکنی، همان معنویت که کتاب و سنت نیز از آن یاد کرده اند و مخالفان آن یا آنها را نادیده گرفته و یا به توحید عامیانه پرداخته اند. و من به تو توصیه می کنم که اول قدم، بیرون آمدن از حجاب ضخیم انکار است، که مانع هر رشد و هر قدم مثبت است. این قدم کمال نیست، لکن راهگشای بسوی کمال است... در هر صورت با روح انکار نتوانی راهی بسوی معرفت یافت. آنان که انکار مقامات عارفان و منازل سالکان کنند، چون خودخواه و خودپسند هستند، هر چه را ندانستند، حمل به جهل خود نکنند و انکار آن کنند، تا به خودخواهی و خودبینی شان خدشه وارد نشود.»

امام صادق (ع) می فرماید: «خلایق از پی بردن به کنه صفت خداوند عزوجل ناتوانند و همچنان که از رسیدن به گوهر صفت خدا ناتوانند، از دریافت ژرفای صفت پیامبر خدا (ص) نیز ناتوانند و همچنانکه از پی بردن به کنه صفت پیامبر خدا عاجزند، از رسیدن به ژرفای صفت امام ناتوانند و همچنانکه امام را چنانکه باید نمی توانند بشناسند، از شناخت حقیقت مؤمن (چنانکه باید) ناتوانند.»

بخش اول - ویژگیها

فصل اول - زندگی

«رجبعلی نکوگویان» مشهور به «جناب شیخ» و «شیخ رجبعلی خیاط» در سال 1262 هجری خورشیدی، در شهر تهران دیده به جهان گشود. پدرش «مشهدی باقر» یک کارگر ساده بود. هنگامیکه رجبعلی دوازده ساله شد پدر از دنیا رفت و رجبعلی را که از خواهر و برادر تنی بی بهره بود، تنها گذاشت. شیخ پنج پسر و چهار دختر داشت، که یکی از دخترانش در کودکی از دنیا رفت.

خانه شیخ

خانه خشتی و ساده شیخ که از پدرش به ارث برده بود در خیابان مولوی کوچه سیاهها (شهید منتظری) قرار داشت. وی تا پایان عمر در همین خانه محقر زیست. نکته جالب این است که چندین سال بعد، جناب شیخ یکی از اتاقهای منزلش را به یک راننده تاکسی، به نام «مشهدی یدالله»، ماهیانه

بیست تومان اجاره داد، تا این که همسر راننده وضع حمل کرد و دختری به دنیا آورد، که مرحوم شیخ نامش را «معصومه» گذاشت. هنگامی که در گوش نوزاد اذان و اقامه گفت، یک دو تومانی پر قنداقش گذاشت و فرمود: «**آقا یدالله! حالا خرجت زیاد شده از این ماه به جای بیست تومان، هیجده تومان بدهید.**» یکی از فرزندان شیخ می گوید: من وقتی وضع زندگیم بهتر شد به پدرم گفتم: آقا جان من «چهار تومان» دارم و این خانه را که خشتی است «شانزده تومان» می خرند، اجازه دهید در «شهباز» خانه ای نو بخریم. شیخ فرمود: «**هر وقت خواستی برو برای خودت بخر! برای من همین جا خوب است.**» پس از ازدواج، دو اتاق طبقه بالای منزل را آماده کردیم و به پدرم گفتم: آقایان، افراد رده بالا به دیدن شما می آیند، دیدارهای خود را در این اتاق ها قرار دهید، فرمود: «**نه! هر که مرا می خواهد بیاید این اتاق، روی خرده کهنه ها بنشیند، من احتیاج ندارم.**» این اتاق، اتاق کوچکی بود که فرش آن یک گلیم ساده و در آن یک میز کهنه خیاطی قرار داشت.

لباس شیخ

لباس جناب شیخ بسیار ساده و تمیز بود، نوع لباسی که او می پوشید نیمه روحانی بود، چیزی شبیه لباده روحانیون بر تن می کرد و عرقچین بر سر می گذاشت و عبا بردوش می گرفت. نکته قابل توجه این بود که او حتی در لباس پوشیدن هم قصد قربت داشت، تنها یک بار که برای خوشایند دیگران عبا بر دوش گرفت، در عالم معنا او را مورد عتاب قرار دادند. جناب شیخ خود این داستان را چنین تعریف می کند: «**نفس اعجوبه است، شی بی دیدم حجاب (منظور حجاب نفس و تاریکی باطنی است) دارم و طبق معمول نمی توانم حضور پیدا کنم، ریشه یابی کردم با تقاضای عاجزانه متوجه شدم که عصر روز گذشته که یکی از اشراف تهران به دیدنم آمده بود، گفت: دوست دارم نماز مغرب و عشا را با شما به جماعت بخوانم، من برای خوشایند او هنگام نماز عباي خود را به دوش انداختم...!**»

غذای شیخ

جناب شیخ دنبال غذاهای لذیذ نبود، بیشتر وقت ها از غذاهای ساده، مثل سیب زمینی و فرنی استفاده می کرد. سر سفره، رو به قبله و دو زانو می نشست و به طور خمیده غذا می خورد، و گاهی هم بشقاب را به دست می گرفت همیشه غذا را با اشتهای کامل می خورد، و گاهی مقداری از غذای خود را در بشقاب یکی از دوستان که دستش می رسید می گذاشت. هنگام خوردن غذا حرف نمی زد و دیگران هم به احترام ایشان سکوت می کردند. اگر کسی او را به مهمانی دعوت می کرد با توجه، قبول یا رد می کرد، با این حال بیشتر وقت ها دعوت دوستان را رد نمی کرد. از غذای بازار پرهیز نداشت، با این حال از تأثیر خوراک در روح انسان غافل نبود و برخی دگرگونی های روحی را ناشی از غذا می دانست. یک بار که با قطار در راه مشهد می رفت، احساس کوری باطن کرد، متوسل شد، پس از مدتی به او فهماندند که: این تاریکی در نتیجه استفاده از چای قطار است.

فصل دوم - کار

شغل

خیاطی یکی از شغل های پسندیده در اسلام است. لقمان حکیم این شغل را برای خود انتخاب کرده بود. جناب شیخ برای اداره زندگی خود، این شغل را انتخاب کرد و از این رو به «شیخ رجبعلی خیاط» معروف شد. جالب است بدانیم که خانه ساده و محقر شیخ، با خصوصیات که پیشتر بیان شد، کارگاه خیاطی او نیز بود. یکی از فرزندان شیخ در این باره می گوید: ابتدا پدرم در یک کاروانسرا حجره ای داشت، و در آن خیاطی می کرد. روزی مالک حجره آمد و گفت: راضی نیستم اینجا بمانی. پدرم بدون چون و چرا و بدون این که حقی از او طلب کند، فردای آن روز چرخ و میز خیاطی را به خانه آورد و حجره را تخلیه کرد و تحویل داد، از آن پس در منزل، از اتاقی که نزدیک در خانه بود برای کارگاه خیاطی استفاده می کرد. یکی از دوستان شیخ می گوید: فراموش نمی کنم که روزی در ایام تابستان در بازار جناب شیخ را دیدم، در حالی که از ضعف رنگش مایل به زردی بود. قدری وسایل و ابزار خیاطی را خریداری و به سوی منزل می رفت، به او گفتم: آقا! قدری استراحت کنید، حال شما خوب نیست. فرمود: «**عیال و اولاد را چه کنم؟!!**» در حدیث است که رسول خدا (ص) فرمودند: «**إن الله تعالی یحب أن یری عبده تعباً فی**

طلب الحلال؛ خداوند دوست دارد که بنده خود را در راه به دست آوردن روزی حلال، خسته ببیند.
«**ملعون ملعون من ضیع من یعول؛ ملعون است، ملعون است کسی که هزینه خانواده خود را تأمین نکند.**»

جدیت در کار

جناب شیخ در کار خود بسیار جدی بود و تا آخرین روزهای زندگی تلاش کرد تا از دست رنج خود زندگیش را اداره کند. با این که ارادتمندان وی با دل و جان حاضر بودند زندگی ساده او را اداره کنند، ولی او حاضر به چنین کاری نشد.

در حدیثی از رسول اکرم (ص) آمده است:

«من أكل من كد يده، كان يوم القيامة في عداد الأنبياء و يأخذ ثواب الأنبياء؛

هر که از دسترنج خود گذران زندگی کند، روز قیامت در شمار پیامبران باشد و پاداش پیامبران بگیرد.»

و در حدیث دیگری فرمود: «العبادة عشرة أجزاء تسعة أجزاء في طلب الحلال؛ عبادت ده بخش دارد، که نه بخش آن در طلب (روزی) حلال است.»

انصاف در گرفتن اجرت

شیخ در گرفتن اجرت برای کار خیاطی، بسیار با انصاف بود. به اندازه ای که سوزن می زد و به اندازه کاری که می کرد مزد می گرفت. به هیچ وجه حاضر نبود بیش از کار خود از مشتری چیزی دریافت کند.

در حدیث است که امام علی (ع) فرمود: «الانصاف افضل الفضائل: انصاف

برترین فضیلتها است.» یکی از روحانیون نقل می کند که: عبا و قبا و لباده ای را بردم و به جناب شیخ دادم بدوزد، گفتم چقدر بدهم؟

گفت: «دو روز کار می برد، چهل تومان.» روزی که رفتم لباسها را بگیرم گفتم: «اجرتش بیست تومان می شود.» گفتم: فرموده

بودید چهل تومان؟ گفت: «فکر کردم دو روز کار می برد ولی یک روز کار برد.»!

انصاف با مردم و دیدار حضرت ولی عصر علیه السلام

مردی از دانشمندان در آرزوی زیارت حضرت بقیت الله بود و از عدم توفیق رنج می برد. مدت ها ریاضت کشید و در مقام طلب بود. در نجف

اشرف میان طلاب حوزه علمیه و فضلالی آستان علویه معروف است که هر کس چهل شب چهارشنبه مرتباً و بدون وقفه و تعطیل، توفیق پیدا کند که

به مسجد سهله رود و نماز مغرب و عشاء خود را آنجا بگذارد، سعادت تشریف نزد امام زمان علیه السلام را خواهد یافت و این فیض نصیب وی

خواهد شد. مدت ها در این باب کوشش کرد و اثری از مقصود ندید. سپس به علوم غریبه و اسرار حروف و اعداد متوسل شد و به عمل ریاضت در

مقام کسب و طلب برآمد، چله ها نشست و ریاضت ها کشید و اثری ندید. ولی به حکم آنکه شبها بیدار مانده و در سحرها ناله ها داشت، صفا و

نورانی پیدا کرد و برخی از اوقات برقی نمایان میگشت و بارقه عنایت، بدرقه راه وی می شد. حالت خلصه و جذب به او دست می داد حقایقی

می دید و دقایقی می شنید در یکی از این حالات او را گفتند: دیدن تو و شرفیابی خدمت امام زمان علیه السلام میسر نخواهد شد، مگر آن که به فلان

شهر سفر کنی. هر چند این مسافرت مشکل بود، ولی در راه انجام مقصود، آسان نمود پس از چندین روز بدان شهر رسید و در آن جا نیز به ریاضات

مشغول گردید و چله گرفت، روز سی و هفتم یا سی و هشتم به او گفتند: الآن حضرت بقیت الله، امام زمان علیه السلام در بازار آهنگران، در دکان

پیرمردی قفل ساز نشسته است، هم اکنون برخیز و شرفیاب باش بلند شد و به طوری که در عالم خلصه خود دیده بود، راه را طی کرد و بر در دکان

پیر مرد رسید و دید حضرت امام عصر علیه السلام آن جا نشسته اند و با پیر مرد گرم گرفته و سخنان محبت آمیز می گویند، چون سلام کردم، جواب

فرمود و اشاره به سکوت کردند، اکنون سیری است، تماشا کن در این حال دیدم پیرزنی را که ناتوان بود و قد خمیده داشت، عصا زنان، با دست

لرزان، قفلی را نشان داد گفت: آیا ممکن است برای خدا این قفل را به مبلغ «سه شاهی» از من خریداری کنید، که من به سه شاهی پول احتیاج دارم

پیر مرد قفل ساز، قفل را نگاه کرد و دید قفل، بی عیب و سالم است، گفت: ای خواهر من! این قفل «دو عباسی» ارزش دارد زیرا پول کلید آن بیش

از «ده دینار» نیست، شما اگر ده دینار به من بدهید من کلید این قفل را می سازم و ده شاهی قیمت آن خواهد بود. پیر زن گفت: نه مرا بدان نیازی

نیست، بلکه من به پول آن نیازمندم، شما این قفل را سه شاهی از من بخرید من شما را دعا می کنم پیرمرد با کمال سادگی گفت: خواهرم! تو

مسلمان، من هم دعوی مسلمانی دارم، چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را تضییع کنم، این قفل اکنون هم هشت شاهی ارزش دارد من

اگر بخواهم منفعت ببرم به هفت شاهی خریداری می کنم، زیرا در دو عباسی معامله بی انصافی است بیش از یک شاهی منفعت بردن، اگر می خواهی

بفروشی، من هفت شاهی می خرم و باز تکرار می کنم که قیمت واقعی آن دو عباسی است، من چون کاسب هستم و باید نفع ببرم یک شاهی ارزان

خریده ام شاید پیرزن باور نمی کرد که این مرد درست می گوید، ناراحت شده بود که من خودم می گویم، هیچ کس به این مبلغ راضی نشد، من

التماس کردم که سه شاهی خریداری کنند، زیرا مقصود من با ده دینار انجام نمی‌گیرد و سه شاهی پول احتیاج من است، پیر مرد هفت شاهی پول به آن زن داد و قفل را خرید! چون پیر زن بازگشت، امام علیه السلام مرا فرمود **آقای عزیز! دیدی و سیر را تماشا کرد، این طور باشید و این جوری بشوید تا ما به سراغ شما بیاییم، چله نشینی لازم نیست، به جفر متوسل شدن سودی ندارد، ریاضات و سفرها رفتن احتیاج نیست، عمل نشان دهید و مسلمان باشید تا من بتوانم با شما همکاری کنم، از همه این شهر من این پیر مرد را انتخاب کرده‌ام، زیرا این پیر مرد دین دارد و خدا را می‌شناسد، این هم امتحانی که داد، از اول بازار این پیرزن عرض حاجت (کرد) و چون (او را) محتاج و نیازمند دیده‌اند، همه در مقام آن بودند که ارزان بخرند و هیچ کس، حتی سه شاهی نیز خریداری نکرد و این پیر مرد به هفت شاهی خرید هفته‌ای بر او نمی‌گذرد مگر آن که من به سراغ او می‌آیم و از او تفقد می‌کنم.**

فصل سوم - ایثار

ایثار

یکی از برجسته ترین ویژگیهای زندگی شیخ خدمت به مردم مستمند و ایثارگری او در عین تنگدستی بود. از دیدگاه احادیث اسلامی، ایثار و از خود گذشتگی، زیباترین نیکیهها، بالاترین مراتب ایمان و برترین مکارم اخلاقی است. جناب شیخ با آن که درآمد ناچیزی از دست رنج خیاطی عایدش می‌شد، از فضیلت ایثار - در عین تنگدستی - بهره ای وافر داشت. حکایت‌های ایثار و فداکاری این مرد الهی به حقیقت اعجاب انگیز و آموزنده است.

ایثار شب عید

مرحوم « شیخ عبدالکریم حامد » نقل می‌کرد که: من شاگرد خیاطی جناب شیخ بودم و روزی یک تومان دستمزدم بود. شب عید نوروز، جناب شیخ پانزده تومان پول داشت، مقداری از آن را به من داد برنج تهیه کنم و برای چند آدرس ببرم، بالاخره پنج تومان از آن مبلغ ماند، آن را هم به من دادند! پیش خود گفتم: شب عید دست خالی به منزل می‌رود؟ در همان وقت سر زانوی فرزندش پاره است. لذا پول را داخل کشو گذاشتم و فرار کردم. هر چه جناب شیخ صدا زد، برنگشتم. پس از رسیدن به خانه متوجه شدم که مرا صدا می‌کند و با اوقات تلخی فرمود: **« چرا پول را برنداشتی؟ »** و با اصرار پول را به من داد!

ایثار نسبت به همسایه ورشکسته

یکی از فرزندان جناب شیخ نقل می‌کند: پدرم یک شب مرا از خواب بیدار کرد و دو گونی برنج از منزل برداشتیم، یکی را من حمل کردم و دیگری را خودش. بردیم در خانه پولدارترین فرد محل خودمان، ضمن تحویل آن به صاحب خانه گفت: **« داداش! یادت هست انگلیس‌ها مردم را بردند در سفارت‌خانه خود و به آنها برنج دادند و در عوض هر یک دانه آن یک خروار گرفتند و باز هم آنها را رها نمیکنند! »**. با این شوخی برنج‌ها را تحویل او دادیم و برگشتیم. صبح آن روز مرا صدا زد و گفت: **« محمود! یک چارک برنج نیم دانه بگیر و دو ریال هم روغن دنبه، بده به مادرت تا برای ظهر دم پختک درست کند! »** در آن هنگام، این گونه حرکات پدر برای من سنگین و نامفهوم بود، که چرا آن چه برنج در منزل هست را به پولدارترین فرد محل می‌دهد در حالی که برای نهار ظهر باید برنج نیم دانه بخریم؟! بعد فهمیدم این بنده خدا ورشکسته شده و روز جمعه مهمانی مفصلی در خانه داشت.

فصل چهارم - تعبد

تعبد

طریقه سیر و سلوک جناب شیخ با مسلک مدعیان طریقت، تفاوتی اصولی داشت. او هیچ یک از فرقه‌های تصوف را قبول نداشت. طریقه او تعبد محض از رهنمودهای اهل بیست (ع) بود، از این رو، نه تنها به واجبات، بلکه به مستحبات اهمیت می‌داد. سحرها معمولاً بیدار بود، بعد از آفتاب حدود نیم ساعت تا یک ساعت استراحت می‌کرد، بعد از ظهرها هم گاهی استراحت می‌نمود. شیخ با اینکه

خود اهل کشف و شهود بود می فرمود: « در مکاشفات یقین نداشته باشید و هیچ وقت بر مکاشفه تکیه نکنید. همیشه باید رفتار و گفتار امامان را الگو قرار دهید. » جناب شیخ در تأکید بر تعبد و عمل به احکام الهی در جلسه‌های عمومی به این آیه کریمه تمسک می کرد: (**أَنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ: اگر خداوند را یاری کنید یاریتانش می کند و گامهایتان را استوار می گرداند- سوره محمد (ص) آیه 7**) و می فرمود: «خدا بی نیاز است، یاری خدا، عمل به احکام او و تمسک به سنت پیامبر اوست.» و می فرمود: « هیچ چیز مثل عمل به احکام برای ترقی و تعالی بشر مؤثر نیست. »

«دین حق همین است که بالای منبرها گفته می شود، ولی دو چیز کم دارد: یکی اخلاص، و دیگری دوستی خداوند متعال، این دو باید به مواد سخنرانی ها افزوده شود.» و می فرمود: « مقدس ها همه کارشان خوب است، فقط « من » خود را باید با (خدا) عوض کنند. » و می فرمود: « اگر مؤمنین منیت (خودخواهی) خود را کنار بگذارند به جایی می رسند. » و می فرمود: « اگر انسان تسلیم خدا شود، رأی و سلیقه خود را کنار بگذارد و خود را به تمام معنا به خدا واگذار نماید، خداوند او را برای خود تربیت می کند.»

تقلید

بر اساس مسلک تعبد، شیخ در احکام مقلد بود، و از آیت الله حجت - یکی از مراجع تقلید معاصر خود- تقلید می کرد، و در ارتباط با انتخاب این شخصیت علمی برای تقلید خود می فرمود: « به قم رفتیم، مراجع تقلید را دیدم، از همه بی هوایتر آقای حجت بود. » و در نقلی دیگر فرموده بود: « دیدم سینه اش از حب جاه و ریاست خالی است. » جناب شیخ دوستان خود را از فرقه‌هایی که از این طریق عدول کرده‌اند بر حذر می داشت. یکی از دوستان شیخ می گوید: درباره یکی از این طوایف از او پرسیدم. شیخ فرمود: « کربلا بودم دیدم طایفه‌ای می آیند، شیطان مهار شخصی را که در جلوی آنها حرکت می کرد در دست داشت، پرسیدم این‌ها کیستند؟ گفتند:: »

جناب شیخ معتقد بود، کسانی که در سیر و سلوک از طریقه اهل بیت(ع) فاصله دارند، هر چند بر اثر ریاضت از نظر قدرت روحی، به مقامات و توان‌هایی دست یابند، اما درهای معارف حقیقی بر آنان بسته است. یکی از فرزندان شیخ نقل می کند که: با پدرم به کوه « بی بی شهربانو» یکی از کوه‌های اطراف ری رفته بودیم، در بین راه اتفاقاً به شخصی از اهل ریاضت برخوردیم، وی ادعاهایی داشت، پدرم به او فرمود: « حاصل ریاضت‌های تو بالاخره چیست؟ ». آن شخص با شنیدن این سخن، خم شد و از روی زمین قطعه سنگی را برداشت و آن را تبدیل به گلابی نمود و به پدرم تعارف کرد و گفت: بفرمایید میل کنید! پدرم فرمود: « خوب! این کار را برای من کردی، بگو ببینم برای خدا چه داری؟ و چه کرده‌ای؟! » مرتاض با شنیدن این سخن به گریه افتاد. ...

ارزش کار برای خدا

یکی از دوستان شیخ از او نقل می کند که فرمود: « در مسجد جمعه تهران، شب‌ها می نشستیم و حمد و سوره مردم را درست می کردم، شبی دو بچه با هم دعوا میکردند، یکی از آن‌ها که مغلوب شد برای این که کتک نخورد آمد پهلوی من نشست، من از فرصت استفاده کردم، حمد و سوره‌اش را پرسیدم، و این کار آن شب، همه وقت مرا گرفت. شب بعد درویشی نزد آمد و گفت: من علم کیمیا، سیمیا، هیمیا و لیمیا دارم، و آماده‌ام به شما بدهم، مشروط به این که ثواب کار دیشب خود را به من بدهی! به او پاسخ دادم: نه! اگر این‌ها به درد می خورد به من نمی دادی.»!

مخالفت با ریاضت غیر شرعی

جناب شیخ معتقد بود اگر کسی حقیقتاً به احکام نورانی اسلام عمل کند، به همه کمالات و مقامات معنوی دست خواهد یافت. او با ریاضت‌هایی که برخلاف سنت و روش مذهب است، به شدت مخالف بود. یکی از ارادتمندان ایشان نقل کرده است: مدتی مشغول ریاضت بودم و با کناره گیری از همسر علویه‌ام، در اتاقی جداگانه مشغول ذکر می شدم و همان جا می خوابیدم، پس از چهار پنج ماه، یکی از دوستان مشترک، مرا به دیدن جناب شیخ برد، پس از دق الباب، به محض این که شیخ مرا مشاهده کرد، بدون مقدمه گفت: « می خواهی بگویم؟! »

من سرم را پایین انداختم، بعد شیخ متذکر شد که: « این چه رفتاری است با همسرت کرده و او را ترک کرده‌ای؟! ... این ریاضت‌ها و اذکار را بزن گاراژ! یک جعبه شیرینی بگیر و برو پیش عیالت، نماز را سر وقت بخوان با تعقیبات معموله .» سپس شیخ به احادیثی که تأکید می‌کند اگر چهل روز کسی خالص عمل کند، چشمه‌های حکمت از دلش می‌جوشد اشاره کرد و فرمود: « طبق این احادیث، اگر کسی چهل روز به وظایف دینی خود عمل کند قطعاً روشنی خاصی پیدا می‌نماید.» آن شخص به توصیه شیخ ریاضت را رها کرد و به زندگی معمولی خود بازگشت.

حساب خمس

دکتر حمید فرزاد - یکی از شاگردان جناب شیخ - در توصیف تعبد ایشان می‌گوید: شیخ، شریعت و طریقت و حقیقت را با هم داشت، نه این که مانند درویش‌ها پشت پا به شریعت زند. اولین حرف ایشان به بنده این بود که: « برو حساب خمست را بکن.» مرا فرستاد نزد مرحوم آیت الله آقا شیخ احمد آشتیانی - رحمه الله علیه - در « گذرقلی » و گفت: « باید بروی خدمت ایشان » و چه مردی بود! آیت حق بود و من از او چه فیوضاتی کسب کردم! و چه چیزها دیدم!... رفتم خدمت ایشان و حساب کلبه محقری که داشتم کردم.

فصل پنجم اخلاق

خصوصیات اخلاقی

جناب شیخ بسیار مهربان، خوشرو، خوش اخلاق، متین و مؤدب بود. همیشه دو زانو می‌نشست، به پشتی تکیه نمی‌کرد، همیشه کمی دور از پشتی می‌نشست. ممکن نبود با کسی دست بدهد و دستش را زودتر از او بکشد. خیلی آرامش داشت. هنگام صحبت اغلب خنده رو بود. به ندرت عصبانی می‌شد. عصبانیت او وقتی بود که شیطان و نفس سراغ او می‌آمدند. در این هنگام سراسر وجودش را خشم فرا می‌گرفت و از خانه بیرون میرفت و آن گاه که خود را بر نفس چیره می‌یافت، آرام باز می‌گشت. نکته مهمی که در حسن خلق، مورد توجه شیخ بود و دیگران را نیز بدان توصیه می‌فرمود، این بود که انسان باید برای خدا خوش اخلاق باشد و با مردم خوش رفتاری کند. در این باره می‌فرمود: « تواضع و حسن خلق، برای خدا، نه برای جلب مردم به سوی خود و ریاکارانه.» شیخ بسیار کم حرف بود، حرکات و سکانات او به خوبی نشان می‌داد که در حال فکر و ذکر و توجه به خداست. اول و آخر صحبتش خدا بود. نگاه به او، انسان را با خدا آشنا می‌کرد. هر کس به او نگاه می‌کرد به یاد خدا می‌افتاد. گاهی که از او می‌پرسیدند: کجا بودی؟ می‌فرمود: « عند ملیک مقتدر! » در جلسات دعا، بسیار گریه می‌کرد. هر گاه اشعار حافظ یا طاق‌دیس خوانده می‌شد می‌گریست. در عین گریه، قادر بود تبسم کند و بخندد و یا مطلبی را نقل کند که همه را از کسالت بیرون بیاورد. نسبت به وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) بسیار عشق می‌ورزید، مانند پروانه گرد شمع وجودش پر و بال می‌زد، هنگامی که می‌نشست در هر چند نفس، یک بار ذکر: « یا علی ادر کنی » را تکرار می‌کرد.

تواضع

دکتر فرزاد (شاگرد شیخ) در این باره می‌گوید: ایشان در رفتار با دیگران خیلی متواضع بودند، همیشه خودشان در خانه را باز می‌کردند و اجازه ورود می‌دادند، گاهی بی تکلیف ما را به داخل اتاق کارشان می‌بردند که بساط خیاطی در آن جا بود. یک بار زمستان بود، دو انار آوردند و یکی را به من دادند و گفتند: «بخور! حمید جان.» خیلی بی تکبر و تکلف. انگار نه انگار که تفاوتی بین خود و دیگران قایل‌اند. اگر نصیحتی می‌کردند، از باب ارشاد و هدایت و انجام وظیفه بود. همیشه دم در می‌نشستند و هر که می‌آمد تعارف می‌کردند. یکی دیگر از شاگردان شیخ می‌گوید: هنگامی که همراه دوستان بود جلوتر از آنها وارد نمی‌شد. دیگری می‌گوید: به اتفاق شیخ به مشهد رفته بودیم، عازم حرم شدیم، حیدر علی معجزه - پسر مرحوم میرزا احمد مرشد چلویی - دیوانه وار خود را جلوی پای شیخ انداخت و خواست پایش را روی چشم خود بگذارد! فرمود: « بی غیرت! آن نافرمانی خداوند را نکن، و از این کار خجالت بکش. من چه کسی هستم؟! »

آشتی دادن

یکی از مسایل مهم اخلاقی که جناب شیخ به آن اهمیت می‌داد، آشتی دادن بین افراد بود. از افرادی که با هم قهر بودند دعوت می‌کرد و با تکیه بر قرآن و احادیث اسلامی آنان را آشتی می‌داد.

احترام

احترام ویژه به سادات

به فرزندان علی (ع) و فاطمه (ع) و سادات خیلی احترام می‌کرد. بارها دیده شد که دست و پایشان را می‌بوسید و به دیگران نیز توصیه می‌کرد که به سادات احترام کنند. سید بزرگواری بود که گه گاهی به دیدار شیخ می‌آمد. او به قلیان عادت داشت، هنگامی که برای او قلیان آماده می‌کردند، شیخ با این که اهل دود نبود، برای آن که سید شرمنده نشود، نخست خودش نی قلیان را به لب نزدیک می‌کرد و وانمود می‌ساخت که قلیان می‌کشد، آن گاه به سید تعارف می‌کرد. یکی از دوستان شیخ نقل می‌کند: روزی در فصل سرما، در محضر شیخ بودم فرمودند: «**بیا با هم برویم در یکی از محله‌های قدیم تهران**» با هم رفتیم در یکی از کوچه‌های قدیمی، یک دکان خرابه بود و پیر مردی از سادات محترم - که مجرد بود- در آنجا زندگی می‌کرد و شب‌ها همان جا می‌خوابید و شغلش زغال فروشی بود. معلوم شد شب گذشته، کرسی آتش گرفته و لباس‌ها و بعضی از وسایل او سوخته بود، شرایط زندگی آن پیر مرد به گونه‌ای بود که بسیاری از مردم حاضر نیستند در چنین مکان‌هایی حضور پیدا کنند. شیخ با نهایت تواضع نزد او رفت و پس از احوال پرسسی لباسهای نشسته و کثیف او را برای اصلاح و شستشو برداشت. پیر مرد گفت: آقا سرمایه‌ام تمام شده و نمی‌توانم زغال فروشی کنم. جناب شیخ به من فرمود: «**چیزی به او بده که سرمایه کارش کند.**»

احترام به همه مردم

جناب شیخ نه تنها به سیدها، بلکه برای همه مردم احترام قایل بود. اگر کسی اشتباهی می‌کرد، او را در انظار دیگران سبک نمی‌نمود. خطاهای کسی را به رخ او نمی‌کشید و در ظاهر با او گرم می‌گرفت.

زهد

فرزند شیخ می‌گوید: روزی یکی از امرای ارتش با چند تن از شخصیت‌های کشوری به خانه ما آمده بودند، او وضع زندگی ما را که دید؛ رفت دو قطعه زمین خرید و آن‌ها را به پدرم نشان داد و گفت: یکی را برای شما خریده‌ام و دیگری را برای خودم، پدرم گفت: «**آن چه داریم برای ما کافی است.**»

بی‌اعتنایی به موقعیت‌های اجتماعی

در اواخر عمر شیخ، به تدریج جمعی از نخبگان با او آشنا شدند، و نه تنها برخی از بزرگان حوزه و دانشگاه با او رابطه داشتند، بلکه تعدادی از شخصیت‌های سیاسی و نظامی کشور نیز با مقاصد گوناگون خدمتش می‌رسیدند. شیخ، با همه تواضع و فروتنی که در برابر مردم مستضعف و مستمند و به ویژه سادات داشت، نسبت به رؤسا و شخصیت‌های دنیوی بی‌اعتنا بود. هنگامی که آنها به خانه‌اش می‌آمدند می‌فرمود: «**آمده‌اند سراغ پیرزنه (دنیا) را از من بگیرند، گرفتارند، دعا می‌خواهند، مریض دارند، وضعشان به هم خورده ...**» فرزند شیخ می‌گوید: یکی از امرای ارتش که به شیخ ارادت می‌ورزید به من گفت: می‌دانی چرا من پدرت را دوست دارم؟ وقتی برای اولین بار خدمتش رسیدم، نزدیک در اتاق نشسته بود، سلام کردم، گفت: «**برو بنشین**»، رفتم و نشستم، نایبایی از راه رسید، جناب شیخ تمام قد از جا برخاست، با احترام او را در آغوش کشید و بوسید و کنار خود نشاند. من نگاه کردم که در خانه او چه می‌گذرد، تا این که مرد نایبنا از جا برخاست تا برود، شیخ کفش او را جلوی پایش جفت کرد، ده تومان هم به او داد و رفت! ولی هنگامی که من خواستم خداحافظی کنم از جا برخاست و همان طور که نشسته بود گفت: «**خداحافظ!**»

اخلاق سفر

شیخ در طول عمر پربرکت و نورانی خود سفرهایی به مشهد، کاشان، اصفهان، مازندران و کرمانشاه داشته است. تنها سفر وی به خارج از کشور، مسافرت به عراق، برای زیارت عتبات عالیات بوده است. به گفته همسفران جناب شیخ، او خوش سفر بود، و در مسافرت‌ها بی آرایش و خوش مشرب. هیچ فرقی میان خود و شاگردان و ارادتمندانش قایل نبود. اگر اثاثیه‌ای باید حمل می‌شد، او نیز حمل می‌کرد و سهم خود را از هزینه سفر می‌پرداخت.

فصل 6- انتظار فرج

ارادت ویژه به حضرت ولی عصر -عج

یکی از ویژگی‌های بارز جناب شیخ، ارادت ویژه به حضرت ولی عصر - ارواحنا فداه- و انتظار فرج و ظهور آن بزرگوار بود. او می‌فرمود: «اغلب مردم اظهار می‌کنند که ما امام زمان (عج) را از خود بیشتر دوست داریم، و حال آن که این طور نیست، زیرا اگر او را بیشتر از خود دوست داشته باشیم، باید برای او کار کنیم نه برای خود. همه دعا کنید که خداوند موانع ظهور آن حضرت را برطرف کند و دل ما را با دل آن وجود مبارک یکی کند.»

سلام مرا به او برسانید

یکی از شاگردانش می‌گوید: او خود همیشه متوجه آن بزرگوار بود، ذکر صلوات را بدون «وعجل فرجهم» نمی‌گفت، جلسات ایشان بدون تجلیل از امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - و دعا برای فرج برگزار نمی‌شد، در اواخر عمر که احساس می‌کرد قبل از فرج از دنیا می‌رود به دوستان می‌گفت: «اگر موفق به درک حضور حضرتش شدید، سلام مرا به او برسانید.»

خواسته مهم

یکی از دوستان شیخ نقل می‌کند: در سالهایی که خدمت ایشان بودم، احساس نکردم که خواسته مهمی جز فرج حضرت ولی عصر (عج) داشته باشد. به دوستان هم تذکر می‌داد که حتی الامکان چیزی جز فرج آقا از خداوند تقاضا نکنید، حالت انتظار تا حدی در جناب شیخ قوت داشت که اگر کسی از فرج ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - صحبت میکرد منقلب می‌شد و می‌گریست.

تلاش مورچه برای رسیدن به معشوق

نکته مهمی که جناب شیخ بر آن تأکید داشت: آمادگی و آراستگی شخص منتظر بود، هر چند عمرش برای درک زمان حضور آن بزرگوار کافی نباشد. و در این باره حکایتی از حضرت داود (ع) نقل می‌کرد: «آن حضرت در حال عبور از بیابانی موجه ای را دید که مرتب کارش این است که از تپه ای خاک بر می‌دارد و به جای دیگری می‌ریزد، از خداوند خواست که از راز این کار آگاه شود... مورچه به سخن آمد که: معشوقی دارم که شرط وصل خود را آوردن تمام خاکهای آن تپه در این محل قرار داده است! حضرت فرمود: با این جثه کوچک، تو تا کی می‌توانی خاکهای این تل بزرگ را به محل مورد نظر منتقل کنی، و آیا عمر تو کفایت خواهد کرد؟! مورچه گفت: همه اینها را می‌دانم، ولی خوشم اگر در راه این کار بمیرم به عشق محبوبم مرده‌ام! در اینجا حضرت داود (ع) منقلب شد و فهمید این جریان درسی است برای او». جناب شیخ همیشه اصرار داشت که: «با همه وجود در انتظار ولی عصر (عج) باش و حال انتظار را با مشیت حق همراه کن.»

پینه دوزی در شهری

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: روزی در خدمتشان بودم و راجع به فرج مولا امام زمان (ع) و خصوصیات انتظار صحبت بود، فرمودند: «پینه دوزی بود در شهری - ظاهراً - به نام امامعلی قفقازی، ترک زبان، عیال و اولادی نداشت، مسکن او هم - ظاهراً - در همان دکانش بود، حالات فوق‌العاده‌ای از او نقل نموده‌اند. خواسته‌ای جز فرج آقا در وجودش نبود. وصیت کرد بعد از مرگ او را در پای کوه بی بی شهربانو - حوالی شهری - دفن کنند. هر وقت به قبر ایشان توجه کردم دیدم امام زمان (ع) آن جاست.»

برزخ جوانی منتظر

جناب شیخ به هنگام دفن جوانی می‌گوید: دیدم که حضرت موسی بن جعفر (ع) آغوش خود را برای جوان گشود، پرسیدم: این جوان آخرین حرفش چه بود؟ گفتند: این شعر «منتظران را به لب آمد نفس ای شه خوبان تو به فریاد رس»

فصل هفتم - طبع شعر

جناب شیخ به اشعار عرفانی و اخلاقی بسیار علاقه‌مند بود. بیشتر وقت‌ها مواعظ شیخ آمیخته با اشعار آموزنده بود و در این ارتباط به شعرهای حافظ و مثنوی طاق‌دیس خیلی اهمیت می‌داد و هنگامی که اشعار آنان خوانده می‌شد می‌گریست. به مثنوی طاق‌دیس خیلی علاقه داشت، و می‌فرمود: «اگر در همه شهر یک کتاب طاق‌دیس ملاحمد نراقی بود، هر چه داشتیم می‌دادم و آن کتاب را می‌خریدم». دکتر ابوالحسن شیخ، که سال‌ها از نزدیک با جناب شیخ آشنایی داشته می‌گوید: شیخ، حافظ شناس خوبی بود و اشعار حافظ را خوب تفسیر می‌کرد. شیخ در مورد حافظ می‌فرمود: «حافظ از جنبه معنوی واقعاً کوتاهی و فروگذار نکرده، و آن چه که لازمه بیان حقایق معنوی و ذوقیات عرفانی بوده در شعر او هست.» شیخ به حافظ بیش از دیگر شاعران ارادت می‌ورزید و اشعار او را به زبان می‌آورد و حتی اگر می‌خواست کسی را تنبیه کند و یا هشدار دهد شعر حافظ می‌خواند.

خواندن اشعار با صدای خوش

دکتر فرزام در این باره می‌گوید: مرحوم جناب شیخ اشعار را با لحن و آواز خوشی می‌خواندند، مثلاً گاهی اشعار مرحوم فیض کاشانی را می‌خواندند، مانند:

ز هر چه غیر یار استغفرالله
ز هر چه غیر یار استغفرالله
ز بود مستعار استغفرالله
از آن دم بی شمار استغفرالله

این اشعار را می‌خواندند و رفقا را منقلب می‌کردند.

فصل 8- سیاست

شیخ در عالم سیاست نبود، اما با رژیم منفور پهلوی و سیاستمداران حاکم آن به شدت مخالف بود. او نه تنها با شاه و دار و دسته‌اش مخالف بود، بلکه مصدق را هم قبول نداشت، ولی از آیت الله کاشانی تعریف میکرد و می‌فرمود: «باطن او به منزله سقاخانه است.»

پیش‌بینی سیاسی

یکی از فرزندان شیخ می‌گوید: در 30 تیر سال 1330 هجری شمسی وقتی شیخ وارد منزل شد، شروع کرد به گریه کردن و فرمود: «حضرت سید الشهدا (ع) این آتش را با عبایشان خاموش کردند و جلوی این بلا را گرفتند، آن‌ها بنا داشتند در این روز خیلی‌ها را بکشند؛ آیت الله کاشانی موفق نمی‌شود ولی سیدی هست که می‌آید و موفق می‌شود.» پس از چندی معلوم شد که مقصود از سید دوم، امام خمینی (ره) است.

ناصرالدین شاه در برزخ

در رابطه با وضعیت ناصرالدین شاه قاجار در عالم برزخ، یکی از شاگردان شیخ از ایشان نقل کرد: «روح او را روز جمعه‌ای آزاد کرده بودند و شب شب او را با هل به جایگاه خود می‌بردند، او با گریه به مأموران التماس میکرد و میگفت: «نبرید». هنگامی که مرا دید به من گفت: اگر می‌دانستم جایم این جاست در دنیا خیال خوشی هم نمی‌کردم!»

جناب شیخ، دوستان و شاگردان خود را از همکاری با دولت حاکم (پهلوی) و به خصوص از تعریف و تمجید آنان بر حذر میداشت. یکی از شاگردان شیخ از وی نقل کرده است که فرمود: «روح یکی از مقدسین را در برزخ دیدم محاکمه می کنند و همه کارهای ناشایسته سلطان جایز زمان او را در نامه عملش ثبت کرده و به او نسبت می دهند. شخص مذکور گفت: من این همه جنایت نکرده ام. به او گفته شد: مگر در مقام تعریف از او نگفتی: عجب امنیتی به کشور داده است؟ گفت: چرا! به او گفته شد: بنابر این تو راضی به فعل او بودی، او برای حفظ سلطنت خود به این جنایات دست زد.» در نهج البلاغه آمده است که امام علی (ع) فرمود: «الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم، و علی کل داخل فی باطل ائمان: اثم العمل به، و اثم الرضا به؛ هر که به کردار عده ای راضی باشد، مانند کسی است که همراه آنان، آن کار را انجام داده باشد و هر کس به کردار باطلی دست زند او را دو گناه باشد؛ گناه انجام آن و گناه راضی بودن به آن.»

بخش دوم - جهش

فصل اول - تربیت الهی

مقامات و کمالات معنوی جناب شیخ برای هر کس که او را از نزدیک می شناخت، یا پای صحبت آشنایان او نشسته بود، نیازی به توضیح ندارد. اصلی ترین سؤال در زندگی این شخصیت بزرگ معنوی آن است که: او چگونه به این جایگاه والای انسانی دست یافت؟ و چگونه کسی که از معلومات رسمی حوزه و دانشگاه بی بهره بود، به جایی رسید که نه تنها مردم کوچه و بازار، بلکه تحصیلکردگان حوزه و دانشگاه از برکات هدایتش بهره می بردند؟ و در یک جمله: راز جهش و موفقیت جناب شیخ چه بود؟ او در مکتب کدام استاد پرورش یافت، و مربی معنوی او که بود؟ جناب شیخ، هر چند از دانستنی های رسمی حوزه و دانشگاه بی بهره بود، ولی محضر برخی بزرگان علم و معرفت و معنویت را درک کرده بود. کسانی همچون مرحوم آیت الله محمدعلی شاه آبادی، استاد حضرت امام خمینی (ره)، مرحوم آیت الله میرزا محمدتقی بافقی و مرحوم آیت الله میرزا جمال اصفهانی سمت استادی وی را داشتند. همچنین جناب شیخ از درسهای دو عالم بزرگوار: آقا سیدعلی مفسر و سیدعلی غروی - مفسر و امام جماعت مسجدی در محله سلسبیل تهران - استفاده می کرد. ایشان، در نتیجه همین تحصیلات غیررسمی، با قرآن کریم و احادیث اسلامی کاملاً آشنا شده بود و در مجالسی که بر پا می داشت، قرآن و احادیث و ادعیه را ترجمه و تفسیر می کرد و معانی لطیفی از آنها ارائه می نمود، که دیگران کمتر بدان توجه می کردند. بنابراین آشنایی جناب شیخ با معارف اسلام، مرهون بهره گیری از محضر این بزرگان و امثال آنان بوده است، لیکن مبدأ جهش و تحول معنوی او را باید در جای دیگری جستجو کرد، که آن نقطه عطفی در زندگی پرماجرایی شیخ است، و اگر شیخ فرموده: «من استاد نداشتم» اشاره به این نقطه است. یکی از ارادتمندان جناب شیخ نقل می کند که: ایشان می فرمود: «من استاد نداشتم، ولی در جلسات مرحوم شیخ محمدتقی بافقی که شبها در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم (ع) برگزار می شد و ایشان سخنرانی می کرد شرکت می کردم، او اهل باطن بود. یک شب نگاهی به مجلس کرد و خطاب به من فرمود: تو به جایی می رسی.» شیخ شاگردان زیادی داشت، که آنها عبارت بودند از تحصیلکردگان دانشگاه و افراد تاجر و کاسب و افراد دیگر، که اسامی تعدادی از آنان به شرح زیر است: مرحوم دکتر عبدالعلی گویا (دکترای فیزیک هسته ای از فرانسه)، جناب دکتر علی مدرس (دکترای فیزیک)، جناب آقای دکتر حمید فرزام (دکترای ادبیات فارسی)، جناب مرحوم دکتر ابوالحسن شیخ (پدرشیمی ایران)، دکتر هوشنگ ثباتی، دکتر حاج حسن فرشچی (مشهور به توکلی - دندانپزشک)، دکتر میر مطهری، مهندس فروغی زاده، دکتر خوانساری، دکتر محمد محقق، مرحوم شیخ عبدالکریم حامد، جناب آقای صنوبری، جناب آقای شایسته، جناب آقای حاج مهدی ابوالحسنی، جناب آقای رستمیان، جناب آقای پاچناری و جناب سید حسن میرمالک.....

تحول معنوی

شبهه داستان حضرت یوسف

جناب شیخ در دیداری که با حضرت آیت الله سید محمدهادی میلانی داشته تحول معنوی خود را چنین بازگو نموده است که: «در ایام جوانی (حدود 23 سالگی) دختری رعنا و زیبا از بستگان، دلباخته من شد و سرانجام در خانه‌ای خلوت مرا به دام انداخت، با خود گفتم: «رجبعلی! خدا میتواند تو را خیلی امتحان کند، بیا یک بار تو خدا را امتحان کن! و از این حرام آماده و لذت بخش به خاطر خدا صرف نظر کن. سپس به خداوند عرضه داشتم: «خدایا! من این گناه را برای تو ترک می‌کنم، تو هم مرا برای خودت تربیت کن.»» آنگاه دلیرانه، همچون یوسف (ع) در برابر گناه مقاومت می‌کند و از آلوده شدن دامن به گناه اجتناب می‌ورزد و به سرعت از دام خطر میگریزد. این کف نفس و پرهیز از گناه، موجب بصیرت و بینایی او می‌گردد. دیده برزخی او باز می‌شود و آن چه را که دیگران نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند، می‌بیند و می‌شنود. به طوری که چون از خانه خود بیرون می‌آید، بعضی از افراد را به صورت واقعی خود می‌بیند و برخی اسرار برای او کشف می‌شود. از جناب شیخ نقل شده است که فرمود: «روزی از چهارراه «مولوی» و از مسیر خیابان «سیروس» به چهارراه «گلوبندک» رفتم و برگشتم، فقط یک چهره آدم دیدم!» مشروح این داستان را شیخ برای کمتر کسی بیان کرده است، گاهی به مناسبتی بدان اشارتی می‌کرد و می‌فرمود: «من استاد نداشتم، ولی گفتم: خدایا! این را برای رضایت خودت ترک می‌کنم و از آن چشم می‌پوشم، تو هم مرا برای خودت درست کن.»

ره صد ساله

دعای جوانی به دام افتاده که: «خدایا مرا برای خودت تربیت کن» در آن فضای هیجان انگیز مستجاب شد، و جهشی در زندگی معنوی این جوان سعادت‌مند پدید آورد، که انسان‌های ظاهربین و سطحی‌نگر قادر به درک آن نیستند. رجبعلی با این جهش، ره صد ساله را یک شبه طی کرد و شد: «شیخ رجبعلی خیاط». نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

باز شدن چشم و گوش قلب، نخستین گام از تربیت الهی

در نخستین گام از تربیت الهی، چشم و گوش قلبی این جوان باز شد و اینک در باطن جهان، و در ملکوت عالم چیزهایی می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و آوایی می‌شنود که دیگران نمی‌شنوند، این تجربه باطنی، موجب شد که شیخ اعتقاد پیدا کند که: «اخلاص» موجب باز شدن چشم و گوش «دل» است، و به شاگردانش تأکید می‌کرد: «اگر کسی برای خدا کار کند چشم و گوش قلب او باز می‌شود.» برای نمونه حدیثی از رسول خدا (ص) روایت شده که ایشان می‌فرمایند: «ما من عبد إلا و فی وجهه عینان یبصر بهما أمر الدنیا، و عینان فی قلبه یبصر بهما أمر الآخرة، فإذا أراد الله بعد خیرا فتح عینیه اللتین فی قلبه، فأبصر بهما ما وعده بالغیب، فأمن بالغیب علی الغیب؛ هیچ بنده‌ای نیست جز این که دو چشم در صورت اوست که با آن‌ها امور دنیا را می‌بیند و دو چشم در دلش که با آن‌ها امور آخرت را مشاهده میکند، هر گاه خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد، دو چشم دل او را می‌گشاید که به وسیله آن‌ها وعده‌های غیبی او را می‌بیند و با دیده‌های غیبی به غیب، ایمان می‌آورد.»

هدایت ویژه الهی

جوان خیاط پس از رهایی از دام نفس اماره و شیطان و باز شدن چشم و گوش دل، در صف بندگان شایسته قرار می‌گیرد و از این پس گاهی در خواب و گاهی در بیداری، از الهام‌های سازنده غیبی برخوردار می‌شود و از هدایت ویژه‌ای که خاص مجاهدان راستین و با اخلاص است بهره‌مند می‌گردد. این هدایت در حدیث نبوی چنین تبیین شده است: «إذا أراد الله بعد خیرا فقهه فی الدین، و ألهمه رشده؛ هر گاه خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد او را در دین فقیه و آگاه گرداند و راه راست را به او الهام کند.» یکی از برکات

ارزشمند هدایت الهی، برای کسانی که تحت تربیت خاص او قرار دارند، آگاهی از عیبهای خویش است. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: « إذا أراد الله عزوجل بعبد خيراً فقهه فی الدین، وزهده فی الدنیا، و بصره بعیوب نفسه؛ هر گاه خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد او را در دین فقیه و آگاه گرداند، به دنیا بی اعتنائش کند و بینای عیبهایش سازد. »

فصل دوم- امدادهای غیبی

تاوان اندیشه مکروه

آیت الله فهری نقل می‌کند که جناب شیخ به ایشان فرمود: « روزی برای انجام کاری روانه بازار شدم، اندیشه مکروهی در مغزم گذشت، ولی بلافاصله استغفار کردم. در ادامه راه، شترهایی که از بیرون شهر هیزم می‌آوردند، قطاروار از کنارم گذشتند، ناگاه یکی از شترها لگدی به سوی من انداخت که اگر خود را کنار نکشیده بودم آسیب می‌دیدم. به مسجد رفتم و این پرسش در ذهن من بود که این رویداد از چه امری سرچشمه می‌گیرد و با اضطراب عرض کردم: خدایا این چه بود؟ در عالم معنا به من گفتند: این نتیجه آن فکری بود که کردی. گفتیم: گناهی که انجام ندادم. گفتند: لگد آن شتر هم که به تو نخورد! »

فرزندت را برای خدا بخواه!

یک بار جناب شیخ فرمود: « شبی دیدم حجاب دارم و نمی‌توانم به محبوب راه یابم، پیگیری کردم که این حجاب از کجاست؟ پس از توسل و بررسی فراوان متوجه شدم که در نتیجه احساس محبتی است که عصر روز گذشته از دیدن قیافه زیبای یکی از فرزندانم داشتم! به من گفتند: باید او را برای خدا بخواهی! استغفار کردم... »

توسیر و همسایه گرسنه؟!

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: از ایشان شنیدم که فرمود: « شبی در عالم رؤیا دیدم مجرم شناخته شدم و مأمورانی آمدند تا مرا به زندان ببرند، صبح آن روز ناراحت بودم که سبب این رؤیا چیست؟ با عنایت خداوند متعال متوجه شدم که موضوع رؤیا به همسایه ام ارتباط دارد. از خانواده خواستم که جستجو کنند و خبری بیاورند. همسایه ام شغلش بنایی بود، معلوم شد که چند روز کار پیدا نکرده و شب گذشته او و همسرش گرسنه خوابیده اند؛ به من فرمودند: وای بر تو! تو شب سیر باشی و همسایه ات گرسنه؟! در آن هنگام من سه عباسی پول نقد ذخیره داشتم! فوراً از بقال سر محل، یک عباسی قرض کردم و با عذرخواهی به همسایه دادم و تقاضا کردم هر وقت بیکار بودی و پول نداشتی مرا مطلع کن. »

حجاب غذا!

یکی از ارادتمندان شیخ درباره او نقل میکند که: شبی در یکی از جلسات- که در خانه یکی از دوستان شیخ بود- شیخ پیش از آن که صحبت های خود را شروع کند احساس ضعف کرد و قدری نان خواست، صاحب خانه نصف نان «تافتون» آورد، ایشان آن را میل کرد، و جلسه را آغاز نمود. شب بعد فرمود: « دیشب به ائمه (ع) سلام کردم ولی آنان را ندیدم، متوسل شدم که علت چیست؟ در عالم معنا فرمودند:

نصف آن نان را که خوردی ضعف برطرف شد، نصف دیگری را چرا خوردی؟!
مقداری از غذا که برای بدن مورد نیاز است، خوردنش خوب است، اضافه بر آن موجب حجاب و ظلمت است. »

فصل سوم. کمالات معنوی

غرق در توحید

حدیث مشهوری است که در نظر اهل فن به «حدیث قرب نوافل» معروف است. این حدیث را محدثان شیعه و سنی با اندک اختلافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند، متن حدیث چنین است: « قال الله عز و جل: ... ماتقرب إلی عبد بشيء أحب إلی مما افترضت علیه، وإنه لیتقرب إلی بالنافله حتی احبه، فإذا أحبته كنت سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یبصر به، و لسانه الذی ینطق به، و یده التی یبطش بها، إن دعانی أحبته، و إن سألتنی أعطیته؛ خدای عز و جل فرمود: هیچ بنده‌ای با وسیله‌ای که نزد من محبوبتر باشد از آن چه بر او واجب کرده‌ام، به من نزدیک نشد. همانا او با «نافله» به من نزدیک می‌شود تا آن جا که او را دوست بدارم و چون دوستش بدارم، گوش او شوم که با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببیند و زبان او شوم که با آن سخن گوید و دست او شوم که با آن ضربه زند. اگر مرا بخواند، جوابش دهم و اگر از من خواهشی کند به او بدهم. » مقصود از «نافله» در احادیث «قرب نوافل» که انجام آن پس از «واجبات»، حرکت انسان را به سوی کمال مطلق و مقصد اعلای انسانیت تسریع می‌کند، همه کارهای نیک و شایسته است. بر اساس این احادیث انسان میتواند از راه انجام کارهای نیک برای خداوند، گام به گام به کمال مطلق نزدیک شود و در اوج عبودیت، چشمش جز برای خدا نبیند، گوشش جز برای خدا نشنود، زبانش جز برای خدا نگوید و قلبش جز برای خدا نخواهد. به سخن دیگر، با ذوب کردن اراده خود در اراده خداوندی - به تعبیری که در احادیث «قرب نوافل» آمده - خداوند چشم و گوش و زبان و قلب او گردد، و در نهایت به جوهر عبودیت که همان ربوبیت است نایل شود. به فرموده جناب شیخ: « اگر چشم برای خدا کار کند می‌شود «عین الله»، و اگر گوش برای خدا کار کند می‌شود «اذن الله» و اگر دست برای خدا کار کند می‌شود «یدالله» تا می‌رسد به قلب انسان، که جای خداست که فرموده‌اند: قلب المؤمن عرش الرحمن؛ قلب مؤمن عرش خداوند رحمان است. ». و به فرمایش امام حسین علیه السلام: « جعلت قلوب أولیاءك مسکناً لمشیتك؛ خداوند! قلب دوستانت را جایگاه مشیت و خواسته خود قرار دادی. » بررسی دقیق و منصفانه احوالات شیخ، نشان می‌دهد که پس از جهشی عظیم، که در نتیجه پشت پا زدن به شهوت جنسی برای رضای خدا، در زندگی معنوی او پیش آمد، و در نتیجه تربیت الهی و الهام‌ها و امدادهای غیبی، به این نقطه از کمالات معنوی دست یافت و شاید این نکته، راز علاقه او به زمزمه این اشعار بود:

در دبستان ازل حسن تو ارشادم کرد بهر صیدم ز کرم لطف تو امدادم کرد
نفس بد سیرت من مایل هر باطل بود فیض بخشی تو از دست وی آزادم کرد

یکی از شاگردان شیخ که نزدیک به سی سال با وی در ارتباط بوده می‌گوید: به توصیه شیخ به دیدار آیت الله کوهستانی رفتم. مرحوم کوهستانی ضمن مطالبی، درباره شیخ فرمود: مرحوم شیخ رجبعلی خیاط هر چه داشت از توحید داشت، او مستغرق در توحید بود.

مقام فنا

دکتر حمید فرزام که سال‌ها از محضر جناب شیخ استفاده کرده، ایشان را چنین توصیف می‌کند: جناب شیخ رجبعلی نکوگویان (ره) عارفی وارسته و به خدا پیوسته بودند که بر اثر تزکیه نفس و صفای باطن به مقام فانی فی الله و بقاء بالله نایل گشته بودند، و به برکت عمل به احکام شریعت و به فضل و عنایت پروردگار به سر منزل حقیقت واصل گردیده بودند.

عاشق خدا

یکی دیگر از شاگردان شیخ در توصیف او می‌گوید: مرحوم شیخ از کسانی بود که وجود او را خدا مسخر کرده بود، او غیر از خدا نمی‌توانست ببیند، او هر چه می‌دید خدا می‌دید، او هر چه می‌گفت از خدا می‌گفت اول و آخر کلامش خدا بود، چون عاشق خدا بود. او عاشق خدا و اهل

بیت (ع) بود، هر چه می گفت از آنها می گفت. مقدسی، غیر از عاشقی است. شیخ رجبعلی، عاشق بود. هنر او محبت خدا و کار برای خدا بود، کسانی که در معنویات عاشق اند چشم هایشان نشان می دهد، چشم های او چشم معمولی نبود، گویا چیزی غیر از خدا نمی دید. جناب شیخ لذت بردن از غیر خدا را گناه می دانست. شیخ چنان عاشق خدا بود که در محضرش غیر از مکالمات ضروری حاضر نبود سخنی غیر از محبوبش به میان آید.

بزرگترین منزلت!

شدت محبت به خدا و کمال اخلاص، جوان خیاط را به منزلت کبری و مقصد اعلی رساند، و بدین ترتیب او - چنان که در حدیث آمده - از راهی جز راه های مرسوم به کمالات و مقامات اهل معرفت دست یافت. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: « **إن أولى الأبواب الذين عملوا بالفكرة حتى ورثوا منه حب الله - إلی أن قال - : فإذا بلغ هذه المنزلة جعل شهوته و محبته فی خالقه، فإذا فعل ذلك نزل المنزلة الكبرى فعاین ربه فی قلبه، و ورث الحكمة بغير ما ورثه الحكماء، و ورث العلم بغير ما ورثه العلماء، و ورث الصدق بغير ما ورثه الصديقون. إن الحكماء ورثوا الحكمة باصمت، و إن العلماء ورثوا العلم بالطلب، و إن الصديقين ورثوا الصدق بالخشوع و طول العباده؛ خردمندان کسانی هستند که اندیشه را به کار گیرند تا بر اثر آن محبت خدا را به دست آوردند - تا آن جا که فرمود: چون به این منزلت برسد خواهش و محبت خود را از آن آفریدگارش قرار دهد و هر گاه چنین کند به بزرگترین منزلت دست یابد و پروردگارش را در دل خویش ببیند و حکمت را بیابد نه از طریقی که حکما یافتند و دانش را نه از طریقی که دانشمندان، و صدق را نه از راهی که صدیقان. حکیمان حکمت را با خاموشی فرا چنگ آورده اند و دانشمندان دانش را با جستن و صدیقان صدق را با خشوع و عبادت دراز مدت. »**

راه یابی به تمام عوالم!

یکی از ارادتمندان شیخ که سالهای طولانی در خلوت و جلوت با او بوده، در باره کالات معنوی شیخ چنین می گوید: در نتیجه شدت محبت به خداوند متعال و اهل بیت علیهم السلام حجابی میان او و خدا نبود. به تمام عوالم راه داشت. با ارواحی که در برزخ هستند از آغاز خلقت تا کنون صحبت می کرد. آن چه را هر کس در دوران عمر خود طی کرده، به محض اراده می دید و نشانه های آن را می گفت، آن چه اراده می کرد و اجازه می دادند آشکار می کرد.

دیدار ملکوت!

دیدن ملکوت آسمان ها و زمین با دیده دل، مقدمه رسیدن به مرتبه والای یقین شهودی و یا عین یقین است. (**و کذالک نری ابراهیم ملکوت السموت و الأرض و لیكون من الموقنین. سوره انعام آیه 75**) « **این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین شود.** » در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « **لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا إلی الملکوت؛ اگر نبود این که شیطان ها برگرد دل های آدمیان می گردند، هر آینه انسان ها ملکوت را می دیدند.** » همه کسانی که از دام نفس و شیطان رهایی یافته و حجاب های دل را به کناری زده اند، می توانند ملکوت آسمان ها و زمین را مشاهده کنند، آنگاه در صف «اولوا العلم» و در کنار فرشتگان، شاهد یگانگی ذات مقدس حق باشند: (**شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائکه و أولوا العلم**). « **خداوند و فرشتگان و اولوا العلم گواه اند که جز او خدایی نیست.** » یکی از شاگردان شیخ نقل میکند که: از مرحوم حاج مقدس پرسیدم که این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله درست است که فرمود: « **لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا إلی الملکوت** »؟ ایشان پاسخ داد: آری. گفتم: شما ملکوت آسمان ها و زمین را می بینید؟ پاسخ داد: خیر، ولی « **شیخ رجبعلی خیاط** » می بیند.

حالات شیخ در سن شصت سالگی

از مرحوم شیخ عبدالکریم حامد نقل شده است که: شیخ در شصت سالگی از حالی برخوردار بود که وقتی توجه می کرد هر چه می خواست می فهمید. جناب آقای دکتر مدرسی (شاگرد شیخ) می گوید با تنی چند از اساتید دانشکده علوم که در جلسات هفتگی شیخ شرکت می کردیم

سوالاتی از مسائل مشکل فیزیک می پرسیدم، شیخ میفرمود: «**می پرسم و جواب می دهم**» سپس سر فرود میکرد و لختی بعد برمی آورد و برای سوالات جوابی درست می آورد. دکتر فرزام می گوید که بارها در حضور شاگردان به صراحت میفرمود: «**رفقا! خدا در حق من کرامت فرموده و من قالب برزخی اشخاص را می بینم.**»

کمک به کارگر زحمتکش

دکتر فرزام می گوید: کارگر زحمتکش و درستکاری به نام «علی قضاتی» که اهل آذربایجان بود، در منزل همسایگان محل و گاهی در خانه ما کار می کرد و مزد می گرفت. او در فصل زمستان و تابستان یک لباس بلند نظامی می پوشید. جناب شیخ اصلاً او را ندیده بودند. یک روز بدون مقدمه به من فرمودند: «**آن مرد قد بلندی که لباس سربازی بر تن دارد و گاهی به منزل شما می آید و کمک میکند، شخص عیالوار و مستمندی است، باید بیشتر به او کمک بکنید!**»

همسر شما در امریکاست

فرزند جناب شیخ رجبعلی نقل می کند که: مرحوم دکتر ابوالحسن شیخ (پدر شیمی ایران) درباره آغاز آشنایی خود با جناب شیخ اظهار می کرد: علت آشنایی من و مرحوم آقا شیخ رجبعلی خیاط، موضوع گم شدن چند ماهه همسرم بود. هر چه گشتم ایشان را پیدا نکردیم، به خیلی ها از اهل باطن مراجعه می کردیم، بی فایده بود. در اوج نگرانی ها، شخصی آدرس منزل آقا شیخ رجبعلی را داد و بنده برای اولین بار به خدمت ایشان رسیدم. وقتی مرا دید توجهی کرد و فرمود: «**همسر شما در امریکاست و تا دو هفته دیگر می آید، ناراحت نباشید.**» همین طور هم شد، همسرم آمریکا بود و آمد.

اثر تواضع با خلق برای خدا

یکی از شاگردان شیخ نقل می کند: یکی از رفقا نقل کرد: وقتی آقا شیخ مرتضی زاهد را درون قبر گذاشته بودند جناب شیخ فرمودند: «**بلافاصله از جانب خدای متعال خطاب رسید به تکرین: شما این بنده را به من واگذار کنید، کاری به کار ایشان نداشته باشید ... او در عمرش به خاطر من با خلق متواضع بود، ذره ای در خود احساس غرور نداشت.**»

سخن گفتن با گیاهان

یکی از شاگردان شیخ نقل می کند که: ایشان می فرمود: «**گیاهان هم زنده هستند و حرف می زنند و من با آنها صحبت می کنم و آنها خواص خود را برای من می گویند.**»

پاداش مخترع پنکه

یکی از شاگردان شیخ نقل کرد که ایشان فرمود: «**روزی پنکه کوچکی برایم هدیه آوردند، دیدم در دوزخ - برزخ - پنکه ای جلوی مخترع آن گذاشتند.**» این مکاشفه، تأیید کننده مفهوم روایاتی است که دلالت می کند: هر چند کافران به بهشت نمی روند ولی اگر کارهای شایسته ای انجام داده باشند، بی پاداش نمی ماند. در حدیثی از رسول خدا (ص) آمده است که فرمود: «**ما احسن محسن من مسلم و لا کافر الا ائابه الله. قیل: ما ائابه الکافر؟ قال: ان کان قد وصل رحماً، او تصدق بصدق، او عمل حسنه، ائابه الله تعالی المال و الولد و الصحه و اشباه ذلك. قیل: و ما ائابه فی الآخره؟ قال: عذاب دون العذاب، و قرأ: (أدخلوا آل فرعون اشد العذاب. سوره غافر آیه 46)، هر کس کار نیک کند، مسلمان باشد یا کافر؛ خداوند او را پاداش می دهد. عرض شد: پاداش دادن به کافر چگونه است؟ فرمود: اگر صله رحمی کرده باشد یا صدقه ای داده باشد و یا کار نیکی انجام داده باشد، خدای تعالی به پاداش این کارها به او ثروت و فرزند و سلامتی و مانند اینها دهد. عرض شد: در آخرت چگونه پاداشش دهد؟ فرمود عذابی کمتر به او بچشاند. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «**خاندان فرعون را به سخت ترین عذابها در آورید.**»»**

کمک به مال باخته

پس از وفات شیخ، شخصی برای یکی از فرزندان او تعریف می کند که: خانام را فروخته بودم و می خواستم پولش را به بانک بسپارم که بانک تعطیل شده بود. پول را به منزل بردم، شب هنگام پول به سرقت رفت. پیگیری هایم از طریق مراجعه به اداره آگاهی هم به جایی نرسید. متوسل به امام زمان شدم، در شب چهلم در عالم رؤیا آدرس منزل جناب شیخ را من دادند. صبح زود در خانه شیخ آمدم و مشکل خود را گفتم، شیخ فرمود: « من دعا نویس و فالگیر نیستم اشتباه به شما گفته اند! » گفتم: به جدم شما را رها نمی کنم، شیخ مکشی کرد و مرا به داخل خانه برد، و بعد فرمود: « برو ورامین، فلان منزل، در فلان روستا دو اتاق تو در تو هست، در اتاق دوم پول شما دست نخورده در دستمال ابریشمی قرمزی در کنار تنور است، پول را بردار و بیرون بیا، آنها تو را به نوشیدن چای دعوت میکنند ولی تو شتابان باز گرد.» من به همان آدرسی - که منزل خدمتکار خودم بود - مراجعه کردم، صاحب خانه تصور کرد همراه مأمور آگاهی هستم، به اتاق دوم رفتم، پول را با همان نشانه هایی که شیخ داده بود برداشتم، صاحب خانه چای تعارف کرد، بر سر آن ها فریاد کشیدم و بیرون آمدم. مجموع پول ها یکصد تومان بود، نیمی از آن را خدمت شیخ آوردم و با گریه و زاری و سپاس آن را در مقابل او گذاشتم ولی ایشان نپذیرفت. بهترین لذت من هنگامی بود که شیخ با اصرار من بیست تومان را پذیرفت؛ اما نه برای خود، بلکه به من برگرداند و فرمود: « چند خانواده بی بضاعت را معرفی می کنم که دخترهایشان جهاز می خواهند، نباید این کار را به کسی واگذار کنی، خودت باید بروی و آن چه برای آن ها ضروری است تهیه کنی و در منزلشان تحویل دهی. » و برای خود حتی یک ریال هم برنداشت!

بوی سیب سرخ

یکی از دوستان شیخ نقل می کند که: همراه ایشان به کاشان رفتیم. عادت شیخ این بود که هر جا وارد می شد به زیارت اهل قبور می رفت. هنگامی که وارد قبرستان کاشان شدیم، شیخ گفت: « السلام علیک یا ابا عبدالله (علیه السلام) » چند قدم جلوتر رفتیم فرمود: « بویی به مشامتان نمی رسد؟ » گفتیم: نه! چه بویی؟ فرمود: « بوی سیب سرخ استشمام نمی کنید؟ » گفتیم: نه! قدری جلوتر آمدیم به مسؤول قبرستان رسیدیم، جناب شیخ از او پرسید: « امروز کسی را اینجا دفن کرده اند؟ » او پاسخ داد: پیش پای شما فردی را دفن کرده اند و ما را سر قبر تازه ای برد. در آن جا همه ما بوی سیب سرخ را استشمام کردیم. پرسیدم این چه بویی است؟ شیخ فرمود: « وقتی که این بنده خدا را در این جا دفن کردند، وجود مقدس سید الشهداء (ع) تشریف آوردند این جا و به واسطه این شخص عذاب از اهل قبرستان برداشته شد. »

پاداش خودداری از نگاه نامشروع

دیگری گفت: با تا کسی از میدان سپاه - کنونی - پایین می آمدم، دیدم خانمی بلند بالا با چادر و خیلی خوش تیپ ایستاده، صورتم را برگرداندم و پس از استغفار، او را سوار کردم و به مقصد رساندم. روز بعد که خدمت شیخ رسیدم - گویا این داستان را از نزدیک مشاهده کرده باشد - گفت: « آن خانم بلند بالا که بود که نگاه کردی و صورتت را برگرداندی و استغفار کردی؟ خداوند تبارک و تعالی یک قصر برایت در بهشت ذخیره کرده و یک حوری شبیه همان... »

آتش مال حرام!

شخصی در مجلسی مشغول سحر و جادو بود، فرزند شیخ که در آن مجلس حضور داشت نقل می کند که: من جلوی کار او را گرفتم، جادوگر هر چه کرد، نتوانست کاری انجام دهد، سرانجام متوجه شد که من مانع کار او هستم و با التماس از من خواست که: « نان مرا نبر » سپس قالیچه ای گران بها به من هدیه داد. قالیچه را به خانه بردم، هنگامی که پدرم آن را دید فرمود: « این قالیچه را چه کسی به تو داده است که از آن دود و آتش بیرون می آید؟! زود آن را به صاحبش برگردان. » من هم آن را پس دادم.

از کار افتادن گرامافون

یکی از فرزندان شیخ نقل می‌کند که: با پدرم به جشن عروسی یکی از بستگان رفتیم، میزبان که متوجه آمدن شیخ شد، از جوان‌ها خواست گرامافون را خاموش کنند، ما داخل مجلس شدیم، جوان‌ها آمدند ببینند چه کسی آمده که آن‌ها نباید از گرامافون استفاده کنند. وقتی شیخ را نشان دادند، گفتند: ای بابا به خاطر او گرامافون را خاموش کنیم؟! و دوباره رفتند و آن را روشن کردند. من نصف بستنی را خورده بودم که پدرم به دست من زد که: «**بلند شو برویم.**» من که توجه نداشتم موضوع چیست، گفتم آقا جان من هنوز بستنی را نخورده‌ام. پدرم گفت: «**خیلی خوب، بلند شو.**» شنیدم همین که ما از در خارج شدیم گرامافون سوخت، یکی دیگر آوردند، آن هم سوخت، این واقعه موجب شد که میزبان به صف ارادتمندان شیخ بپیوندد.

توسل جوان عاشق

یکی از دوستان شیخ می‌گوید: در سفری به مشهد همراه با جناب شیخ بودیم، در صحن مطهر امام رضا (ع) در کنار پنجره فولاد جوانی را دیدیم که فریاد می‌زد و با گریه و زاری امام را به مادرش سوگند می‌داد. جناب شیخ به من گفت: «**برو به او بگو درست شد برو.**» من جلو رفتم و گفتم، جوان تشکر کرد و رفت. به جناب شیخ عرض کردم: جریان چه بود؟ فرمود: «**این جوان عاشق دختری است می‌خواهد با او ازدواج کند، به او نمی‌دهند، آمده متوسل شده به حضرت رضا (ع)، حضرت فرمودند: درست شده، برو.**»

عصبانی نشو!

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: روزی در بازار با یکی از متدینین بحث دینی و علمی داشتم، هر چه اقامه دلیل کردم زیر بار نرفت، قدری عصبانی شدم، ساعتی بعد خدمت شیخ رسیدم، تا مرا دید نگاه‌های به من کرد و فرمود: «**با کسی تندی کردی؟**» جریان را گفتم فرمود: «**در این گونه موارد عصبانی نشو، شیوه ائمه اطهار را پیشه کن، اگر دیدی نمی‌پذیرد سخن را قطع کن.**»

به ریشش چه کار داری؟

از قول یکی از شاگردان شیخ نقل شده که: شبی وارد جلسه شدم، قدری دیر شده بود و شیخ مشغول مناجات بود. چشمم که به افراد جلسه افتاد، یکی را دیدم که ریشش را تراشیده است، در دلم ناراحت شدم و پیش خود اعتراض کردم که: چرا این شخص ریشش را تراشیده است. جناب شیخ که رو به قبله و پشت به من بود، ناگهان دعا را متوقف کرد و گفت: «**به ریشش چه کار داری؟ بین اعمالش چگونه است، شاید یک حسنی داشته باشد که تو نداری.**» این را گفت و مجدداً مشغول دعا شد.

پاسخ وسوسه شیطان

فرزند شیخ نقل می‌کند که: روزی همراه پدرم میرفتیم، دیدم دو خانم آرایش کرده و بی حجاب، یکی این طرف پدرم می‌رود و دیگری در طرف دیگر، در دست هر یک فرفره‌ای بود، آنها به پدرم می‌گفتند: آشیخ فرفره ما را نگاه کن، کدام یک قشنگ می‌چرخد؟ من کوچک بودم و نمی‌توانستم چیزی بگویم، پدرم اعتنایی نمی‌کرد، سرش پایین بود و لبخند می‌زد. چند قدم همراه ما آمدند ولی یک باره از نظر ناپدید شدند! از پدرم پرسیدم که این‌ها که بودند؟ پدرم فرمود: «**هر دو شیطان بودند.**»

بخش سوم - سازندگی

فصل اول - روش سازندگی

روش تربیتی شیخ انسان سازی

جناب شیخ از تأثیر نفس و قدرت سازندگی بالایی در تربیت جانهای مستعد برخوردار بود. یکی از شاگردان شیخ می گوید: روزی من و شیخ همراه مرحوم آیت الله محمدعلی شاه آبادی در میدان «تجربش» می رفتیم، شیخ به آیت الله شاه آبادی خیلی علاقه داشت، شخصی به ما رسید و از مرحوم شاه آبادی پرسید: شما درست می گوید، یا این آقا؟ (اشاره به شیخ) آیت الله شاه آبادی فرمود: چه چیز را درست می گوید؟ چه می خواهی؟ آن شخص گفت: کدام یک از شما درست می گوید؟ آیت الله شاه آبادی فرمود: «من درس می گویم و یاد می گیرند، ایشان انسان می سازد و تحویل می دهد!» هر چند این سخن حاکی از نهایت تواضع و فروتنی این عالم ربانی و عارف کامل است، لیکن بیانگر تأثیر کلام و قدرت تربیت و سازندگی جناب شیخ نیز هست.

تأثیر کلام شیخ در تربیت نفوس

دکتر حمید فرزام، تأثیر کلام و جاذبه جناب شیخ را چنین توصیف می کند: استاد جلال الدین همایی، از استادان معروف دانشگاه تهران که در علوم و معارف، خاصه ادبیات فارسی و عرفان و تصوف اسلامی از مشاهیر زمان ما بود و سمت استادی بنده را داشتند، در شصت سالگی به حضور جناب شیخ رسیده بودند. زمانی که من در هفده سالگی به حضور استاد همایی رسیدم، استاد، در همان زمان کتاب «التفهیم لا وائل صناعة التنجیم» نوشته ابوریحان بیرونی و «مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه» نوشته عزالدین محمود کاشانی را تصحیح کرده بودند و کتابهایی مانند «غزالی نامه» در احوال و آثار امام محمد غزالی به شیوه ای بسیار عالمانه تألیف نموده بودند، مقدمه مفصل ایشان بر کتاب «مصباح الهدایه» خود یک دوره کامل عرفان نظری و عملی است. باری: این مرد عارف در سن شصت سالگی استاد من بودند. طبق معمول، یک روز که به خدمت جناب شیخ رسیدم فرمودند: «استاد آقا جلال الدین همایی پیش من آمدند. من چند جمله به ایشان گفتم، سخت منقلب شدند و با حسرت و ندامت محکم دستی بر پیشانی خود زدند و حدیث نفس کردند و گفتند: عجب!! شصت سال راه را عوضی رفتیم!!» آری جاذبه جناب شیخ و تأثیر کلام ایشان به حدی بود که استاد همایی را با آن مقامات عالیه علمی و عرفانی، از خود بی خود می کرد، خدایشان بیامرزاد.

آخرین کلاس عرفان

در بعضی از جلسات دعا و نیایش که گرم صحبت می شدند می فرمودند: «رفقا! این حرفهایی که من به شما می زنم از آخرین کلاس عرفان است.» و راستی همین طور بود. یکی دیگر از شاگردان شیخ می گوید: درسهای شیخ مس را به طلا تبدیل می کرد. بنابراین، اولین نکته در تبیین سازندگی شیخ، کشف راز اثرگذاری او بر مخاطب و بیان شیوه تعلیم و تربیت و روش سازندگی این مرد الهی است.

تربیت با رفتار

از نظر روایات اسلامی اصلی ترین شرط مؤثر افتادن تعلیم و تربیت مریبان اخلاق، التزام عملی مربی به رهنمودهای خویش است. امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) در این باره می فرماید: «من نصب نفسه للناس اماماً فعليه أن يبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره، وليكن تأديبه بسيرته، قبل تأديبه بلسانه؛ هر که خود را پیشوای مردم کند، باید پیش از آموزش دیگران، به آموزش خویش پردازد و پیش از آن که (دیگران را) به گفتار، ادب کند باید به رفتار خود تربیت نماید.» رمز اصلی تأثیر نفس شیخ و قدرت سازندگی او، در به کار بستن این توصیه امیرالمؤمنین (ع)، و دعوت به خدا از راه کردار، قبل از گفتار است. شیخ اگر دیگران را به توحید دعوت می کرد، خود (أرباب متفرقون: خدایان متفرق. سوره یوسف آیه 39) و در رأس آنها، بت نفس خود را شکسته بود. اگر دیگران را به اخلاص در تمام کارها فرا می خواند، همه حرکات و سکناتش برای خدا بود. اگر لحظه ای غافل می شد، لطف حق به او مدد می رساند، به گونه ای که می گفت:

« هر سوزنی که برای غیر خدا به پارچه فرو کنم به دستم فرو می‌رود! » و اگر دیگران را به محبت خدا دعوت می‌کرد، خود همچون پروانه، در آتش عشق خدا می‌سوخت. و اگر دیگران را به احسان و ایثار و خدمت به مردم دعوت می‌کرد، خود پیشگام بود، و اگر از «دنیا» به «پیرزنه» تعبیر می‌کرد و دیگران را از محبت نسبت به آن برحذر می‌داشت، زندگی زاهدانه اش گواه بی‌رغبتی او به این «عجوزه» بود، و سرانجام اگر دیگران را به مبارزه با هوای نفس، برای خدا دعوت می‌کرد، خود در خط اول این جبهه قرار داشت و یوسف وار از آزمونی بس دشوار روسپید بیرون آمده بود.

اخلاص، سفارش ویژه شیخ

یکی از اصلی‌ترین مسائلی که شیخ در تعلیم و تربیت شاگردان همیشه بر آن تأکید داشت، مسئله اخلاص بود. اخلاص نه تنها در عقیده و عبادت، بلکه اخلاص در همه کارها. یکی از سخنان ارزنده و بسیار آموزنده جناب شیخ این است که می‌فرمود: « همه چیز خوب است، اما برای خدا! » گاه به چرخ خیاطی خود اشاره می‌کرد و می‌فرمود: « این چرخ خیاطی را ببینید، همه قطعات ریز و درشتش مارک مخصوص کارخانه را دارد ... می‌خواهند بگویند کوچکترین پیچ این چرخ هم باید نشان کارخانه ما را داشته باشد. انسان مؤمن هم همه کارهای او باید نشان خدا را داشته باشد. » در مکتب تربیتی شیخ، سالک قبل از انجام هر کاری باید تأمل کند، اگر آن کار نامشروع است، برای خدا آنرا ترک کند و اگر مشروع است و انجام آن خوشایند تمایلات نفسانی نیست، آن را برای خدا انجام دهد، و اگر مشروع است و خوشایند نفس، ابتدا از میل نفسانی خود استغفار کند، سپس آن کار را برای خدا انجام دهد. روش جناب شیخ در سازندگی و تربیت شاگردان را میتوان به دو بخش تقسیم کرد: روش تربیتی در جلسه‌های عمومی، روش تربیتی در برخوردهای خصوصی.

جلسات عمومی

جلسات عمومی شیخ معمولاً هفته‌ای یک بار در منزل خودش برگزار می‌شد. در جلسات عمومی شیخ حدود 200 نفر شرکت می‌کردند. همچنین بیشتر روزهای عید، میلاد و روزهای شهادت معصومان (ع) مجلسی در منزل خود برگزار می‌کرد، ایام محرم و صفر و ماه مبارک رمضان نیز هر شب برنامه موعظه داشت. گاهی که این جلسه‌ها در منزل دوستان و به صورت دوره‌ای برگزار می‌شد، در حدود دو سال طول می‌کشید. جلسه‌های هفتگی معمولاً شب‌های جمعه بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء، به امامت جناب شیخ برگزار می‌شد. ایشان پس از نماز، در آغاز جلسه ابتدا چند بیت از اشعار مشتمل بر استغفار مرحوم فیض را با نوایی گرم می‌خواند:

زهر چه غیر یار استغفر الله زبود مستعار استغفر الله

دمی کان بگذرد بی یاد رویش از آن دم بی شمار استغفر الله

زبان کان تر به ذکر دوست نبود ز سرش الحذار استغفر الله

سر آمد عمر و یک ساعت ز غفلت نگشتم هوشیار استغفر الله

جوانی رفت و پیری هم سر آمد نکردم هیچ کار استغفر الله

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: این ابیات را ایشان به گونه‌ای ادا میکرد که نمیتوانستیم جلوی گریه خود را بگیریم، و بعد یکی از مناجات‌های پانزده گانه منسوب به امام زین‌العابدین (ع) را، با حالی که قابل توصیف نیست، می‌خواند. دیگری می‌گوید: در جلسات دعای شیخ کسی را ندیدم که مانند خود او اشک بریزد، واقعاً گریه او جگر سوز بود. پس از پایان دعا و تقسیم چای، شروع به سخن گفتن و موعظه میکرد. جناب شیخ بسیار خوش بیان بود و در سخنرانیها تلاش می‌کرد یافته‌های خود

را از قرآن و احادیث اسلامی و حقایقی که درباره آنها به یقین رسیده بود به دیگران منتقل کند. تکیه کلامش در خطاب به حاضران « رفقا » بود و محورهای اصلی سخنان ایشان: توحید، اخلاص، محبت به خدا، حضور دایم، انس با خدا، خدمت به خلق، توسل به اهل بیت (ع)، انتظار فرج، و تحذیر از محبت دنیا، خودخواهی و هوای نفس بود. آقای دکتر ثباتی درباره آغاز آشنایی خود با جناب شیخ و چگونگی جلسه‌های او می‌گوید: در سالهای آخر دبیرستان، توسط مرحوم دکتر عبدالعلی گویا - دارای دکترای فیزیک اتمی از فرانسه- با جناب شیخ آشنا شدم و حدود ده سال کم و بیش در جلسات ایشان شرکت می‌کردم. جلسه ایشان مجلسی بود مختصر، با تعدادی افراد محدود و خصوصی، جنبه عمومی نداشت، هر گاه جلسه پر جمعیت می‌شد و اشخاص نامحرم به جلسه می‌آمدند جلسه را موقتاً تعطیل می‌کرد؛ یعنی: دنبال مرید نبود. در جلسات ایشان، جز چند کلمه صحبت و نصیحت و موعظه و سپس خواندن یک دعا چیزی نبود، صحبت‌ها هم تقریباً تکراری بود ولی جلسه از بعد روحانی برخوردار بود که انسان هر قدر از آن صحبت‌های مشابه و مکرر می‌شنید خسته نمی‌شد. شبیه قرآن که انسان هر قدر تلاوت می‌کند، باز هم تازه و دلنشین است، صحبت‌های ایشان هم صحبت تازه و مطبوع بود. جلسه آن قدر روحانیت داشت که کسی در آن، صحبت از مسایل مادی و دنیوی نمی‌کرد و اگر احیاناً کسی صحبت از مادیات می‌کرد اطرافیان، از آن صحبت‌ها احساس تنفر می‌کردند. صحبت‌های جناب شیخ در باب « قرب به خدا » و « محبت به خدا » و « سیر به سوی خدا » بود. ایشان قرب به خدا را در دو کلمه خلاصه می‌کرد؛ می‌گفت: « باید از حالا اوسا (استاد) را عوض کنی؛ یعنی: تاکنون هر کاری می‌کردی برای خودت می‌کردی، از این به بعد هر کاری می‌کنی برای خدا بکن و این نزدیک‌ترین راه به خداست » پای بر سر خود نه، یار را در آغوش آر». همه خودهای انسان، از خود پرستی است، تا خدا پرست نشوی به جایی نمی‌رسی:

گر ز خویشتن رستی با حبیب پیوستی ورنه تا ابد می‌سوز کار و بار تو خام است

کارها را بایستی برای او بکنی، آن هم با محبت او؛ یعنی: او را دوست داشته باشی و اعمالت را به دوستی او انجام دهی، داشتن محبت به خدا، و انجام عمل برای خدا سر همه ترقیات معنوی بشر است، و این در سایه مخالفت با نفس است، بنابراین تمام ترقیات بشر در مخالفت با نفس است، تا با نفس کشتی‌نگیری و زمینش نرنی، ترقی نمی‌کنی. « درباره خودبینی می‌فرمود: این جا تن ضعیف و دل خسته می‌خرند بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

و می‌فرمود: « قیمت تو به اندازه خواست توست، اگر خدا را بخواهی قیمت تو بی نهایت است و اگر دنیا را بخواهی قیمت تو همان است که خواسته‌ای. » هی نگو دلم این طور می‌خواهد، دلم آن طور می‌خواهد، بین خدا چه می‌خواهد، وقتی مهمانی می‌دهی، هر کسی را که خدا بخواهد دعوت می‌کنی یا هر کسی که دلت بخواهد، تا وقتی پیرو خواهش‌های دل باشی به جایی نمی‌رسی، دل خانه خداوند است، کسی دیگر را در آن راه نده، فقط بایستی خدا در دل تو باشد و حکومت کند و لاغیر. از حضرت علی (ع) سؤال کردند از کجا به این مقام رسیدید؟ فرمود: « در دروازه دل نشستیم و غیر خدا را راه ندادیم. » پس از بیانات ایشان پذیرایی مختصری انجام می‌شد و سپس مناجات. مناجات ایشان بسیار شنیدنی و حالات ایشان دیدنی بود. دعا را ساده و به طور رسمی نمی‌خواند، بلکه یک معاشقه با محبوب بود. در مناجات چنان مجذوب معشوق بود که گویی مادری فرزند گم شده‌اش را می‌جوید، از ته دل گریه می‌کرد، ضجه می‌زد و با حضرت دوست گفتگو داشت. گاهی احساس می‌شد که در بین دعا مکاشفاتی دارد، به طوری که علائم و آثارش در صحبت‌ها و حالاتش نمایان می‌گشت. از این که رفقا مطابق انتظارش پیش نمی‌رفتند، سخت اندوهگین می‌شد، میل داشت که دوستان به زودی چشم باز کنند، ملائکه را ببینند، ائمه (ع) را ببینند. کسی که به زیارتی میرفت از او سؤال میکرد که: « آیا آن وجود مبارک را دیدی؟ » البته بعضی‌ها هم موفق بودند و حالات معنوی خوبی پیدا کردند و مکاشفاتی هم داشتند، بقیه هم افتان و خیزان به دنبال ایشان می‌رفتند. به هر حال مناجات ایشان شور و حالی داشت به طوری که دیگران را هم سر حال می‌آورد، معانی دعاها را خوب می‌دانست، در عبارات دعا تکیه می‌کرد، گاهی تکرار میکرد، گاهی توضیح می‌داد، دعای یستشیر و مناجات خمسه عشر را زیاد می‌خواند، و عقیده داشت که دعای یستشیر معاشقه با محبوب است. در ایام محرم کمتر صحبت می‌کرد، در عوض از کتاب طاق‌دیس، مصیبت اهل بیت (ع) چند صفحه می‌خواند و گریه می‌کرد و سپس به مناجات می‌پرداخت.

تأکید بر اطاعت خدا و مخالفت هوی

جناب شیخ معتقد بود که حکمت آفرینش انسان، خلافت الهی و نمایندگی خداست و هر گاه او به این مقصد برسد می‌تواند کار خدایی کند و راه رسیدن به آن، اطاعت از خدا و مخالفت با هوای نفس است، و در این‌باره می‌فرمود: «در حدیث قدسی آمده: **یابن آدم! خلقت الأشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی؛ ای فرزند آدم! همه چیزها را برای تو آفریدم و تو را برای خودم آفریدم.**» «**عبدی أتعنی حتی أجعلک مثلی أو مثلی؛ بنده من از من اطاعت و فرمان برداری کن، تا تو را مانند خود یا مثل خود بگردانم.**» طبق این احادیث، رفقا شما خلیفه الله هستید، شما گلابی شاه میوه‌اید، قدر خود را بدانید و از هوای نفس پیروی نکنید و فرمان خدا بپذیرید و به جایی می‌رسید که می‌توانید کار خدایی بکنید. خدا همه عالم را برای شما، و شما را برای خودش آفریده است ببینید که چه مقام و منزلتی به شما عطا فرموده است. «نقل است که شیخ فرمود: «از عده‌ای از علما و اهل معنا پرسیدم: خداوند انسان را برای چه آفرید؟ جواب قانع‌کننده‌ای نشنیدم. تا این که از آیت الله محمدعلی شاه آبادی سؤال کردم، ایشان فرمودند: خداوند انسان را برای نمایندگی خود خلق کرده است: **انی جاعل فی الأرض خلیفه.**» شیخ اعتقاد داشت که تا انسان به مقام خلافت الهی نرسیده، آدم نیست و می‌فرمود: «قاشق برای غذا خوردن است و فجان برای چای نوشیدن و ... انسان هم تنها برای آدم شدن خوب است.» مکرر می‌فرمودند: «خداوند به من کرامت کرده، شما هم کار خدایی انجام دهید به شما هم می‌دهد، آقای بنا! آقای خیاط! شما این خشتی که می‌گذارید و این سوزن که می‌زنید به عشق خدا بزن و حواست در خدا باشد، و این لباس را که متری صد تومان به تن داری، نگو: من متری صد تومان خریده‌ام، بگو: این را خدا داده. معرف خدا باش نه معرف خود!»

تشخیص حالات درونی

شیخ با حواس باطن، حالات درونی حاضران در مجلس را تشخیص می‌داد، ولی هیچ گاه نقاط ضعف کسی را در جمع مطرح نمی‌کرد، مگر به گونه‌ای که فقط فرد مورد نظر، متوجه مقصود شود و در صدد اصلاح خود برآید.

امتحان کردن شیخ!

یکی از خطبای وارسته و برجسته می‌فرمود: عصر یکی از روزهای سال 1335 شمسی، در مدرسه حاج شیخ عبدالحسین در بازار تهران - جنب مسجد شیخ عبدالحسین - بودم. مرحوم شیخ عبدالکریم حامد - شاگرد برجسته مرحوم شیخ رجبعلی - نزد من آمد و درباره استاد خود، شیخ رجبعلی خیاط و مقام اخلاص و معنویت وی با من سخن گفت و سرانجام از من خواست که با هم به مجلس شب جمعه شیخ برویم. به اتفاق راه افتادیم و به مجلس شیخ وارد شدیم، شیخ رو به قبله نشسته و مشغول خواندن مناجات حضرت امیرالمؤمنین (ع): «**اللهم انی أسألك الأمان یوم لا ینفع مال و لا بنون...**» بود و جمعی از شیفتگان، پشت سر او شیخ را در خواندن دعا همراهی می‌کردند من هم در آخر مجلس پشت سر جمعیت نشستم و با خود گفتم: **خدایا! اگر ایشان از اولیای توست امسال منبر من در تهران بگیرد و در آمد مادی آن خوب باشد.** به محض خطور این مطلب در ذهن من، شیخ بلافاصله در همان وسط دعا گفت: «**من می‌گویم از پول بگذر، اما او آمده مرا با پول امتحان می‌کند.**» شیخ در طول خواندن دعا، جز این جمله سخن دیگری به فارسی نگفت و پس از آن به دعا ادامه داد: «**وأسألك الأمان یوم لا ینفع مال و ...**»

حضور یک خبر چین

به تدریج رؤسای دولتی و افراد سرشناس نیز در جلسه‌های شیخ شرکت می‌کردند. به گفته شیخ، آن‌ها برای حل مشکل خود می‌آمدند و در خانه او سراغ «پیرزنه: دنیا» را می‌گرفتند. البته در میان آنان کسانی هم بودند که از موعظه‌های شیخ در حد خود بهره‌مند می‌شدند. با توجه به حضور این افراد، تشکیلات اطلاعاتی رژیم شاه، نسبت به جلسه‌های شیخ حساس شد، و شخصی به نام سرگرد «حسن ایل بیگی» را مأمور

کرد که همراه شخص دیگری به صورت ناشناس در جلسه شیخ حضور پیدا کند و دلیل حضور رجال دولتی در جلسه‌های شیخ را گزارش نماید. وقتی مأمور ساواک وارد جلسه شد، شیخ ضمن مواعظ و نصایح خود برای حاضران، فرمود: « به خدا توجه کنید و غیر خدا را در دل راه ندهید، چون دل آینه است و اگر یک لکه کوچک پیدا کند، زود نشان می‌دهد. حالا بعضی‌ها مثل قاصد و خبرچین می‌مانند و با نام مستعار می‌آیند، مثلاً اسمش حسن است و به نام فلان می‌آید. » این جملات، مأمور ساواک، سرگرد حسن ایل بیگی را که اسم واقعی او را کسی نمی‌دانست، شگفت زده کرد و چنان تحت تأثیر قرارداد که بنا بر مسموع از ساواک استعفا داد.

اول پدرت را راضی کن!

جناب شیخ گاه به بعضی از افراد اجازه حضور در جلسه‌های خود را نمی‌داد و یا شرطی برای آن می‌گذاشت. یکی از ارادتمندان شیخ که قریب بیست سال با ایشان بود آغاز ارتباط خود با شیخ را این گونه تعریف می‌کند: در آغاز هرچه تلاش می‌کردم که به محضر او راه پیدا کنم اجازه نمی‌داد تا این که یک روز در مسجد جامع ایشان را دیدم، پس از سلام و احوال پرسی گفتم: چرا مرا در جلسات خود راه نمی‌دهید؟ فرمودند: « **اول پدرت را از خود، راضی کن بعد با شما صحبت می‌کنم.** » شب به منزل رفتم و به دست و پای پدرم افتادم و با اصرار و التماس از او خواستم که مرا ببخشد. پدرم که از این صحنه شگفت زده شده بود پرسید: چه شده؟ گفتم: شما کار نداشته باشید، من نفهمیدم، مرا ببخشید و ... بالأخره پدرم را از خود راضی کردم. فردا صبح به منزل جناب شیخ رفتم، تا مرا دید فرمود: « **بارک الله! خوب آمدی، حالا پهلوی من بنشین.** » از آن زمان، که بعد از جنگ جهانی دوم بود تا موقع فوت، با ایشان بودم.

رهنمودهای خصوصی

یکی از ویژگی‌های برجسته استاد و مربی کامل، در سیر و سلوک به سوی خداوند سبحان آن است که رهنمودهای تربیتی او بر اساس نیازهای سالک در مراحل مختلف سلوک است، و این اقدام در جلسه‌های عمومی و در حضور دیگران امکان‌پذیر نیست. پزشک هر قدر متخصص و با تجربه باشد، نمی‌تواند بیمارهایی را که به او مراجعه می‌کنند با یک نسخه و یک دارو، درمان کند. هر بیماری برای درمان، نیاز به دارویی خاص دارد. حتی ممکن است در مورد دوفرد که هر دو به یک بیماری مبتلا هستند به دلایلی دو نوع دارو تجویز شود. درمان بیماری‌های «جان» نیز همین گونه است. استاد اخلاق در واقع طبیب جان انسان است، او در صورتی می‌تواند بیماری‌های اخلاقی را درمان کند که اولاً بدانند ریشه اصلی بیماری چیست؟ و ثانیاً داروی مناسب درد را در اختیار داشته باشد. پیامبران بزرگ الهی (ع) که مریدان اصلی تربیت جان‌ها هستند، به طور عموم از این خصوصیت برخوردار بودند، و نه تنها نیازهای عمومی جامعه بشری را در زمینه‌های مختلف تشخیص می‌دادند، بلکه از نیازهای خصوصی هر یک از افراد امت خود نیز آگاهی کامل داشتند. امام علی علیه السلام درباره این خصوصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: « **او طبیبی بود که با دانش پزشکی خود گردش می‌کرد و به سراغ بیماران می‌رفت، داروها و لوازم پزشکی او از هر جهت آماده بود. و در موارد نیاز مورد بهره برداری قرار می‌گرفت و جان‌هایی را که به بیماری کوری، کروی و گنگی گرفتار بودند را شفا می‌بخشید، او با دارویش در جستجوی خانه‌های غفلت و جایگاه‌هایی حیرت بود.** » عالمان ربانی که جانشینان حقیقی پیامبران و اوصیای آنان هستند نیز از این ویژگی برخوردارند، آن‌ها که به گفته امیرالمؤمنین علیه السلام: « **هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره و با شروا روح الیقین؛ علم براساس بینش حقیقی به آنها روی کرده و روح یقین را یافته‌اند.** » البته همان گونه که در کلام امام علیه السلام آمده است: « **اولئک و الله الأقلون عدداً، والاعظمون عندالله قدراً؛ تعداد آن علمای ربانی، که نزد خداوند متعال از بزرگ‌ترین منزلت‌ها برخوردارند، بسیار اندک است...** »

اهمیت مربی کامل

از مرحوم آیت الله میرزا علی قاضی - رضوان الله تعالی علیه - نقل شده که فرمودند: « **اهم آن چه در این راه لازم است، استاد خبیر و از هوا بیرون آمده و انسان کامل است، چنان چه کسی که طالب راه و سلوک طریق خدا باشد، برای پیدا کردن استاد این**

راه، اگر نصف عمر خود را در جستجو و تفحص بگذارد تا پیدا نماید، ارزش دارد. کسی که به استاد رسید، نصف راه را طی کرده است.» بررسی رهنمودهای خصوصی شیخ به شاگردانش نشان می‌دهد که او در اثر مبارزه با نفس، اخلاص و امدادهای الهی، به مرتبه‌ای از کمالات معنوی رسیده بود که می‌توانست دردهای روحی و نقاط کور و مشکل‌زایی را که در زندگی دیگران پیش می‌آید تشخیص دهد و با نسخه‌ای مناسب، آن‌ها را درمان کند. این واقعیت برای هر کس که با زندگی شیخ آشناست، یک امر روشن و بدیهی است.

گناه و مصایب زندگی

جناب شیخ با بصیرت الهی و دیده برزخی، ارتباط کارهای ناشایست و گرفتاری‌های زندگی را می‌دید و با بیان آن، گره از مشکلات و مصایب مردم باز می‌کرد و با بهره‌گیری از این روش سازندگی، آنان را در جهت کمالات انسانی هدایت می‌نمود.

نسیه داده می‌شود حتی به شما

یکی از فرزندان شیخ می‌گوید: روزی مرحوم مرشد چلوبی معروف خدمت جناب شیخ رسید و از کساد بازارش گله کرد و گفت: داداش! این چه وضعی است که ما گرفتار آن شدیم؟ دیر زمانی وضع ما خیلی خوب بود روزی سه چهار دیگ چلو می‌فروختیم و مشتری‌ها فراوان بودند، اما یک‌باره اوضاع زیر و رو شده مشتری‌ها یکی یکی پس رفتند، کارها از سکه افتاده، و اکنون روزی یک دیگ هم مصرف نمی‌شود...؟ شیخ تأملی کرد و فرمود: «**تقصیر خودت است که مشتری‌ها را رد می‌کنی!**» مرشد گفت: من کسی را رد نکردم، حتی از بچه‌ها هم پذیرایی می‌کنم و نصف کباب به آنها می‌دهم. شیخ فرمود: «**آن سید چه کسی بود که سه روز غذای نسیه خورده بود؛ بار آخر او را هل دادی و از در مغازه بیرون کردی؟!!**» مرشد سراسیمه از نزد شیخ بیرون آمد و شتابان در پی آن سید راه افتاد، او را یافت و از او پوزش خواست، و پس از آن تابلویی بر در مغازه‌اش نصب کرد و روی آن نوشت: «**نسیه داده می‌شود، حتی به شما، وجه دستی به اندازه وسعمان پرداخت می‌شود!!**»

آزردن کودک

یکی از شاگردان بزرگوار شیخ گفت: فرزند دو ساله‌ام - که اکنون حدود چهار سال دارد - در منزل ادرار کرده بود و مادرش چنان او را زد که نزدیک بود نفس بچه بند بیاید. خانم پس از یک ساعت تب کرد، تب شدیدی که به پزشک مراجعه کردیم و در شرایط اقتصادی آن روز شصت تومان پول نسخه و دارو شد، ولی تب قطع نشد، بلکه شدیدتر شد. مجدداً به پزشک مراجعه کردیم و این بار چهار تومان بابت هزینه درمان پرداخت کردیم که در آن روزگار برایم سنگین بود. باری، شب هنگام جناب شیخ را در ماشین سوار کردم تا به جلسه برویم همسرم نیز در ماشین بود، جناب شیخ که سوار شد، اشاره به خانم کردم و گفتم: والدۀ بچه‌هاست، تب کرده، دکتر هم بردیم ولی تب او قطع نمی‌شود. شیخ نگاهی کرد و خطاب به همسرم فرمود: «**بچه را که آن طور نمی‌زنند، استغفار کن، از بچه دلجویی کن و چیزی برایش بخر، خوب می‌شود.**» چنین کردیم تب او قطع شد!

آزردن شوهر

یکی از شاگردان شیخ نقل می‌کند: زنی بود که شوهرش سید و از دوستان جناب شیخ بود، او خیلی شوهر را اذیت میکرد. پس از چندی آن زن فوت کرد، هنگام دفنش جناب شیخ حضور داشت. بعد می‌فرمودند: «**روح این زن جدل می‌کند که: خوب! مردم که مردم چطور شده! موقعی که خواستند او را دفن کنند اعمالش به شکل سگ درنده سیاهی شد، همین که خانم فهمید که این سگ باید با او دفن شود، متوجه شد که چه بلایی در مسیر زندگی بر سر خود آورده، شروع کرد به التماس و التجاء و نعره زدن! دیدم که خیلی ناراحت است لذا از این سید خواهش کردم که حالش کند، او هم به خاطر من حالش کرد، سگ رفت و او را دفن کردند!**»

نارضایتی خواهر

یکی از فرزندان شیخ نقل میکند: مهندسی بود بساز و بفروش، یکصد دستگاه ساختمان ساخته بود، ولی به دلیل بدهکاری زیاد، شرایط اقتصادی بدی داشت، حکم جلبش را گرفته بودند. به منزل پدرم آمد و گفت نمی‌توانم به خانه‌ام بروم، خود را پنهان می‌کنم تا کسی مرا نبیند. شیخ با یک توجه فرمود: «**برو خواهرت را راضی کن!**» مهندس گفت: خواهرم راضی است، شیخ فرمود: «**نه!**» مهندسی تأملی کرد و گفت: بله وقتی پدرم از دنیا رفت ارثیه‌ای به ما رسید، هزار و پانصد تومان سهم او می‌شد، یادم آمد که نداده‌ام. رفت و برگشت و گفت: پنج هزار تومان دادم به خواهرم و رضایتش را گرفتم. پدرم سکوت کرد و پس از توجهی فرمود: «**می‌گویید: هنوز راضی نشده ... خواهرت خانه دارد؟**» مهندس گفت: نه، اجاره نشین است. فرمود: «**برو یکی از بهترین خانه‌هایی را که ساخته‌ای را به نامش کن و به او بده بعد بیا بینم چکار می‌شود کرد.**» مهندس گفت: جناب شیخ ما دو شریک هستیم چگونه می‌توانم؟ شیخ فرمود: «**بیش از این عقلم نمی‌رسد، چون این بنده خدا هنوز راضی نشده است.**» بالاخره آن شخص رفت و یکی از آن خانه‌ها را به نام خواهرش کرد و اثاثیه او را در آن خانه گذاشت و برگشت. شیخ فرمود: «**حالا درست شد.**» فردای همان روز سه تا از آن خانه‌ها را فروخت و از گرفتاری نجات پیدا کرد.

نارضایتی مادر

حکم اعدام چند نفر از جمله جوانی صادر شده بود، بستگان او نزد شیخ می‌روند و با التماس چاره‌ای می‌جویند، شیخ می‌گوید: «**گرفتن مادرش است.**» نزد مادر وی رفتند، مادر گفت: هر چه دعا می‌کنم بی نتیجه است. گفتند: جناب شیخ فرموده: «**شما از او دلگیر هستید.**» گفت: درست است پسرم تازه ازدواج کرده بود، روزی پس از صرف غذا سفره را جمع کردم و ظرفها را در سینی گذاشتم، به عروسم دادم تا به آشپزخانه ببرد، پسرم سینی را از دست او گرفت و به من گفت: برای شما کنیز نیاورده‌ام! سرانجام مادر رضایت داد و برای رهایی فرزندش دعا کرد. روز بعد اعلام کردند: اشتباه شده، و آن جوان آزاد شد.

آزردن کارمند

در منزل یکی از ارادتمندان شیخ، چند نفر از اداره دارایی خدمت ایشان می‌رسند. یکی از آنها اظهار می‌دارد که بدنم مبتلا به خارش شده و خوب نمی‌شود؟ شیخ پس از توجهی فرمود: «**زن علویه‌ای را اذیت کرده‌ای.**» آن شخص گفت: آخر این‌ها آمده‌اند پشت میز نشسته‌اند بافتنی می‌بافند، تا حرفی هم به آنها می‌زنیم گریه میکنند! معلوم شد که آن زن علویه در اداره آنها شاغل بوده و او با گفتار خود آن زن را آزرده است. شیخ فرمود: «**تا او راضی نشود، بدن شما بهبود نمی‌یابد.**» مشابه این داستان را یکی دیگر از شاگردان شیخ نقل کرده‌است. او می‌گوید: در حیاط منزل یکی از دوستان در حضور شیخ نشسته بودیم. یک صاحب منصب دولتی هم که در جلسه شیخ شرکت می‌کرد نشسته بود. او که به دلیل بیماری پایش را دراز کرده بود رو به شیخ کرد و گفت: جناب شیخ! من مدتی است به این پا درد مبتلا شده‌ام سه سال است هر کاری می‌کنم نتیجه ندارد و داروها کار ساز نیست؟ شیخ مطابق شیوه همیشگی از حاضران خواست یک سوره حمد بخوانند، آنگاه توجهی کرد و فرمود: «**این درد پای شما از آن روز پیدا شد که زن ماشین نویسی را به دلیل این که نامه را بد ماشین کرده‌است تویخ کردی و سر او داد زدی، او زنی علویه بود، دلش شکست و گریه کرد. اکنون باید بروی و او را پیدا کنی و از او دلجویی کنی تا پایت درمان شود.**» آن مرد گفت: راست می‌گویی، آن خانم ماشین‌نویس اداره بود که من سرش داد کشیدم و اشکهایش در آمد.

غصب حق پیرزن

یکی از شاگردان شیخ که پس از صرف غذایی، حال معنوی خود را از دست می‌دهد، از شیخ یاری می‌خواهد، شیخ می‌فرماید: «آن کبابی که خورده‌ای، فلان تاجر پولش را داده که حق پیرزنی را غصب کرده‌است.»

اهانت به دیگران (دشنام)

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: یک روز با جناب شیخ و چند نفر در کوچه امامزاده یحیی در حال عبور بودیم که یک دوچرخه سوار با یک عابر پیاده برخورد کرد، عابر به دوچرخه سوار اهانت کرد و گفت: «خرا!» جناب شیخ گفت: «بلافاصله باطن خودش تبدیل به خر شد!!» یکی دیگر از شاگردان از ایشان نقل می‌کند که فرمود: «روزی از جلوی بازار عبور میکردم و دیدم یک گاری اسبی در حال حرکت بود و شخصی هم افسار بابویی که گاری را می‌کشید در دست داشت. ناگهان عابری از جلوی گاری گذشت، گاریچی داد زد: بابو! دیدم گاریچی نیز تبدیل به بابو شد، و افسار دو تا شد!!»

بی‌رحمی به حیوان

در اسلام بی‌رحمی حتی نسبت به حیوانات نکوهش شده‌است. مسلمان حق ندارد حیوانی را بیازارد و یا حتی به آن ناسزا بگوید! و از این رو پیامبر اکرم (ص) در حدیثی می‌فرماید: «**لَوْ غَفِرَ لَكُمْ مَا تَأْتُونَ إِلَيَّ الْبَهَائِمَ لَغَفِرَ لَكُمْ كَثِيرًا؛** اگر ستمی که بر حیوانات می‌کنید بر شما بخشیده شود بسیاری از گناهان شما بخشوده شده‌است.» با این که کشتن حیوانات حلال گوشت برای مصرف، از نظر اسلام جایز است در عین حال ذبح آن‌ها آدابی دارد، که تا حد ممکن، حیوان کمتر رنج بیند. یکی از آداب ذبح این است که نباید حیوان را در برابر چشم حیوانی مانند او سر برید. چنان که امام علی (ع) فرمود: «**لَا تَذْبِحُ الشَّاهَ عِنْدَ الشَّاهِ وَلَا الْجَزُورَ عِنْدَ الْجَزُورِ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ؛** گوسفند را نزد گوسفند و شتر را نزد شتر ذبح نکن در حالی که به او می‌نگرد.» بنابر این سر بریدن بچه حیوانات نزد مادرشان به شدت نکوهیده و حاکی از نهایت سنگدلی و بی‌رحمی است، و آثار ویرانگری بر زندگی انجام دهنده آن خواهد داشت. یکی از شاگردان شیخ نقل می‌کند: سلاخی نزد جناب شیخ آمد و عرض کرد: بچه‌ام در حال مردن است، چه کنم؟ شیخ فرمود: «**بچه گاوی را جلوی مادرش سر بریده‌ای.**» سلاخ التماس کرد بلکه برای او کاری انجام دهد. شیخ فرمود: «**نمی‌شود، می‌گوید: بچه‌ام را سر بریده، بچه‌اش باید بمیرد!**»

فصل دوم- اساس خودسازی

اساس خودسازی، توحید است

«فلاح» در حقیقت جامع همه کمالات انسانی است و راه رسیدن به آن از دیدگاه قرآن کریم، خودسازی و تزکیه نفس است. خداوند متعال پس از سوگندهای متعدد تأکید می‌فرماید: (قدأفلح من زكها. سوره شمس آیه 9) «**کسی به «فلاح» رسید که تزکیه نفس کرد.**» همه آن چه پیامبران الهی از جانب خداوند متعال برای هدایت انسان آورده‌اند، مقدمه «فلاح» و شکوفایی استعدادهای انسانی است. مسأله اصلی در تزکیه نفس، آن است که انسان دریابد خودسازی را از کجا باید آغاز کند، و اساس خود سازی چیست؟ از نظر انبیای الهی، اساس خودسازی و نخستین گام در راه تزکیه نفس «توحید» است، از این رو نخستین پیام همه پیامبران کلمه «لا إله إلا الله» بود: (و ما أرسلنا من قبلك من رسول إلا نوحي إليه أنه لا إله إلا أنا فاعبدون. سوره انبیاء آیه 25) «**و ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن که به او وحی می‌فرستادیم که خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید.**»

نخستین سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با مردم این بود که: « **یا ایها الناس! قولوا لا إله إلا الله، تفلحوا؛** **هان ای مردم! بگوئید: «لا إله إلا الله» تا رستگار شوید.** » از سویی، تنها، گفتن کلمه توحید کارساز نیست، و آنچه اساس خودسازی و موجب «فلاح» و رستگاری و شکوفایی کمالات انسانی است، حقیقت توحید و موحد شدن حقیقی انسان است. نشانه آن که انسان به حقیقت توحید - به مفهوم واقعی و کامل آن - رسیده این است که می‌تواند همچون فرشتگان الهی، در کنار ذات خداوندی شاهد و گواه یگانگی حضرت حق جل و علا باشد: (**شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائکه و أولوا العلم**) «**خداوند، فرشتگان و صاحبان دانش گواه‌اند که خدایی جز او نیست.** » یکی از شاگردان شیخ درباره او می‌گوید: خدایش رحمت کند! تمام همتش در تحصیل لا إله إلا الله، و همه گفتارش برای رسیدن به حقیقت این کلمه طیبه بود. و دیگری می‌گوید: شیخ متخصص در این رشته بود. و با تمام توان تلاش می‌کرد آن چه را یافته به دیگران منتقل کند و شاگردان را به مرتبه توحید شهودی برساند. شیخ می‌فرمود: « **اساس خودسازی، توحید است. هر کس بخواهد ساختمانی بنا کند، ابتدا باید زیرسازی او درست باشد، اگر پایه، محکم و اساسی نبود، آن بنا قابل اطمینان نیست، سالک باید سیر و سلوک خود را از توحید آغاز کند، نخستین سخن همه پیامبران کلمه «لا اله الا الله» بوده است. تا انسان حقیقت توحید را درک نکند و باور نکند که در وجود، چیزی جز خداوند منشأ اثر نیست، و همه چیز جز ذات مقدس حق فانی است، به کمالات انسانی دست نخواهد یافت. با درک حقیقت توحید، انسان با همه وجود متوجه آفریدگار خواهد شد. » همچنین می‌فرمود: « **اگر بخواهی خدا تو را صدا کند قدری معرفت پیدا کن و با او معامله کن.** » « **وقتی می‌گوییم: «لا اله الا الله» باید راست بگوییم. تا انسان خدایان دروغین را کنار نگذارد نمی‌تواند موحد باشد و در گفتن لا اله الا الله راستگو باشد، «اله» چیزی است که دل انسان را برآید، هر چیز که دل او را ربود، خدای اوست وقتی می‌گوییم: لا اله الا الله، باید حیران او باشیم. » « همه قرآن به کلمه لا اله الا الله باز می‌گردد و انسان باید به جایی برسد که در قلب او چیزی جز این کلمه، نقش نبندد و هر چه غیر اوست رخت بریندد: (**قل الله ثم ذرهم: بگو آن خداست سپس آنها را واگذار. سوره انعام آیه 91**) ». « **انسان درخت توحید است، میوه این درخت ظهور صفات خدایی است، و تا این ثمر را نداده کامل نیست، حد کمال انسان این است که به خدا برسد؛ یعنی: مظهر صفات حق شود. سعی کنید صفات خدایی در شما زنده شود. او کریم است شما هم کریم باشید. او رحیم است شما هم رحیم باشید. او ستار است شما هم ستار باشید ... » « **آن چه به درد انسان می‌خورد صفات خدایی است، هیچ چیز دیگر برای انسان کارساز نیست، حتی اسم اعظم!** » « **اگر در توحید مستغرق باشی، هر لحظه از عنایت‌های خاص حق تعالی بهره‌مند می‌شوی که در لحظه قبل برخوردار نبوده‌ای، عنایت‌های حق هر دم تازگی خواهد داشت.** »******

شرک زدایی

شرکت زدایی از جان و دل، نخستین گام در راه رسیدن به حقیقت توحید است. از این رو، در شعار اصلی توحید؛ یعنی: «لا اله الا الله» نفی خدایان دروغین، بر اثبات خدای راستین تقدم یافته است. شرک در برابر توحید، اعتقاد به نیروهای خیالی و مؤثر بودن آنان در هستی و پرستش آنان در برابر مؤثر حقیقی؛ یعنی: خداوند یکتاست. مشرک کسی است که جز خدای یکتا، دیگری را نیز در هستی مؤثر می‌داند و از غیر او اطاعت می‌کند، گاه جمادات را می‌پرستد، گاه از زورمداران اطاعت می‌کند و گاه بنده هوای نفس خویش است و گاه هر سه را بردگی می‌نماید. از نظر اسلام هر سه نوع شرک مذکور نکوهیده است، و برای رسیدن به حقیقت توحید، راهی جز شرک زدایی به مفهوم مطلق آن نیست. نکته مهم و قابل توجه این است که خطرناک‌ترین گونه شرک، شرک به معنای سوم؛ یعنی: پیروی از هوای نفس است. این شرک سر منشأ موانع شناخت عقلی و قلبی و سرآغاز شرک به معنای اول و دوم است: (**افرعت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشوه فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون: آیا دیده‌ای آن کس را که هوس خود را خدای خود گرفته و خداوند او را با این که می‌داند، گمراه کرده، و برگوش و دلش مهر زده، پس بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند؟ آیا هوشیار نمی‌شوید! سوره جاثیه آیه 23**) و بر این اساس، جناب شیخ بت نفس را خطرناک‌ترین آفت توحید می‌دانست و می‌فرمود: « **همه حرف‌ها سر آن بت بزرگ است که در درون توست.** »

با نفست کشتی بگیر!

یکی از کشتی گیرهای معروف آن زمان به نام « اصغر آقا پهلوان » نقل کرده که: یک روز مرا بردند نزد جناب شیخ. ایشان زد به بازوی من و فرمود:

« اگر خیلی پهلوانی با نفس خود کشتی بگیر! » در حقیقت شکستن بت نفس اولین و آخرین گام در زدودن شرک و رسیدن به حقیقت توحید است.

مسافرتی برای گفتن یک نکته

آیت الله فهری از مرحوم حاج غلام قدسی نقل کردند: سالی جناب شیخ به کرمانشاه آمد، یک روز به من فرمود: به منزل سردار کابلی برویم، رفتیم و نشستیم. من جناب شیخ را معرفی کردم، مدتی به سکوت گذشت، مرحوم سردار کابلی فرمود: جناب شیخ! چیزی بفرمایید که استفاده کنیم. جناب شیخ فرمودند: « چه بگویم به کسی که اعتمادش به معلومات و مکتسبات خودش بیش از اعتمادش به فضل خداست. » مرحوم سردار کابلی ساکت نشسته بود، لحظاتی گذشت، عمایه از سر برداشت و روی کرسی گذاشت و سرش را آن قدر به دیوار کوبید که من به حالش رقت کردم، خواستم مانع شوم، شیخ نگذاشت و گفت: « ... من آمده‌ام که این حرف را به او بگویم و برگردم! »

هزار بار استغفار کن!

یکی از فرزندان شیخ نقل می‌کند: شخصی از اهل هندوستان به نام «حاج محمد» همه ساله یک ماه می‌آمد ایران. در راه مشهد برای نماز از قطار پیاده می‌شود و در گوشه‌ای به نماز می‌ایستد، موقع حرکت قطار، هر چه دوستش فریاد می‌زند که: « سوار شو! قطار راه می‌افتد! » اعتنا نمی‌کند و با قدرت روحی که داشته، نیم ساعت مانع از حرکت قطار میشود. وقتی از مشهد بر می‌گردد و خدمت شیخ می‌رسد، جناب شیخ به او می‌گوید: « هزار بار استغفار کن! » گفت: برای چه؟ شیخ فرمود: « کار خطایی کردی! » گفت: چه خطایی؟ به زیارت امام رضا رفتیم، شما را هم دعا کردیم. شیخ فرمود: « قطار را آن جا نگه داشتی. خواستی بگویی من بودم که ... دیدی شیطان گولت زد، تو حق نداشتی چنین کنی! »

شخصیت پرستی و شرک

شخصیت پرستی یکی از انواع شرکهای پنهان و نامحسوس است که بسیاری گرفتار آنند. شخصیت، هرچند الهی و عظیم باشد، اگر توجه به او و اطاعت از او برای خدا نباشد، شرک است. شیخ می‌فرمود: «اگر برای من، پیش من بیایید ضرر می‌کنید!».

راه رسیدن به حقیقت توحید

اکنون سوال اساسی این است که انسان چگونه می‌تواند خود را شرک زدایی کند، و با شکستن بت نفس، ریشه شرک پنهان و آشکار را در وجود خود بخشکاند و به زلال توحید ناب دست یابد؟ پاسخ جناب شیخ این است که: « به نظر حقیر اگر کسی طالب راه نجات باشد و بخواهد به کمال واقعی برسد و از معانی توحید بهره ببرد، باید به چهار چیز تمسک کند: اول: حضور دایم، دوم: توسل به اهل بیت (ع)، سوم: گدایی شبها، و چهارم: احسان به خلق. »

فصل سوم - کیمیای سازندگی

محبت، کیمیای خودسازی

محبت، کیمیای خودسازی و سازندگی است، عشق به خداوند متعال همه زشتی‌های اخلاقی را یک جا درمان می‌کند، و همه صفات نیکو را یک جا به عاشق هدیه می‌دهد. کیمیای عشق، چنان عاشق را جذب معشوق می‌کند که هرگونه پیوند او را با هر کس و هر چیز جز خدا قطع می‌نماید.

در مناجات محبین منسوب به امام زین العابدین (ع) آمده است: « **الهی من ذا الذی ذاق حلاوه محبتک فرام منک بدلاً و من ذا الذی انس بقربک فابتنی عنک حولاً؛ خدای من! کیست که شیرینی محبت را چشید و یار دیگری برگزید؟ و کیست که به قرب و نزدیکی تو انس گرفت و جدایی تو را طلیید؟!** » عشق جذاب است و چون در جان نشست هم در دل را ز غیر دوست بست و در روایتی منسوب به امام صادق علیه السلام آمده است: « **حب الله إذا أضاء علی سر عبد أخلاه عن کل شاغل، و کل ذکر سوی الله ظلّمه، و المحب أخلص الناس سرّاً لله تعالی، و أصدقهم قولاً، و أوفاهم عهداً؛ نور محبت خدا هر گاه بر درون بنده ای بتابد، او را از هر مشغله دیگری تهی گرداند، هر یادی جز خدا تاریکی است. دل داده خدا مخلص ترین بنده خداست و راستگوترین مردمان و وفادارترین آنها بر عهد و پیمان.** »

کیمیای حقیقی، تحصیل خود خدا

درباره کیمیاگری محبت خدا و کیمیای حقیقی، داستان جالبی از جانب شیخ نقل شده که فرمود: « **زمانی دنبال علم کیمیا بودم، مدتی ریاضت کشیدم تا به بن بست رسیدم و چیزی دستگیرم نشد، سپس در عالم معنا این آیه عنایت شد که: من کان یرید العزه فله العزه جمیعاً: هر کس سربلندی می خواهد سربلندی یکسره از آن خداست. سوره فاطر آیه 10**

عرض کردم: من علم کیمیا می خواستم. عنایت شد که: علم کیمیا را برای عزت می خواهند و حقیقت عزت در این آیه است؛ خیالم راحت شد. » چند روز بعد از این جریان دو نفر [اهل ریاضت] به در منزل مراجعه و جویای بنده شدند، پس از ملاقات گفتند: دو سال است در زمینه علم کیمیا تلاش کرده ایم و به بن بست رسیده ایم، متوسل به حضرت رضا (ع) شده ایم ما را به شما حواله داده اند! شیخ تبسم کرد و داستان فوق را برای آنان تعریف کرد و افزود: « **من برای همیشه خلاص شدم، حقیقت کیمیا، تحصیل خود خداست.** » شیخ گاهی در این باره، این جمله از دعای عرفه را برای دوستان می خواند: « **ماذا وجد من فقدک و ما الذی فقد من وجدک؛ کسی که تو را نیافت چه یافت و آن که تو را یافت چه نیافت؟** »

بزرگترین هنر شیخ

مهم ترین ویژگی جناب شیخ و بزرگترین هنر او، دست یافتن به « کیمیای محبت » خداست. شیخ در این کیمیاگری تخصص داشت و بی تردید، او یکی از بارزترین مصادیق: **(یحبههم و یحبونه: او دوستان دارد و آنها هم او را دوست دارند. سوره مائده آیه 54) و (والذین آمنوا أشد حبا لله: آنها که اهل ایمان اند کمال محبت و دوستی را فقط به خداوند می ورزند. سوره بقره 165)** بود، و هر کس به او نزدیک میشد بهره ای از کیمیای محبت می برد. جناب شیخ می فرمود: « **محبت به خدا، آخرین منزل بندگی است، محبت فوق عشق است، عشق عارضی است و محبت ذاتی، عاشق ممکن است از معشوق خود منصرف شود ولی محبت این گونه نیست، عاشق اگر معشوقش ناقص شد و کمالات خود را از دست داد ممکن است عشق او زایل شود، ولی مادر به بچه ناقص خود هم محبت و علاقه دارد.** » میگفت: « **میزان ارزش اعمال، میزان محبت عامل به خداوند متعال است.** »

شیرین و فرهاد

گاه برای تقریب ذهن شاگردان، به داستان شیرین و فرهاد مثال می زد و می فرمود: « **فرهاد هر کلنگی که می زد به یاد شیرین و به عشق او بود. هر کاری انجام می دهی تا پایان کار باید همین حال را داشته باشی، همه فکر و ذکر ت باید خدا باشد، نه خود!** »

خدا مشتری ندارد!

گاه شیخ برای مشتری پیدا کردن برای خدا! می فرمود: « امام حسین علیه السلام مشتری زیادی دارد، ممکن است امام‌های دیگر هم همین طور باشند، ولی خدا مشتری ندارد! من دلم برای خدا می سوزد که مشتری‌هایش کم است، کمتر کسی می آید بگوید: که من خدا را می خواهم و می خواهم با او آشنا شوم. » گاه می فرمود: « در حالی که تو به خداوند محتاجی، خداوند عاشق توست! » در حدیث قدسی آمده است: « **یا ابن آدم! اینی احبک فانت ایضاً احببنی؛ ای انسان! من تو را دوست دارم تو نیز مرا دوست مدار.** » گاه می فرمود: « یوسف خوش هیكل است، اما تو نگاه کن ببین آن که یوسف را آفرید چیست، همه زیبایی‌ها مال اوست. »

درس عاشقی بده!

یکی از ارادتمندان شیخ نقل می کند: مرحوم شیخ احمد سعیدی، که مجتهدی مسلم و استاد مرحوح آقای برهان در درس خارج بود، روزی به من گفت: خیاطی در تهران سراغ دارای که برای من یک قبا بدوزد؟ من جناب شیخ را معرفی کردم و آدرس او را دادم. پس از مدتی او را دیدم، تا نگاهش به من افتاد، گفت: با ما چه کردی؟! ما را کجا فرستادی؟! گفتم: چطور، چه شده؟! گفت: این آقای که به من معرفی کردی رفتم خدمتش که برای قبا بدوزد، هنگامی که اندازه می گرفت از کارم پرسید، گفتم: طلبه هستم. گفت: « **درس می خوانی یا درس میدهی؟** » گفتم: درس می دهم. گفت: « **چه درسی می دهی؟** » گفتم: درس خارج. شیخ سری تکان داد و گفت: « **خوب است، اما درس عاشقی بده!** » این جمله نمی دانم با من چه کرد! این جمله مرا دگرگون کرد!

عشق ز پروانه پیاموز!

یکی از شاگردان شیخ از قول ایشان نقل می کند که فرمود: « **شیبی من گرم او (خدا) و مشغول مناجات تضرع و راز و نیاز با معشوق بودم. دیدم پروانه‌ای آمد دور چراغ - گردسوزهای سابق - هی گردش کرد تا یک طرف بدن خود را به چراغ زد و افتاد، اما جان نداد، با زحمت زیاد مجدداً خود را حرکت داد و آمد و آن طرف بدنش را به چراغ زد و خود را هلاک کرد، در این جریان به من الهام کردند: فلانی! عشق بازی را از این حیوان یاد بگیر، دیگر ادعایی در وجودت نباشد، حقیقت عشق بازی و محبت به معشوق همین بود که این حیوان انجام داد. من از این داستان عجیب درس گرفتم، حالم عوض شد ... »**

مبادی محبت خدا. معرفت خدا

اصلی ترین مبدأ محبت خداوند متعال، معرفت اوست. امکان ندارد انسان خدا را بشناسد و عاشق او نشود: گرش بینی و دست از ترنج بشناسی روآبود که ملامت کنی زلیخا را امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: « **من عرف الله أحبه؛ هر کس که خدا را بشناسد او را دوست می دارد.** » پرسش اساسی در این باره این است که کدام معرفت، موجب محبت خداست؟ معرفت برهانی، یا شناخت شهودی؟ جناب شیخ می فرمود: « **تمام مطلب این است که تا انسان معرفت شهودی نسبت به خدا پیدا نکند عاشق نمی شود، اگر عارف شد میبیند که همه خوبیها در خدا جمع است (ع الله خیر أما یشر کون: آیا خدا بهتر است یا آنچه با او شریک میگردانند. سوره نمل آیه 59) در این صورت مجال است انسان به غیر خدا توجه کند.** » قرآن کریم از دو طایفه نام می برد، که معرفت آن‌ها نسبت به حضرت حق - جل و علا- معرفت شهودی است: یکی « ملائکه » و دیگری «

اولوالعزم): (شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملكه و أولوا العلم: خداوند گواه است که خدایی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش نیز. سوره آل عمران آیه 18)

معرفت شهودی

برای رسیدن به معرفت شهودی، راهی جز پاک سازی آینه دل از تیرگی کارهای ناپسند نیست. امام سجاد علیه السلام در دعایی که ابو حمزه ثمالی از آن حضرت نقل کرده می فرماید: « وَأَنْ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبَ الْمَسَافَةِ وَ إِنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ؛ سالک به سوی تو راهش نزدیک است، و به راستی تو از آفریده‌ات در حجاب نیستی، مگر آن که در پیشگاه تو کارها (ی ناشایسته) حجاب شود. » خداوند حجاب ندارد، حجاب از ناحیه کارهای ماست. اگر حجاب زنگارهای کارهای ناشایسته از آینه دل پاک شود، دل شاهد جمال زیبای حضرت حق عز و جل و عاشق او می گردد. جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد برای نشانیدن غبار راه و پاک سازی دل از حجاب کارهای ناشایسته باید دل از محبت دنیا پاک شود، چه این که، محبت دنیا مبدأ همه زشتیهاست.

آفت محبت خداوند

آفت محبت خداوند، محبت دنیا است، در مکتب شیخ اگر انسان دنیا را برای خدا بخواهد، مقدمه وصال اوست، و اگر برای غیر خدا بخواهد آفت محبت اوست. و در این رابطه فرقی میان دنیای حلال و حرام نیست، البته بدیهی است که دنیای حرام، انسان را بیشتر از خدا دور میکند. در حدیث است که پیامبر اکرم صل الله علیه و آله فرمود: « **حب الدنيا و حب الله لا يجتمعان في قلب أبداً؛ دوستی دنیا و دوستی خدا هرگز در یک دل گرد نمی آیند.** » جناب شیخ همیشه دنیا را با مثل «پیرزنه» نام می برد و گاهی در مجلس خود، رو به شخصی میکرد و می فرمود: « **باز می بینم که تو گرفتار این پیرزنه شده‌ای!** » شیخ مکرر می فرمود: « **این ها که می آیند پیش من، سراغ پیرزنه را فقط می گیرند، هیچ کس نمی آید بگوید که من با خدا قهر کرده‌ام مرا با خدا آشتی بده!** »

دل خدانما

جناب شیخ می فرمود: « **دل هر چه را بخواهد همان را نشان می دهد، سعی کنید دل شما خدا را نشان دهد! انسان هر چه را دوست داشته باشد، عکس همان در قلب او منعکس می شود، و اهل معرفت با نظر به قلب او می فهمند که چه صورتی در برزخ دارد، اگر انسان شیفته و فریفته جمال و صورت فردی گردد، یا علاقه زیاد به پول یا ملک و غیره پیدا کند، همان اشیاء، صورت برزخی او را تشکیل می دهند.** »

باطن دنیا پرستان

جناب شیخ که با دیده بصیرت باطنی مردم را می دید، درباره تصویر باطنی اهل دنیا، آخرت و اهل خدا چنین می فرمود: « **کسی که دنیا را از راه حرام بخواهد، باطنش سگ است، و آن که آخرت را بخواهد خشی است، و آن که خدا را بخواهد مرد است.** »

مردهایی که تبدیل به زن شدند!

دکتر حاج حسن توکلی نقل می‌کند: روزی من از مطب دندان سازی خود حرکت کردم که جایی بروم، سوار ماشین شدم، میدان فردوسی یا پیش‌تر از آن ماشین نگه داشت، جمعیتی آمد بالا، سپس دیدم راننده زن است، نگاه کردم دیدم همه زن هستند، همه یک شکل و یک لباس! دیدم بغل دستم هم زن است! خودم را جمع کردم و فکر کردم اشتباهی سوار شده‌ام، این اتوبوس کارمندان است. اتوبوس نگه داشت و خانمی پیاده شد آن زن که پیاده شد همه مرد شدند! با این که ابتدا بنا نداشتم پیش شیخ بروم ولی از ماشین که پیاده شدم رفتم پیش مرحوم شیخ، قبل از این که من حرفی بزنم شیخ فرمود: « دیدی همه مردها زن شده بودند! چون مردها به آن زن توجه داشتند، همه زن شدند! » بعد گفت: « وقت مردن هر کس به هر چه توجه دارد، همان جلوی چشمش مجسم می‌شود، ولی محبت امیرالمؤمنین علیه السلام باعث نجات می‌شود. » « چقدر خوب است که انسان محو جمال خدا شود... تا ببیند آن چه دیگران نمی‌بینند و بشنود آن چه را دیگران نمی‌شنوند. »

آن میز چیست؟

آقای دکتر ثباتی می‌گوید: مرد کفاشی بود به نام « سید جعفر » - که مرحوم شد - می‌گفت: در منزل میز بزرگی داشتم که جای مناسبی برای آن نداشتم که آن را آنجا بگذارم و در فکر بودم که آن را چکار کنم. شب شد رفتم جلسه، جناب شیخ که مرا دید، آهسته گفت: « آن میز چیست که آنجا - اشاره به دل او - گذاشته‌ای؟! » مرد کفاش ناگهان توجه نمود، خنده‌ای می‌کند و می‌گوید: جناب شیخ جایی برای آن نداشتم، لذا آن را اینجا جا داده‌ام!

رسیدن به اسرار الهی

جناب شیخ شیخ معتقد بود که اصلی‌ترین مقدمات دست یافتن به اسرار الهی، خدا خواهی است، و می‌فرمود: « تا ذره‌ای محبت غیر خدا در دل باشد، محال است انسان به چیزی از اسرار الهی دست یابد! »

غیر از خدا هیچ نخواه

شیخ این اعتقاد که: جز خداوند چیزی نخواهد، را از دو فرشته آموخته بود. یکی از ارادتمندان شیخ از او نقل می‌کند: « شبی دو فرشته با دو جمله به من راه فنا آموختند و آن جملات این بود: **از پیش خود هیچ مگو و غیر از خدا هیچ نخواه!** » و در این باره می‌فرمود: « **هشیار باش، خلقت عالم ز بهر توست غیر از خدا هر آن چه که خواهی شکست توست!** »

خواجه نصیرالدین طوسی در این باره می‌فرماید: « **و مرد بدرجه وحدت بعد از آن تواند رسیدن که هستی و نیستی به خود دربازد، و نظرش از این دو مرتبه بگذرد و تا مادام که میان هستی و نیستی متردد بود، یا مرد دنیا بود یا مرد آخرت، اگر هستی مجازی و نیستی حقیقی خواهد، مرد دنیاست و آخرت بر او حرام است، و اگر هستی حقیقی و نیستی مجازی خواهد، مرد آخرت است و دنیا بر او حرام است و اگر نه هستی خواهد و نه نیستی خود، بلکه نه خود خواهد و نه بیخودی خود، و نه این دو داند، و نه این هردو ببیند، مرد خدا باشد، و دنیا و آخرت هردو بر وی حرام باشد؛ یعنی: اگر به دنیا یا آخرت نظر کند، از کمال آن درجه بفتد و معکوس شود؛ چه، مادام که مرد را آخرت و بهشت و ثواب و سعادت باید، کمال خود خواسته باشد، و کمال خود بسوی خود خواسته باشد، پس خود را خواسته باشد نه خدا را. و چون چنین بود؛ مرد کثرت بود، مرد وحدت، چنانکه فرمودند: «هرچه بینی جز خدا آن بت بود درهم شکن».** پس جز خدا خواستن بت پرستی بود، و آخرت و بهشت و رضا و جوار خدا، جز خداست، و ازین

وجه نشاید که طالب، وحدت را به هیچ ازین التفاتی و میلی باشد، یا هیچ خود ازین جمله شناسد و داند و بیند، چه، هر که خدا شناسد، نشانش آن بود که جز خدا نخواهد، و این خدا را شناختن، و خدارا خواستن هنوز کثرت است. چه، در وحدت شناسنده و شناخته نباشد، خواست و خواسته نباشد، همه خدا باشد و بس. پس آن کس همه خدا بیند و بس، طالب وحدت باشد. اگر خدای تعالی حجاب هستی و نیستی از پیش برگیرد، به این مرتبه برسد. رساله «تولی و تبری»، ضمیمه کتاب «اخلاق محتشمی»: 569.

مرتبه عقل و مرتبه روح

جناب شیخ می فرمود: «اگر انسان در مرتبه عقل باشد، هیچ وقت از عبادت سرپیچی نکرده، عصیان حق را نمی نماید، به موجب: «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان» و در این مرتبه، نظر به غیر حق - که بهشت باشد - دارد.» ولی موقعی که به مرتبه روح می رسد، به موجب «ونفخت فيه من روحي: سوره حجر آیه 29» فقط نظر به حق دارد.

همه چیز برای خدا، حتی خدا!

جناب شیخ می فرمود: «ای انسان! چرا غیر خدا را می خواهی؟! مگر از غیر او چه دیده ای؟! اگر او نخواهد هیچ چیز مؤثر نیست، و برگشت تو به اوست! چه شکرهاست در این شهر که قانع شده اند شاهبازان طریقت به شکار مگسی!! خدا را گذاشته، غیر خدا تحصیل می کنی؟! چرا این قدر دور خودت چرخ می خوری؟! خدا را بخواه و همه خواستنی ها را مقدمه وصول او قرار بده، مشکل این جاست که ما همه چیز را برای خود می خواهیم حتی خدا را!!»

بالاترین مراتب تقوی

شیخ درباره مراتب تقوی می گفت: «تقوی مراتبی دارد، مرتبه نازل آن اتیان واجبات و ترک محرمات است که برای عده ای بسیار خوب و بجاست، ولی مراتب عالیه تقوی، پرهیز کردن از غیر خداست، بدین معنا که غیر از محبت حق در دل چیزی نداشته باشد.»

مکتب خداخواهی

جناب شیخ معتقد بود که: تا انسان دل را از غیر خدا پرهیز ندهد به مقصد اعلائی انسانیت نمی رسد، حتی اگر کسی مقصدش از مجاهده کمال خود باشد به مقصود نخواهد رسید. از این رو، اگر شخصی نزد ایشان می آمد و رهنمود می خواست و می گفت: هر ریاضتی می کشم نتیجه نمی گیرم؛ می فرمود: «شما برای نتیجه کار کرده اید، این مکتب، مکتب نتیجه نیست، مکتب محبت است، مکتب خداخواهی است.»

بازشدن چشم دل

مرحوم شیخ، باتجربه دریافته بود که راه باز شدن چشم و گوش دل و آشنایی با اسرار غیبی، اخلاص کامل و خداخواهی به مفهوم مطلق است، و می فرمود: «اگر مواظب دلتان باشید و غیر خدا را در آن راه ندهید آن چه را دیگران نمی بینند شما می بینید و آن چه را دیگران نمی شوند شما می شنوید.» «اگر انسان چشم دل خود را از غیر خدا پرهیز دهد، خداوند به او نورانیت می دهد و او را به مبانی الهیات آشنا می کند.» «اگر کسی برای خدا کار کند، چشم دلش باز می شود.» «رفقا! دعا کنید که خداوند از کوری و کوری نجاتتان دهد، تا انسان غیر خدا را می خواهد هم کر است و هم کور!!»

به سخن دیگر، شیخ معتقد بود که: معرفت شهودی جز از طریق قلب سلیم ممکن نیست و قلبی از سلامتی کامل برخوردار است که ذره‌ای محبت دنیا در آن نباشد و علاوه بر آن چیزی جز خدا نخواهد، و این همان رهنمود ارزشمند امام صادق علیه السلام در تبیین قلب سلیم است. آن حضرت در تفسیر آیه کریمه: **إِلا من أتى الله بقلب سليم: بجز کسیکه خداوند به او قلب سلیم عطا کرده. سوره شعراء آیه 89** می‌فرماید: **« هو القلب الذی سلم من حب الدنیا؛ قلب سالم، قلبی است که از دوستی دنیا سالم باشد. »** و در حدیث دیگری می‌فرماید: **« القلب السليم الذی یلقى ربه، و لیس فیہ أحد سواه، و کل قلب فیہ شرک أو شک فهو ساقط؛ دل سالم دلی است که پروردگارش را دیدار کند و در حالی که جز او در آن نباشد و هر دلی که در آن شرک یا شک باشد ساقط [و بیمار] است. »**

چهره باطنی دل

جناب شیخ می‌فرمود: **« اگر انسان دیده باطنی داشته باشد می‌بیند به محض این که غیر خدا را در دل راه دهد، باطن برزخی او به همان صورت در می‌آید، اگر غیر خدا را بخواهی قیمت تو همان است که خواسته‌ای، و اگر خداخواه شدی قیمت نداری، « من کان لله کان الله له »** اگر در تمام لحظات مستغرق در خدا باشی انوار الهی در تو تابش میکنند و آن چه بخواهی به نور الهی می‌بینی. »

قلبی که همه چیز نزد او حاضر است!

جناب شیخ می‌فرمود: **« کوشش کن قلب تو برای خدا باشد، وقتی قلب تو برای خدا شد، خدا آن جاست، وقتی خدا آن جا بود همه آن چه مربوط به خداست در آن جا حاضر و ظاهر خواهد شد، هر وقت اراده کنی همه نزد تو خواهند آمد، چون خدا آن جاست، ارواح همه انبیا و اولیا آن جا هستند، اراده کنی مکه و مدینه همه نزد تو هستند... پس کوشش کن قلب فقط برای خدا باشد، تا همه آن چه مخلوق خداست نزد تو حاضر باشند. »!!**

انسانی که کار خدایی می‌کند!

جناب شیخ معتقد بود: اگر محبت خدا بر دل غلبه کند، و حقیقتاً دل چیزی جز خدا نخواهد، انسان به مقام خلافت الهی می‌رسد و کارهایی خدایی از او صادر می‌گردد. و در این باره می‌فرمود: **« اگر چیزی بر چیز دیگری غلبه کند، آن شیء از جنس آن می‌شود، مثل این که وقتی آهن را در آتش بگذارند، پس از مدتی که آتش بر آهن غلبه نمود، عمل آتش که سوزاندن باشد از آهن صادر می‌شود، همچنین است کار انسان با خالق و خدای خود! »** و نیز می‌فرمود: **« ما کار فوق العاده‌ای انجام نمی‌دهیم، بلکه همان فطرت را پیدا می‌کنیم که انسان خدایی باشد، همه چیز را روح به انسان می‌دهد. روح گاو کار گاو را می‌کند. روح خروس کار خروس را می‌کند. حالا بگویید بینم: روح خدایی انسان چه کار باید بکند؟ باید کار خدایی بکند؛ (نفخت فیہ من روحی) اشاره به همین مطلب است. »**

آفت زدایی دل

بنابر این، جز با آفت زدایی دل از محبت غیر خدا، معرفت شهودی حاصل نمی‌شود، و تا معرفت حاصل نشود، انسان عاشق کمال مطلق نمی‌گردد. از این رو، مسأله اصلی این است که: پاک سازی دل از محبت دنیا کار ساده‌ای نیست. چگونه می‌توان دل را از علاقه به این « پیرزن آرایش شده » پاک‌سازی کرد؟ از نظر جناب شیخ، آن چه می‌تواند دل را آفت زدایی کند، با آن چه می‌تواند او را به حقیقت توحید برساند یکی است، همان

عواملی که در بخشهای پیشین بدان اشاره شد؛ یعنی: حضور داریم، توسل به اهل بیت (ع)، گدایی شبها، احسان به خلق.

شیوه عاشقی خدا

جناب شیخ در میان همه عوامل یاد شده، برای «احسان به خلق» نقش ویژه‌ای در ایجاد انس به خدا و محبت به او قایل بود. وی معتقد بود که راه محبت خدا، محبت به خلق خدا و خدمت به مردم، بخصوص انسان‌های مستضعف و گرفتار است. در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «**الخلق عيال الله فأحب الخلق إلى الله من نفع عيال الله وأدخل علی أهل بیت سروراً؛ مردم خانواده خدا هستند، محبوب‌ترین مردم نزد خدا کسی است که برای خانواده خدا سودمند باشد و خانواده‌ای را شاد کند.**» در حدیثی دیگر است که از آن حضرت پرسیدند: **محبوب‌ترین مردم نزد خدا کیست؟** فرمود: **سودمندترینشان برای مردم.** و در حدیثی دیگر آمده است که خداوند متعال، در شب معراج به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «**یا أحمد! محبتی محبه الفقراء، فادن الفقراء، و قرب مجلسهم منك ... فإن الفقراء أحبائي؛ ای احمد! دوستی من، محبت فقراست، پس فقیران را به خود نزدیک کن و به مجلس آنان نزدیک شو زیرا فقرا دوستان من هستند.**» یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: با معرفی جناب شیخ، مدت‌ها به خدمت آیت الله کوهستانی به «نکا» می‌رفتم؛ تا این که یک روز صبح که برای رفتن به نکا به گاراژ ایران پیمان، در ناصر خسرو می‌رفتم، جناب شیخ را دیدم، فرمودند: «**کجا می‌روی؟**» عرض کردم به نکا، نزد آیت الله کوهستانی. فرمودند: «**شیوه ایشان زاهدی است بیا برویم تا من روش عاشقی خدا را یادت دهم!**» بعد دست مرا گرفت و به خیابان امام خمینی - فعلی - که سنگ فرش بود برد، در جنوب خیابان، در کوچه‌ای، در منزلی را زد، دخمه‌ای مایان شد که تعدادی بچه و بزرگ، فقیر و بیچاره در آن جا بودند، جناب شیخ به آنها اشاره کرد و فرمود: «**رسیدگی به این بیچاره‌ها انسان را عاشق خدا می‌کند!! درس تو این است، نزد آیت الله کوهستانی درس زاهدی بود و حالا این درس عاشقی است.**» و از آن به بعد، حدود ده سال با جناب شیخ سراغ افرادی بیرون شهر می‌رفتم، شیخ نشان می‌داد و من آذوقه تهیه می‌کردم و به آنها می‌رساندم.

فصل چهارم اخلاص اولیاء خدا

اخلاص

یکی از اصلی‌ترین مسائلی که شیخ در تعلیم و تربیت شاگردان همیشه بر آن تأکید داشت، مسئله اخلاص بود. اخلاص نه تنها در عبادت، بلکه اخلاص در همه کارها. او بارها تأکید میکرد که: «**دین حق همین است که بالای منبرها گفته می‌شود ولی دو چیز کم دارد: یکی اخلاص و دیگری دوستی خداوند متعال، این دو باید به مواد سخنرانی‌ها افزوده شود.**»

همه کارها برای خدا

یکی از سخنان ارزنده و بسیار آموزنده جناب شیخ این است که می‌فرمود: «**همه چیز خوب است، اما برای خدا!**» گاه به چرخ خیاطی خود اشاره می‌کرد و می‌فرمود: «**این چرخ خیاطی را ببینید، همه قطعات ریز و درشتش مارک مخصوص کارخانه را دارد ... می‌خواهند بگویند کوچکترین پیچ این چرخ هم باید نشان کارخانه ما را داشته باشد. انسان مؤمن هم همه کارهای او باید نشان خدا را داشته باشد.**» در مکتب تربیتی شیخ، سالک قبل از انجام هر کاری باید تأمل کند، اگر آن کار نامشروع است، برای خدا آنرا ترک کند و اگر مشروع است و انجام آن خوشایند تمایلات نفسانی نیست، آن را برای خدا انجام دهد، و اگر مشروع است و خوشایند نفس، ابتدا از میل نفسانی خود استغفار کند، سپس آن کار را برای خدا انجام دهد.

اخلاص حتی در خوردن و خوابیدن

بر اساس رهنمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به ابوذر فرمود: «**یا ابا ذر، لیکن لک فی کل شیء نیه صالحه، حتی فی النوم والأکل؛ ابوذر! باید در هر کاری نیتی پاک داشته باشی، حتی در خوردن و خوابیدن.**» شیخ به شاگردان خود مکرر تأکید

می کرد که: «همه کارها باید برای خدا باشد، حتی خوردن و خوابیدن.» و می‌افزود: «هرگاه این استکان چای را به قصد خدا بخوری، دل تو به نور الهی منور می‌شود، ولی اگر برای حظ نفس خوردی، همان می‌شود که خواسته بودی.»

می‌خواهی طلبه بشی یا آدم؟

آیت الله مهدوی کنی فرمودند: در آغاز تحصیل و اوایل طلبگی وقتی خواستم لباسی برای خود بخرم - بعد از این که لباس عاریه مرحوم برهان را می‌خواستم پس بدهم - پیش شخصی به نام شیخ رجبعلی خیاط رفتم، در آن هنگام چهارده - پانزده سال داشتم، پارچه را برای ایشان بردم، محل کار او در منزلش و در اتاقی نزدیک در بود. قدری نشستیم، ایشان آمد و گفت: «خوب، حالا می‌خواهی چه بشی؟» گفتم: طلبه. گفت: «می‌خواهی طلبه بشی یا آدم؟» من قدری تعجب کردم، که چرا یک کلاه‌بی با یک معمم این گونه حرف می‌زند، سپس گفت: «ناراحت نشو! طلبگی خوب است، ولی هدفت آدم شدن باشد. به شما نصیحتی می‌کنم فراموش نکن، از همین حالا که جوان هستی و آلوده نشده‌ای، هدف الهی را فراموش نکن، هر کاری می‌کنی برای خدا انجام بده، حتی اگر چلوکباب هم خوردی به این قصد بخور که نیرو بگیری و در راه خدا عبادت کنی و این نصیحت را در تمام عمر فراموش نکن.»

برای خدا بدوز!

به کفاش می‌فرمود: «وقتی کفش می‌دوزی، اولاً برای خدا سوزن را فرو کن و بعد آن را خوب و محکم بدوز که به این زودی پاره نشود.» به خیاط می‌گفت: «هر درزی که می‌دوزی به یاد خدا بدوز و محکم.»

برای خدا بیا!

یکی از شاگردان شیخ توصیه‌های ایشان به اخلاص را چنین توصیف می‌کند: شیخ می‌گفت: «این جا (خانه شیخ) که می‌آیید برای خدا بیایید، اگر برای من بیایید ضرر می‌کنید!» حال عجیبی داشت، مردم را به خدا دعوت می‌کرد، نه به خود.

برای خدا دوست داشته باش!

یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: در جلسه خصوصی به من فرمود: «حواست فلان جاست، خوب است، ولی باید برای خدا باشد.» روزی من با یکی از دوستان خدمت ایشان بودیم، اشاره کرد به قلب دوستم و گفت: «در این جا دو تا دختر (یا پسر) می‌بینم، این خوبه، ولی دل جای خداست باید علاقه به فرزند برای خدا باشد.» می‌فرمود: «مقدس‌ها همه کارشان خوب است، فقط «من» خود را با «خدا» باید عوض کنند.»

برای خدا ببوس!

آیت الله فهری، توصیه‌های شیخ درباره اخلاص را چنین توصیف می‌کند: تکیه کلام ایشان: «کار برای خدا بود». آن قدر ضمن فرمایشات خود تکرار می‌کرد که: «کار برای خدا بکنید، کار برای خدا بکنید» که برای شاگردانش «کار برای خدا» حالت ملکه پیدا می‌کرد. مانند یک فیل بانی که مرتب با چکش به سر فیل می‌کوبد، مرتب بر اندیشه شاگردانش میکوبید که «کار برای خدا». مثال‌هایی از خود و دیگران در این زمینه می‌آورد تا حالت ملکه در مخاطب ایجاد شود. به همه و در همه حال تأکید میکرد: «کار برای خدا». می‌فرمود: «شب که به خانه می‌روی و همسرت را می‌خواهی ببوسی، برای خدا ببوس!» می‌گفت: «در تمام زوایای زندگی انسان باید خدا باشد.» مقامات و مکاشفات کسانی که در مکتب شیخ پرورش می‌یافتند در اثر عمل به این دستورالعمل بود.

وای بر من!

یکی از شاگردان شیخ که نزدیک به سی سال با ایشان بوده نقل می‌کرد که: شیخ به من می‌فرمود: «روح شخصی از علمای اهل معنا - که ساکن یکی از شهرهای بزرگ ایران بود - را در برزخ دیدم که تأسف می‌خورد و مرتب بر زانوی خود می‌زد و می‌گفت: وای بر من، آدمم، و عملی خالص برای خدا ندارم! از او پرسیدم که چرا چنین میکند؟ پاسخ داد: در ایام حیات، روزی با

یکی از اهل معنا که کاسب بود برخورد کردم، او مرا به برخی از خصوصیات باطنی خود متذکر ساخت، پس از جدا شدن از او تصمیم به ریاضت گرفتم، تا مانند آن شخص دیده برزخی پیدا کنم و به مکاشفات و مشاهدات غیبی دست یابم. مدت سی سال ریاضت کشیدم تا موفق شدم، در این هنگام مرگم فرا رسید، اکنون به من می‌گویند: تا آن هنگام که آن شخص اهل معنا تو را متذکر ساخت گرفتار هوای نفس بودی، و پس از آن تقریباً سی سال از عمر خود را صرف رسیدن به مکاشفات و رؤیت حالات برزخی کردی، اینک بگو: عملی که خالص برای ما انجام داده‌ای کدام است؟!»

خوب شدن برای خدا!

یکی از علمای معاصر که خود استاد اخلاق و عرفان است، فرمودند که: از جناب شیخ رجبعلی درباره خودم سؤال کردم که چگونه‌ام؟ پاسخ داد: «آقای حاج شیخ! دلت می‌خواهد خوب شوی ولی برای خودت! سعی کن برای خدا بخواهی خوب شوی» !!

برای خدا زیارت برو

«ما اگر برای خدا مشرف شویم و جز رضای خدا چیزی در نظر نباشد، حضرت(ع) از این زایر پذیرایی دیگری خواهد نمود.»

آثار اخلاص

تکیه کلام شیخ این جمله بود: «من کان لله کان الله له» کسی که صد در صد برای خدا کار کند خدا هم برای او خواهد بود و می‌فرمود: «تو برای خدا باش، خداوند و ملائک‌هایش برای توست». گاهی می‌فرمود: «اگر انسان موفق به عملش هم نشود، صحبت آن اثر خوبی در روحیه شخص می‌گذارد.»

هدایت ویژه الهی از برکات اخلاص

شیخ یکی از برکات مهم اخلاص را برخورداری از هدایت ویژه الهی می‌دانست و بر این اعتقاد به این آیه کریمه استناد می‌کرد: (والذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا: و کسانی که در راه ما کوشیده اند به یقین آنها را به راه های خود هدایت می‌کنیم. سوره عنکبوت آیه 69) و در تبیین مطلب می‌فرمود: «اگر تو برای خدا قیام کنی، تمام عوالم خلقت دلیل راه تو هستند. چون کمالشان در فنای در تو می‌باشد، آنها می‌خواهند آن چه را در فطرت دارند تحویل دهند تا به کمال واقعی برسند، اگر انسان برای خدا قیام کند، همه عوالم وجود سر راه او صف می‌کشند، تا آن چه را در خود دارند به او عرضه کنند و راهنمای او باشند.» شیخ برای برخورداری از هدایت ویژه الهی که در واقع تربیت خاص اوست، بالاترین مراتب اخلاص را ضروری می‌دانست، بدین معنا که انسان باید از تلاشهای خود هیچ هدفی جز رضای خداوند متعال نداشته باشد، حتی کمال خود را هم در نظر نگیرد و در این باره می‌فرمود: «تا انسان کمال خود را در نظر دارد به حقیقت نمی‌رسد، آن چه در توان انسان است باید در راه رسیدن به خدا به کار گرفته شود، که در این صورت خداوند متعال انسان را برای خود تربیت می‌کند.» **بوی خدا در عمل!** جناب شیخ تأکید می‌کرد که: «وقتی خدا را شناختی، هر چه می‌کنی باید خالصانه و عاشقانه باشد، حتی کمال خود را هم در نظر نگیر، نفس بسیار زیرک و پیچیده است، و دست بردار نیست به هر نحو شده می‌خواهد خود را وارد کند. انسان تا وقتی که خود را می‌خواهد و توجه به خود دارد، کارهای او نفسانی است و اعمالش بوی خدا نمی‌دهد، ولی اگر خودخواهی را کنار گذاشت و خداخواه شد، کارهای او الهی می‌شود و اعمالش بوی خدا می‌دهد، و آن یک نشانی دارد که در کلام سجاد علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «و ما أظیب طعم حبک: چقدر محبت تو خوش طعم است. مناجات خمسة عشر - مناجات العارفين - مفاتیح الجنان».

غلبه بر شیطان!

یکی از برکات کار برای خدا غلبه بر شیطان است. شیخ در این باره، می‌فرمود: «کسی که برای خدا قیام کند نفس با هفتاد و پنج لشکر و شیطان با جنود خود، برای از بین بردنش قیام می‌کنند ولی «جند الله هم الغالبون». عقل هم دارای هفتاد و پنج لشکر است

و نخواهد گذاشت بنده مخلص، مغلوب شود: (ان عبادی لیس لک علیهم سلطان: بدان که بر بندگان (خالص) من دست نخواهی یافت. سوره حجر آیه 42). اگر علاقه به غیر خدا نداشته باشی، نفس و شیطان زورشان به تو نمی‌رسد، بلکه مغلوب تو می‌گردند. و می‌فرمود: «در هر نفس کشیدن امتحانی است، بین با انگیزه رحمانی آغاز میشود یا با انگیزه شیطانی آمیخته می‌گردد!»

باز شدن چشم دل

جناب شیخ معتقد بود تا انسان به غیر خدا توجه دارد و غیر او را می‌خواهد در واقع مشرک و دل او آلوده به زنگار شرک است و در این رابطه به آیه کریمه (انما المشرکون نجس: همانا مشرکان پلیدند. سوره توبه آیه 28) تا وقتی که غبار شرک بر آینه دل باشد، انسان نمی‌تواند با حقایق هستی آشنا شود. از این رو شیخ می‌فرمود: «تا انسان توجهش به غیر خداست، نسبت به حقایق هستی نامحرم است و از باطن خلقت آگاه نیست.» اما اگر انسان خالص شود، غبار شرک از آینه دل او زدوده شده و محرم راز آفرینش می‌گردد. جناب شیخ در این باره می‌فرمود: «اگر کسی برای خدا کار کند، چشم دلش باز می‌شود، اگر مواظب دلتان باشید و غیر خدا را در آن راه ندهید، آن چه را دیگران نمی‌بینند می‌بینید، و آن چه را دیگران نمی‌شنوند شما می‌شنوید.»

برکات مادی و معنوی اخلاص

قرآن کریم تصریح می‌فرماید که اگر کسی اهل دنیا هم باشد باید بداند که اطاعت خدا از دنیای او نخواهد کاست، بلکه اطاعت خدا علاوه بر دنیا حیات طیبه جاوید را هم نصیب او خواهد کرد: «من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا و الآخرة: هر کس ثواب دنیوی می‌خواهد (بداند که) ثواب دنیوی و اخروی نزد خداوند است. سوره نساء آیه 134» به بیان دیگر، خداوند متعال همه چیز است، کسی که خدا دارد همه چیز دارد. یکی از ارادتمندان جناب شیخ می‌گوید: شیخ از من پرسید: «شغل شما چیست؟» گفتم: نجار هستم. فرمود: «این چکش را که به میخ می‌زنی به یاد خدا می‌زنی یا به یاد پول؟! اگر به یاد پول بزنی، همان پول را به تو می‌دهند و اگر به یاد خدا بزنی هم پول به تو می‌دهند و هم به خدا می‌رسی.»

برای خدا درس می‌دادم!

یکی از شاگردان شیخ از ایشان نقل می‌کند که: «در تشییع جنازه آیت الله بروجردی - رحمه الله علیه - جمعیت بسیاری آمدند و تشییع باشکوهی شد، در عالم معنا از ایشان پرسیدم که چطور از شما این اندازه تجلیل کردند؟ فرمود: تمام طلبه‌ها را برای خدا درس می‌دادم.»

خدا کار ما را درست کرد!

یکی از ارادتمندان شیخ از ایشان نقل می‌کند که فرمود: «اسم فرزندم برای سربازی درآمده بود، می‌خواستم دنبال کار او بروم که زن و مردی برای حل اختلاف نزد من آمدند، ماندم تا قضیه آن دو را فیصله دهم، بعد از ظهر فرزندم آمد و گفت: نزدیک پادگان به چنان سردردی مبتلا شدم که سرم متورم شد، دکتر معاینه کرد و مرا از خدمت معاف دانست، همین که از پادگان بیرون آمدم، گویی اثری از ورم و سردرد نبود!» شیخ در پایان اضافه کرد که: «ما رفتیم کار مردم را درست کنیم، خدا هم کار ما را درست کرد.»

اذکار

جناب شیخ درباره ذکر و یاد خداوند متعال یک رهنمود اساسی داشت، که به مناسبت‌های مختلف، مکرر بر آن تأکید می‌کرد. هر چند این رهنمود، چنان که توضیح خواهیم داد برگرفته از احادیث اسلامی است، ولی مسأله مهم، تجربه شخصی شیخ درباره آن است. اصولاً اهمیت گفته‌های این مرد الهی و این عبد صالح، به دلیل آن است که گفته‌های او، یافته‌های او، و تجربه درونی اوست.

حضور دایم

جناب شیخ اصرار داشت که شاگردان خود را به گونه‌ای تربیت کند که آنان خود را در هر حال در حضور خداوند متعال ببینند. و این در واقع، همان سخن مهم و سازنده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «اذکروا الله ذكراً خاملاً، قیل: و ما الذکر الخامل؟ قال: الذکر الخفی؛ خدا را با ذکر خامل یاد کنید، عرض شد: ذکر خامل چیست؟ فرمود: ذکر خفی و پنهان.» در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «یفضل الذکر الخفی الذی لا تسمعه الحفظة علی الذی تسمعه سبعین ضعفاً؛ ذکر خفی که فرشتگان نگهبان نشنوند، هفتاد بار بهتر است از آن ذکر که آنان بشنوند.» فضیلت و برتری ذکر خفی بر ذکر جلی و آشکار، به دلیل اهمیت و نقش تعیین کننده آن در سازندگی انسان است. ذکر زبانی آسان است، اما ذکر قلبی و به خصوص تداوم آن بسیار مشکل است. از این رو امام محمد باقر علیه السلام از آن به عنوان یکی از سخت‌ترین کارها نام می‌برد: «ثلاث من أشد ما عمل العباد: إنصاف المؤمن من نفسه، و مواساه المرء أخاه، و ذکر الله علی کل حال، و هو أن یذکر الله عز و جل عند المعصیة یهم بها فیحول ذکر الله بینه و بین تلك المعصیة، و هو قول الله عز و جل (إن الذین اتقوا إذا مسهم طائف من الشیطان تذكروا فإذا هم مبصرون) سه چیز از سخت‌ترین کارهای بندگان است: انصاف داشتن مؤمن، کمک مالی انسان به برادرش و به یاد خدا بودن در همه حال و آن به این معناست که آدمی در هنگام روبرو شدن با گناه و تصمیم به انجام آن، خدا را به یاد آورد، پس یاد خدا او را از آن گناه باز می‌دارد و این است سخن خدای عز و جل که می‌فرماید: کسانی که پرهیزگاری می‌کنند، چون وسوسه‌ای از شیطان به آنها برسد خدا را یاد می‌کنند و (در پرتو یاد او راه حق را می‌بینند و) بینا می‌گردند.» در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام ضمن این که انصاف و مواسات و ذکر دایمی را سخت‌ترین واجب الهی می‌داند، تصریح می‌فرماید که مقصودم از یاد خدا در هر حال، ذکر زبانی نیست؛ هر چند ذکر زبانی هم ذکر خدا محسوب می‌شود: «أما إني لا أقول: سبحان الله، والحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أكبر، و إن كان هذا من ذاک، ولكن ذکر الله فی کل موطن إذا هجمت علی طاعته أو معصيته؛ منظور من از یاد کردن خدا، گفتن: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر، نیست. اگر چه این هم ذکر است، اما منظور، به یاد خدا بودن، در هنگام روبرو شدن با طاعت و عصیان الهی است.» چیزی که بسیار دشوار است این است که انسان خود را در هر حال در محضر حق ببیند، اگر چنین حالی برای انسان پیدا شود، امکان ندارد هوای نفس و شیطان بر او غلبه کنند و او را به نافرمانی آفریدگار خود وادار نمایند.

راه‌هایی از نفس و شیطان

جناب شیخ می‌فرمود: «برای رهایی از شر نفس، راهی جز توجه به خدا و حضور دایم نیست، تا زمانی که در حضور او باشی و اتصال از خداوند قطع نگردد نفس قادر بر فریب تو نیست.» جناب شیخ در بسیاری از اوقات ضمن اشاره به این آیه کریمه: **ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین؛ و هر کس از یاد خدای رحمان دل بگرداند، برای او شیطانی بگماریم که همنشین اوست.** سوره زخرف آیه 36 می‌فرمود: «هرگاه انسان توجهش از خدا قطع شود، نفس و شیطان که در کمین او هستند، قلب را تصرف نموده و کار خود را شروع می‌کنند.»

دست از من بردار!

یکی از شاگردان شیخ از ایشان نقل کرده که: «نفس خود را در عالم معنا دیدم؛ به او گفتم: دست از من بردار! گفت: مگر نمی‌دانی که من تا تو را هلاک نکنم از تو دست نخواهم کشید!» فیض الهی از طریق تداوم ذکر و یاد او، بر دل نازل می‌گردد، یا خدا هنگامی که وارد دل شد، در نخستین گام، دل را از وسوسه‌های شیطانی و آلودگی‌های نفسانی شستشو می‌دهد و آن را آماده گرفتن فیض از فیاض مطلق می‌کند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «أصل صلاح القلب اشتغاله بذكر الله؛ ریشه شایستگی دل، اشتغال آن به یاد خداست.» با احساس حضور دایم در محضر حق تعالی، اسنان از اسارت نفس و شیطان آزاد می‌شود و با این آزادی، انواع بیماری‌های جان درمان می‌گردد، که امام علی علیه السلام فرمود: «ذکر الله مطرده الشیطان؛ یاد خدا مایه راندن شیطان است.» «ذکر الله دواء أعالال النفوس؛ یاد خدا داروی بیماریهای جان‌هاست.» «یا من اسمه دواء و ذکره شفاء؛ ای آن که نامش داروست و یادش شفا.»

یاد خدا در خواب!

آقای دکتر ثباتی می گوید: یک روز که ناهار در منزل یکی از افراد جلسه مهمان بودیم، بعد از صرف ناهار همه به استراحت پرداختند من که دراز کشیده بودم و چشمانم بر هم بود به یاد خدا بودم و در این رابطه فکر می کردم، در این موقع جناب شیخ که روبروی من بود و مرا می دید به دوستان توصیه کرد که: «در خواب هم بایستی به یاد خدا باشید.»

پیامی از برزخ!

یکی از دوستان شیخ نقل می کند: روزی خدمت ایشان بودم فرمود: «جوانی را در برزخ دیدم که می گفت: نمی دانید این جا چه خبر است! هنگامی که این جا ییایی خواهید فهمید؛ هر نفسی که به غیر یاد خدا کشیده اید به زبان شما تمام شده است!»

اهتمام به دو ذکر

یکی از ارادتمندان جناب شیخ میگوید: شیخ به «استغفار» و «صلوات» خیلی اهمیت می داد و دریافته بود که این دو ذکر، دو بال پرواز سالک است. شیخ میفرمود: «هر کس در طول زندگی زیاد صلوات بفرستد، به هنگام مرگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله لب او را می بوسد.»

برای غلبه بر نفس

مداومت بر ذکر: «لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم». ذکر: «یا دائم یا قائم»

برای سر کوبی نفس های سرکش 13 بار [یا یکصد بار «اللهم لك الحمد و إليك المشتكى و أنت المستعان».
هر شب یکصد بار «یا زکی الطاهر من کل آفة بقده».

غلبه بر وسوسه شیطان هنگام دیدن نامحرم

دکتر فرزاد نقل می کند: جناب شیخ رجبعلی ذکر «یا خیر حبیب و محبوب صل علی محمد و آله» را بعد از دیدن نامحرم بسیار مؤثر و کارساز می دانستند و بارها این ذکر را به بنده سفارش و توصیه فرمودند تا از وسوسه شیطان در امان باشم، می گفتند: «چشمتم به نامحرم می افتد، اگر خوست نیاید که مریضی! اما اگر خوست آمد، فوراً چشمتم را ببند و سرت را پایین بینداز و بگو: یا خیر حبیب...؛ یعنی: خدایا من تو را می خواهم، این ها چیه، این ها دوست داشتنی نیستند، هر چه که نباید دل بستگی نشاید...»

برای محبت خداوند

هزار بار صلوات تا چهل شب برای ایجاد دوستی خداوند متعال در دل.

برای صفای باطن

جناب شیخ تلاوت صبحگاهی سوره «صافات» و تلاوت شبانگاهی سوره «حشر» را برای دست یافتن به صفای باطن مفید می دانست. یکی از ارادتمندان شیخ می گوید که به من می فرمودند: سوره حشر را هر شب بخوانم و عقیده داشتند که اسم اعظم الهی در آیات آخر این سوره مبارکه می باشد.

برای تشریف به محضر ولی عصر (عج)

قرائت آیه کریمه: **رب أدخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا: بارالها مرا به قدم صدق داخل و خارج گردان و به من از جانب خود بصیرت و حجت روشنی که دائم یار و مدد کار باشد عطا فرما.** سوره اسراء آیه 80 یکصد بار تا چهل شب. طبق نقل، تعداد قابل توجهی از شاگردان شیخ، از طریق مداومت بر این ذکر، خدمت امام زمان علیه السلام تشریف پیدا کرده اند، هر چند در هنگام تشریف، امام علیه السلام را نشناخته اند. برای نمونه به دو مورد اشاره می شود:

تشریف آیت الله زیارتی

یکی از شاگردان شیخ نقل می کند که: جناب شیخ به مرحوم آیت الله آقای زیارتی در مهدی شهر، برای تشریف خدمت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - دستور العملی داده بودند «ظاهراً همان ذکری است که اشاره شد» پس از انجام آن به شیخ مراجعه کرد و عرض کرد که دستور العمل را انجام دادم و موفق نشدم؟ شیخ توجهی کرد و فرمود: «هنگامی که در مسجد نماز می خواندید سیدی به شما فرمود: انگشتر در دست چپ کراحت دارد، و شما گفتید: کل مکروه جائز، هم ایشان امام زمان علیه السلام بودند.»

تشریف یک مغازه دار

دو نفر مغازه دار عهده دار زندگی خانواده سیدی می شوند، یکی از آن دو برای تشریف به محضر امام زمان علیه السلام ذکر سفارش شده شیخ را شروع می کند. پیش از شب چهارم، یکی از فرزندان خانواده سید نزد او می آید و یک قالب صابون می خواهد. مغازه دار می گوید: مادرت هم فقط ما را شناخته، فلانی هم هست، - اشاره به مغازه دار دیگر - می توانید از او بگیرید! این شخص می گوید: شب که خوابیدم، ناگهان متوجه شدم که از داخل حیاط مرا صدا می زنند، بیرون آمدم کسی را ندیدم، مجدداً خوابیدم، باز مرا به اسم صدا کردند ... تا سه بار، دفعه سوم، در منزل را باز کردم، دیدم سیدی روی خود را پوشانده است و می گوید: «ما می توانیم بچه هایمان را اداره کنیم، ولی می خواهیم شما به جایی برسید.»

برای رفع مشکلات و درمان بیماری ها

دکتر فرزام میگوید: جناب شیخ بعضی از آیات قرآن و جملات ادعیه به همراه صلوات را به عنوان ذکر، و برای حل مشکلات و درمان بیماریها توصیه می فرمودند، مانند: «رب إني مغلوب فانتصر و إنت خیر الناصرین». خود من زمانی گرفتاری داشتم، فرمودند این ذکر را بگویم: «رب إني مسنی الضر و أنت أرحم الرحمین» و میفرمودند: «اینها ذکر است و با صلوات بگو» یا اگر بچه هایمان بیمار می شدند، می فرمودند: «بگو: یا من اسمه دواء، و ذکره شفاء صل علی محمد و آل محمد.»

برای دفع گرما و سرما

یکی از شاگردان شیخ می گوید: در سفر اول حقیر به مکه معظمه، حضورشان عرض کردم برای دفع خطر شدت گرما چه باید کرد؟ ایشان توسل به این آیه را برای دفع خطر سرما و گرما تعلیم کردند: سلام علی ابراهیم* کذلک نجزی المحسنین؛ سلام بر ابراهیم، این چنین نیکوکاران را پاداش خواهیم داد. سوره صافات آیه 109 و 110 یا نارکونی بردا و سلما علی ابراهیم؛ ای آتش، بر ابراهیم سرد و سلامت باشد. سوره انبیاء آیه 69

نیایش

یکی از دستورات عملی های مهم تربیتی شیخ، برنامه ریزی منظم برای خلوت با خداوند متعال و دعا و مناجات است که با جمله «گدایی در خانه خدا» از آن تعبیر می کرد، و تأکید می فرمود که: «شبی یک ساعت دعا بخوانید، اگر حال دعا نداشتید باز هم خلوت با خدا را ترک نکنید.» و می فرمود: «در بیداری سحر و ثلث آخر شب آثار عجیبی است. هر چیزی را که از خدا بخواهی از گدایی سحرها می توان حاصل نمود، از گدایی سحرها کوتاهی نکنید که هر چه هست در آن است. عاشق خواب ندارد و جز وصال محبوب چیزی نمی خواهد. وقت ملاقات و رسیدن به وصال هنگام سحر است.»

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

دعاهای جناب شیخ

دعای یستشیر، دعای عدلیه، دعای توسل، مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه، که با «اللهم إني أسألك الأمان يوم لا ينفع مال ولا بنون» آغاز می شود و مناجات های پانزده گانه امام سجاد (ع) (مناجات خمس عشر)، دعاهایی است که جناب شیخ زیاد می خواند و به شاگردان هم خواندن آن ها را توصیه می فرمود. در میان مناجات های پانزده گانه امام سجاد علیه السلام بر خواندن «مناجات مفتقرین» خصوصاً و «مناجات مریدین» تأکید داشت، و می فرمود: «هر یک از این پانزده دعا یک خاصیت دارد.» دکتر فرزام نقل می کند که از دعاهای همیشگی

جناب شیخ این دعا بود: «خدا یا! ما را برای خودت تعلیم و تکمیل و تربیت بفرما. خدا یا! پروردگارا! ما را برای لقای خودت آماده بفرما.» شب‌های جمعه بعد از نماز معمولاً جناب شیخ دعای کمیل یا یکی از مناجات‌ها و دعاها را می‌خواند و شرح می‌داد.

دعای یستشیر بخوان!

آیت الله فهری نقل می‌کند که: از جناب شیخ شنیدم که فرمودند: «به خدا عرض کردم: خدا یا هر کسی با محبوب خودش راز و نیازهای دارد و تلذذی، ما هم می‌خواهیم از این نعمت برخوردار باشیم چه دعایی بخوانیم؟ در عالم معنا به من گفتند: دعای یستشیر بخوان.» این بود که ایشان دعای یستشیر را با حال و نشاط مخصوصی می‌خواندند.

بپانه او را بگیر!

جناب شیخ معتقد بود که اگر انسان حقیقتاً خدا را بخواهد و به غیر او قناعت نکند، سرانجام خداوند متعال دست او را می‌گیرد و به مقصد می‌رساند و در این باره مثال جالبی داشت و می‌فرمود: «بچه‌ای که بپانه گرفته، هر قدر اسباب بازی و تنقلات به او بدهند آن‌ها را پرت می‌کند و دست از لجبازی بر نمی‌دارد، آن قدر گریه می‌کند تا پدر او را در آغوش بگیرد و نوازش نماید، آن وقت آرام می‌شود، لذا چنان چه زرق و برق دنیا را نخواهی و بپانه او را بگیری، در نهایت خداوند متعال دست تو را می‌گیرد و بلندت می‌کند، آن وقت است که انسان لذت می‌برد.»

ارزش گریه و مناجات

جناب شیخ بر این اعتقاد بود که هنگامی انسان شایستگی مناجات و گفت و گو با خداوند متعال را پیدا می‌کند که محبت غیر خدا را از دل بیرون کند، و کسی که هوس، خدای اوست نمی‌تواند حقیقتاً «یا الله» بگوید، و در این باره می‌فرمود: «گریه و مناجات موقعی ارزش واقعی دارد که انسان در دلش محبت غیر خدا را نداشته باشد.»

راه انس با خدا

جناب شیخ معتقد بود که راه انس با خدا، احسان به خلق است. اگر کسی بخواهد حال دعا داشته باشد و از ذکر و مناجات با خدا لذت ببرد، باید برای خدا، در خدمت خلق خدا باشد و در این باره می‌فرمود: «اگر می‌خواهی از خدا بهره‌مند شوی و از انس و مناجاتش حظی داشته باشی، احسان به خلق کن، اگر می‌خواهی به حقیقت توحید راه پیدا کنی، به خلق خدا احسان کن و طریقه احسان را از اهل بیت (ع) بیاموز: (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و أسیراً إنما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکوراً؛ و خوراک خود را با وجود دوست داشتنش به بینوا و یتیم و اسیر اطعام کنند) و در دل بگویند) فقط برای خوشنودی خداوند شما را اطعام می‌کنیم، از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی. سوره انسان آیه 8 و 9) و نیز می‌فرمود: آن چه پس از انجام فرایض، حال بندگی خدا را در انسان ایجاد می‌کند، نیکی به مردم است.»

از خدا چه خواهیم؟

یکی از مسائل مهم در دعا این است که نیایشگر بداند در راز و نیاز با خدا چه بگوید، و از او چه بخواهد؟ جناب شیخ ضمن شرح ادعیه، با تکیه بر جملاتی مانند: «یا غایه آمال العارفين» و «یا منتهی أمل الآملین» و «یا نعیمی و جنتی و یا دنیای و آخرتی» و امثال آن می‌فرمود: «رفقا! زرنگی را از امامتان یاد بگیرید، ببینید امام چگونه با خدا راز و نیاز می‌کند: من آمده‌ام به پناه تو، آمده‌ام خودم را به تو بچسبانم! آمده‌ام تو را در آغوش بگیرم! من تو را می‌خواهم!» جناب شیخ خود در دعا و مناجات می‌گفت: «خدا یا این‌ها را مقدمه وصل خود قرار بده.» فقط باید خدا را بخواهید، و هر کاری می‌کنید فقط برای او انجام دهید، عاشق خود او باشید و حتی برای ثواب هم او را عبادت نکنید.» گاهی می‌فرمود: «کاری بکن که زلفت آنجا گره بخورد.» گرت هواسست که معشوق نگسلد پیوند ... نگاه دار سررشته تا نگه دارد

داد بی کسی بزن!

جناب شیخ می فرمود: «وقتی شبها برای گدایی موفق شدی، داد بی کسی بزن و عرضه بدار: خداوندا من قدرت و توان مبارزه با نفس اماره را ندارم، نفس مرا زمینگیر کرده، به دادم برس، و مرا از شر نفس اماره رهایی بخش! و اهل بیت را واسطه کن.» و این آیه را تلاوت می فرمود: **إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَارَةٌ سَوِيَّةٌ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي**: همانا نفس به بدی امر میکند مگر اینکه پروردگارم رحم کند- سوره یوسف آیه 53 «نمی توانی از شر نفس اماره خلاص شوی مگر به عنایت حق.»

فلسفه توسل به اهل بیت

شیخ می فرمود: «غالب مردم نمی دانند توسل به اهل بیت برای چیست؟ آنها برای رفع مشکلات و گرفتاری زندگی به اهل بیت متوسل می شوند، در صورتیکه ما برای طی کردن مراحل توحید و خداشناسی باید در خانه اهل بیت برویم. راه توحید صعب است و انسان بدون چراغ و راهنما قادر به طی کردن این راه نیست.»

شرط اجابت دعا

یکی از شرایط مهم اجابت دعا حلال بودن غذاست، شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: دوست دارم که دعایم مستجاب شود. آن حضرت فرمود: «**طهر ما کلک و لا تدخل بطنک الحرام؛ خوراکت را پاک گردان و حرام وارد شکم خود مکن.**»

ظرفیت نیاشگر!

یکی از نکات ظرفیتی که نیاشگر باید مورد توجه قرار دهد، تناسب میان خواسته های خویش از خداوند با ظرفیت روحی خود است، که اگر واجد ظرفیت لازم نباشد ممکن است با دعا، برای خود مشکل و گرفتاری درست کند. یکی از دوستان شیخ نقل می کند که: زمانی بود که وضع کاسبی من به هم خورد و از این بابت ناراحت بودم، تا این که روزی جناب شیخ از من پرسید: «چرا ناراحتی؟» من هم جریان را برای ایشان تعریف کردم. فرمودند: «**مگر تعقیبات نمی خوانی؟**» عرض کردم: چرا می خوانم. فرمودند: «**چه می خوانی؟**» عرض کردم: من دعای صباح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را می خوانم. فرمودند: «**به جای دعای صباح، سوره حشر و دعای عدلیه را در تعقیبات بخوان تا مشکلات شما مرتفع شود.**» عرض کردم: چرا دعای صباح را نخوانم؟ فرمودند: «این دعا فقرات و نکاتی دارد که فرد باید توانایی و کشش آن را داشته باشد، امیرالمؤمنین علیه السلام در این دعا از باری تعالی درخواست می فرمایند که: خدایا دردی به من عطا فرما که در آن لحظات هم از یادت غافل نشوم. لذا این دعا ظرفیت خاص خود را نیاز دارد و شما بدون داشتن ظرفیت لازم دعای صباح را خوانده ای و چنین مشکلاتی برای شما ایجاد شده است. بنابراین، شما به جای دعای صباح، سوره حشر و دعای عدلیه را بخوان، ان شاء الله مشکلات مرتفع میشود.» پس از مدتی که شروع به خواندن سوره حشر و دعای عدلیه نمودم، یکی از رفقا ده هزار تومان به من قرض داد، با آن پول کار کردم، منزل هم خریدم و کم کم کارم راه افتاد.

ادب نیاشگر

یکی از نکاتی که شیخ در مورد دعا توصیه می کرد ادب نیاشگر است. دکتر فرزام در این باره از ایشان نقل می کند که فرمود: «**در دعا باید خاضع و خاشع بود، و دو زانو و مؤدب رو به قبله.**» یک بار پای من ناراحت بود، به نظرم خواستم چهار زانو بنشینم، ایشان پشت سر و عقب اتاق نشسته بودند، فرمودند: «**درست بنشین، در دعا دو زانو بنشین و رعایت ادب کن.**»

اول پول نمک را بدهید!

یکی از ارادتمندان شیخ می گوید: جمعی بودیم که همراه شیخ به قصد دعا و مناجات به کوه «بی بی شهربانو» رفتیم. نان و خیار گرفتیم و از کنار بساط خیار فروش، قدری نمک برداشتیم و بالا رفتیم، آن جا که رسیدیم شیخ گفت: «**برخیزید برویم پایین که ما را برگردانند.**» می گویند: **اول پول نمک را بدهید، بعد بیایید مناجات کنید!!**»

جناب شیخ به این اصل تربیتی فوق العاده اهمیت می داد. یکی از شاگردانش از او نقل می کند که فرمود: «با خداوند انسی داشتیم، التماس کردم که سر خلقت چیست؟ به من فهماندند که سر خلقت، احسان به خلق است». امام علی علیه السلام می فرماید: «بتقوی الله امرتم، و للإحسان و الطاعة خلقتهم؛ به تقوی الهی امر شده اید و برای نیکو کاری و فرمانبرداری (از خدا) آفریده شده اید». یکی از دوستان شیخ می گوید: روزی به او گفتم: آمیرزا! چیزی به من بدهید که به درد من بخورد! گوش مرا پیچاند و فرمود: «خدمت به خلق، خدمت به مردم!» شیخ می فرمود: «اگر میخواهی به حقیقت توحید راه پیدا کنی به خلق خدا احسان کن، بار توحید سنگین است و خطرناک و هر کس توان تحمل آن را ندارد، ولی احسان به خلق، تحمل آن را آسان می کند.» و گاه به مزاح می فرمود: «روز به خلق خدا نیکو کن و شب برای گدایی در خانه او برو!». یکی از نکات مهم در این باب، انفاق و بخشش در عین تنگدستی است، پیامبر اسلام (ص) در این مورد میفرماید: «ثلاثة من حقائق الايمان: الانفاق من الاقتار، وانصافك الناس من نفسك و بذل العلم للمتعلم: سه چیز از حقیقت های ایمان است: انفاق در تنگدستی، انصاف با مردم و دانش بخشی به جوینده دانش.»

توصیه به سفره اطعام

شیخ علاوه بر تلاش هایی که با واسطه و بی واسطه برای احسان به خلق و حل مشکلات گوناگون مردم داشت، به مناسب های مختلف به ویژه اعیاد مذهبی، در منزل کوچک خود از حاضران پذیرایی میکرد، و برای اطعام اهل ایمان و گسترده بودن سفره احسان در منزل، اهمیت خاصی قایل بود. همواره سفارش می کرد که بکشید تا در خانه، سفره اطعام داشته باشید و معتقد بود که اگر پول آن را بدهند تا نیازمندان برای خود غذا تهیه کنند، آن خاصیت را ندارد.

احسان به عیالواری بیکار

یکی از دوستان شیخ نقل می کند: مدتی بیکار بودم و سخت گرفتار، به منزل ایشان رفتم تا شاید راهی پیدا شود و از گرفتاری خلاص شوم، همین که به اتاق شیخ وارد شدم و نگاه او به من افتاد، فرمود: «حجایی داری که چنین حجایی کمتر دیده ام! چرا تو کلت از خدا سلب شده؟ شیطان سرپوشی بر تو قرار داده که نتوانی بالا را درک کنی!» در اثر فرمایشات شیخ انکساری در من پدید آمد و خیلی منقلب شدم، فرمود: «حجابت برطرف شد ولی سعی کن دیگر نیاید.» بعد فرمود: «شخصی بیکار است و مریض و دو عیال را باید اداره کند، اگر می توانی برو قدری پارچه برای بچه ها و خانواده او تهیه کن و بیاور.» با این که من بیکار بودم و از نظر مالی ناتوان، رفتم و از مغازه یکی از دوستان قدیم - که بزازی داشت - مقداری پارچه نسیه خریدم و به محضر ایشان آوردم. همین که بقچه پارچه ها را خدمت ایشان بر زمین نهادم، استاد نگاهی به من کرد و فرمود: «حیف که دیده برزخی تو باز نیست، تا ببینی کعبه دور سر تو طواف می کند، نه تو دور خانه.» آقای دکتر ثباتی می گوید: یکی از دستورات مؤکد ایشان احسان به خلق بود. برای احسان به خلق ارزش زیادی قایل بود، و احسان را یکی از طرق بسیار نزدیک و مؤثر در سیر الی الله میدانست. به طوری که اگر کسی از راه سیر و سلوک عاجز بود به او توصیه می کرد: «از احسان کوتاهی نکن و تا می توانی احسان کن.» تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن به دمی یا درمی یا قلمی یا قدمی خودش هم در احسان به خلق پیش قدم بود. برای یک نفر گرفتاری پیش آمده بود، به جناب شیخ مراجعه نمودند، ایشان فرمود: «این شخص فقط از خمس به فامیلش کمک می کند و احسان دیگری نمی کند.» یعنی: خمس دادن تنها کافی نیست.

حواله ولی عصر علیه السلام به امام جماعت

یکی از شاگردان شیخ می گوید: مرحوم سهیلی - رضوان الله تعالی علیه - می گفت: مغازه من در چهار راه عباسی - تهران - بود روزی در هوای گرم تابستان دیدم که شیخ نفس زنان به مغازه من آمد و ضمن دادن مبلغی پول گفت: «معطل نکن، فوراً این پول را برسان به سید بهشتی.» او امام جماعت مسجد حاج امجد در خیابان آریانا بود. من به هر نحو شده فوراً خود را به منزل ایشان رساندم و پول را به ایشان دادم.

بعدها از ایشان پرسیدم که جریان آن روز چه بود؟ پاسخ داد: آن روز مهمان برایم آمده بود و هیچ چیزی در منزل نداشتم، رفتم در اتاق دیگر و به حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - متوسل شدم، که این حواله به من رسید! جناب شیخ هم گفت: «**حضرت ولی عصر - صلوات الله علیه - به من فرمودند: زود به سید بهشتی پول برسانید.**»

مقام حضرت عبدالعظیم الحسنی

یکی از یاران شیخ می گوید: با شیخ به زیارت سید الکریم علیه السلام رفتیم، (جناب شیخ) از ایشان (یعنی از حضرت عبدالعظیم) پرسیدند که: «از کجا به این مقام رسیدید؟» حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود: از طریق احسان به خلق، من قرآن می نوشتم و با زحمت می فروختم و پول آن را احسان می کردم!

یاری نایبنا و نورانیت دل

یکی از شاگردان شیخ نقل کرد که: یک روز با تا کسی در «سلسبیل» می رفتم، نایبنا را دیدم که در انتظار کمک کسی کنار خیابان ایستاده است، بلافاصله ایستادم و پیاده شدم و به او گفتم: کجا می خواهی بروی؟ گفت: می خواهم بروم آن طرف خیابان. گفتم: از آن طرف کجا می خواهی بروی؟ گفت: دیگر مزاحم نمی شوم. با اصرار من گفت: می روم خیابن هاشمی، سوارش کردم او را به مقصد رساندم. فرد صبح خدمت شیخ رسیدم، بدون مقدمه گفت: «آن کوری که سوارش کردی و به منزل رساندی جریانش چه بود؟» داستان را گفتم، گفت: «از دیروز که این عمل را انجام دادی خداوند متعال نوری در تو خلق کرده که در برزخ هنوز هست.»

اطعام چهل نفر و شفای بیمار

یکی از دوستان شیخ می گوید: فرزندم تصادف کرده و در بیمارستان بستری بود، نزد جناب شیخ رفتم و عرض کردم: چه کنم؟ فرمود: «ناراحت نباش، گوسفندی بخر و چهل نفر از کارگرهای میدان را جمع کن و برایشان آبگوشت درست کن و یک روزه خوان هم دعوت کن تا دعا کند. وقتی آن چهل نفر «آمین» گفتند، بچه تو خوب می شود و روز بعد به خانه می آید.»

اهمیت ندادن به اطعام، علت مرگ فرزند

هم ایشان نقل کرده که: شخصی به رغم درمان های مختلف در داخل و خارج، بچه دار نمی شد تا اینکه یکی از یاران شیخ او را به خدمت ایشان آورد و جریان را گفت، شیخ فرمود: «خداوند به این ها دو پسر می دهد و هر پسری که داد یک گاو بکشند و بدهند خلق الله.» پرسید: برای چه؟ ایشان پاسخ دادند: «من از امام رضا علیه السلام خواستم و ایشان هم قبول کردند.» پسر اول به دنیا آمد، پدر، به فرموده شیخ، گاو کشت و اطعام کرد، ولی پس از تولد پسر دوم عده ای از اقوام پدر، با طرح مسایلی مانند این که: مگر شیخ رجعیلی خیاط امام زاده است؟! معجزه کرده؟! او چکاره است که می گوید این طور می شود؟ و... مانع از کشتن گاو و اطعام شدند، و هنگامی که معرف او به شیخ، تأکید می کند که این کار را انجام بده، می گوید: این کارها خرافات است. پس از چندی فرزند دوم از دنیا رفت.

برکت سیر کردن یک حیوان گرسنه!

یکی از دوستان شیخ نقل می کند که: روزی به این جانب فرمود: «شخصی از یکی از کوچه های قدیمی تهران عبور می کرد، ناگاه چشمش به داخل جوی به سگی افتاد که چند بچه داشت، بچه ها به پستان مادر حمله می برند ولی مادر از فرط گرسنگی قارد به شیر دادن نبود و از این وضع رنج می برد، او بلافاصله به دکان کبابی در همان کوچه رفت و چند سیخ کباب گرفت، و پیش آن سگ ریخت... در سحر همان شب خداوند متعال به آن شخص عنایتی کرد که گفتنی نیست.»

احسان براساس خدا خواهی

مسأله اصلی در خدمت به مردم از دیدگاه جناب شیخ، انگیزه و چگونگی آن است. شیخ معتقد بود که: ما باید همان گونه در خدمت مردم باشیم که امامان ما و اولیای الهی بودند، آنان هدفی در خدمت جز خداوند متعال نداشتند، خدمت آنان به مردم برای خدا و به عشق او بود در این باره می فرمود: «احسان به خلق باید بر اساس خدا خواهی باشد؛ (إنما نطعمکم لوجه الله)، هزینه

فرزندت را چگونه می‌پردازی و قربان و صدقه‌اش هم می‌روی؟ آیا کودک کاری برای پدر و مادر می‌تواند انجام دهد؟ پدر و مادر عاشق فرزند خردسال خود هستند، و از روی خاطر خواهی برای او خرج میکنند، حال چرا با خداوند متعال این گونه معامله نمی‌کنی؟! چرا به اندازه فرزند خود به او عشق نمی‌ورزی؟! و اگر گاهی هم به کسی احسان می‌کنی برای پاداش آن کیسه می‌دوزی؟!»

نماز و نیاز

یکی از ویژگی‌های برجسته تربیت شدگان مکتب جناب شیخ، حضور قلب در نماز است. و این نبود مگر بدین جهت که شیخ برای جسد بی روح نماز ارزش چندانی قائل نبود و می‌کوشید علاقمندان او حقیقتاً نماز گزار باشند.

آداب نماز

در رهنمودهای جناب شیخ درباره نماز چهار نکته اساسی وجود دارد که هر چهار مورد برگرفته از متن قرآن و احادیث اسلامی است:

عشق

جناب شیخ معتقد بود همان گونه که عاشق از سخن گفتن با معشوق خود لذت می‌برد، نماز گزار باید از راز و نیاز با خدای خود احساس لذت کند. او شخصاً چنین بود و اولیای الهی همگی چنین‌اند. رسول خدا (ص) لذت خود از نماز را این گونه توصیف می‌فرماید: «**جعل الله جل ثناؤه قره عینی فی الصلاة، و حبب إلى الصلاة كما حبب إلى الجائع الطعام، و إلى الظمان الماء، و إن الجائع إذا أكل شبع، و إن الظمآن إذا شرب روی، و أن لا أشبع من الصلاة؛** خداوند- جل ثناؤه- نور دیده مرا در نماز قرارداد و نماز را محبوب من گردانید، همچنان که غذا را محبوب گرسنه و آب را محبوب تشنه (با این تفاوت که) گرسنه هر گاه غذا بخورد سیر می‌شود و تشنه هر گاه آب بنوشد سیراب میشود، اما من از نماز سیر نمی‌شوم.» یکی از شاگردان شیخ، که حدود سی سال با او بوده می‌گوید: خدا شاهد است که من می‌دیدم در نماز، مثل یک عاشق در مقابل معشوقش ایستاده، محو جمال اوست.

ادب

مؤدب بودن نماز گزار در محضر آفریدگار متعال، یکی از مسایلی است که اسلام به آن اهمیت بسیاری داده است. امام سجاد علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «**و حق الصلاة أن تعلم أنها وفادة إلى الله عز و جل، و أنك فيها قائم بين یدی الله عز و جل فإذا علمت ذلك قمت مقام الذلیل الحقیق، الراغب الراهب، الراجی الخائف، المستکین المتضرع، و المعظم لمن کان بین یدیه بالسکون و الوقار، و تقبل علیها بقلبك و تقیمها بحدودها و حقوقها؛** حق نماز این است که بدانی نماز، وارد شدن بر خدای عزوجل و است و تو با نماز در پیشگاه خداوند عز و جل ایستاده‌ای، پس چون این را دانستی، باید همچون بنده‌ای ذلیل و حقیر، راغب و راهب و امیدوار و بیمناک و بینوا و زاری کننده باشی و به احترام کسی که در مقابلش ایستاده‌ای با آرامش و وقار بایستی و با دل به نماز رو کنی و آن را با رعایت شرایط و حقوقش، به جای آوری.» جناب شیخ درباره ادب حضور می‌فرماید: «شیطان همیشه می‌آید سراغ انسان، یادت باشد که توجه خود را از خدا قطع نکن، در نماز مؤدب باش در نماز باید همانند هنگامی که در برابر شخصیت بزرگی خبردار ایستاده‌ای باشی، به گونه‌ای که اگر سوزن هم به تو بزند تکان نخوری!» این سخن را جناب شیخ به فرزندش در پاسخ این سؤال که: شما موقعی که نماز می‌خوانید لبخند می‌زنید، فرموده است. فرزند جناب شیخ می‌گوید: من حدس می‌زنم که لبخند ایشان به شیطان است، که با لبخند به او می‌گوید: زورت نمی‌رسد! باری، جناب شیخ معتقد بود که هر حرکتی خلاف ادب در محضر آفریدگار، معلول و سوسه شیطان است و می‌فرمود: «شیطان را دیدم بر جایی که انسان در نماز می‌خاراند، بوسه می‌زند!»

حضور قلب

باطن نماز، یاد خدا و حضور صادقانه دل نمازگزار در محضر قدس حق تعالی است، و از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: **«لا یقبل الله صلاة عبد لا یحضر قلبه مع بدنه؛ خداوند نماز بنده ای را که دلش با بدنش حضور ندارد، نمی پذیرد.»** جناب شیخ با توجه به این نکته، سعی می کرد قبل از اقامه نماز جماعت، حاضران را آماده نماز با حضور قلب کند. نماز او نمونه یک نماز با حضور قلب بود. دکتر حمید فرزام در این باره می گوید: نمازشان خیلی با طمأنینه و با آداب بود و گاهی که دیر می رسیدم و قیافه ایشان را در نماز (در حالی که از جلوی ایشان رد می شدم) می دیدم انگار لرزه ای بر اندامشان مستولی، قیافه نورانی، رنگ پریده و غرق در ذکر بودند که میگفتند، حواسشان کاملاً جمع نماز بود و سرشان پایین، استنباطم این است که جناب شیخ هیچ شک، حتی به اندازه سرسوزن در دلش نبود. یکی دیگر از شاگردان شیخ می گوید: گاهی به من می فرمودند: **«فلانی! می دانی در رکوع و سجود چه می گویی؟ در تشهد که می گویی: «اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له»، آیا راست می گویی؟ آیا هوای نفس نداری؟! آیا به غیر خدا توجهی نداری؟! آیا با (أرباب متفرقون) سر و کار نداری؟!»**

مواظبت بر نماز اول وقت

در احادیث اسلامی بر نماز گزاردن در اول وقت تأکید فراوانی شده است، امام صادق علیه السلام می فرماید: **«فضل الوقت الأول علی الآخر کفضل الآخرة علی الدنيا؛ فضیلت اول وقت (نماز) بر آخر وقت، همچون فضیلت آخرت است بر دنیا.»** جناب شیخ مقید بود که نمازهای پنجگانه را در اول وقت بخواند و دیگران را نیز بدان توصیه می فرمود.

نوکر امام حسین نمازش تا الان نمی ماند

خطیب توانا، حجت الاسلام والمسلمین، جناب آقای سیدقاسم شجاعی، خاطره جالبی از جناب شیخ در این باره دارند. ایشان می فرمایند: من از دوران مدرسه و ابتدایی منبر میرفتم و چون لحن سخن گرمی داشتم روضه های زیادی را می رفتم از جمله روزهای هفتم ماه به منزل جناب مرحوم آقا شیخ رجبعلی نکوگویان (خیاط) نرسیده به بازارچه، بعد از کوچه سیاهها می رفتم. از پله ها که بالا می رفتم، اتاق دست چپ، خانم ها جمع می شدند و برایشان روضه ماهانه می خواندم، اتاق جناب شیخ هم طبقه پایین آن قرار داشت. آن زمان سیزده ساله بودم و هنوز به حد بلوغ نرسیده بودم. روزی بعد از اتمام منبر به طبقه پایین آمدم و برای اولین بار با جناب شیخ برخورد کردم، کلاههایی دستش بود و گویا عازم بازار بود، سلام کردم، یک نگاه به صورت من کرد و فرمود: **«پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و نوکر امام حسین علیه السلام نمازش تا الان نمی ماند!!»** گفتم: چشم، در حالتی که دو ساعت به غروب مانده بود و آن روز مهمان بودم و تا آن ساعت نماز نخونده بودم، به محض این که به صورتم نگاه کرد، این حالت را در من دید و گوشزد فرمودند. این مطلب موجب شد که من مواقعی در همان دوران قبل از بلوغ و بعد از آن گاهی در مجالس ایشان - که مثلاً در منزل آقای حکیمی آهن فروش بود - می رفتم و از همان نوجوانی احساس می کردم این مرد صحبت که می کند مطالبش الهامی است، چون اطلاعات علمی نداشت، ولی وقتی صحبت می کرد تمام مخاطبین را مجذوب می فرمود، بطوری که هنوز هم من از ایشان خاطرات و سخن دارم. من جمله، از کلماتی که همیشه در ذهن من است این که می فرمود: **«از کلمه «ما» بگذرید، آن جا که در کارها کلمه «من» و «ما» حکومت میکند شرک است، فقط یک ضمیر حاکم است آن هم ضمیر «هو» و اگر از آن ضمیر بگذرید ضمائر دیگر شرک است.»** وقتی این طور کلمات را مرحوم جناب شیخ بیان می کرد، در قلب و فکر انسان مسکن می کرد.

خشم، آفت نماز

از جناب شیخ نقل شده است که: **«شبی حوالی غروب از نزدیک مسجدی در اوایل خیابان سیروس تهران عبور می کردم - برای درک فضیلت نماز اول وقت - وارد شبستان مسجد شدم دیدم شخصی مشغول اقامه نماز است و هاله ای از نور اطراف سر او را گرفته، پیش خود فکر کردم که بعد از نماز با او مانوس شوم بینم چه خصوصاتی دارد که چنین حالتی در نماز برای او پدیدار است. پس از پایان نماز همراه او از مسجد خارج شدم نزدیک درب مسجد، وی با خادم مسجد بگو مگویی پیدا کرد و به او پرخاش کرد و به راه خود ادامه داد، پس از عصبانیت دیدم آن هاله نور از روی سرش محو شد!»**

حج

جناب شیخ هیچ گاه استطاعت مالی برای انجام فریضه حج نیافت و حج نرفت، اما رهنمودهای او به برخی حج گزاران، نشان می‌دهد که از راز و رمز حج اولیای خدا بطور دقیق خبر داشت. او معتقد بود که حج حقیقی و کامل هنگامی تحقق می‌یابد که حج گزار عاشق صاحب‌خانه باشد، تا بتواند مقاصد واقعی مناسک حج را درک کند. از این رو، در پاسخ شخصی که به او پیشنهاد می‌کند با هم به حج بروند می‌فرماید: «**برو عاشقی یاد بگیر و بعد بیا تا به مکه برویم!**»

تلاش برای زیارت حضرت ولی عصر (عج)

یکی از ارادتمندان با سابقه جناب شیخ نقل می‌کند: در اولین سفری که عازم مکه معظمه بودم خدمت ایشان رسیدم و رهنمود خواستم. فرمودند: «از تاریخ حرکت تا چهل روز آیه شریفه: (رب اذخنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطنا نصیرا - سوره اسراء آیه 80) را بخوان شاید بتوانی ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - را ببینی.» سپس افزود: «چطور ممکن است کسی دعوت داشته باشد به خانه‌ای برود و صاحب خانه را نبیند! همه توجه و فکرت این باشد که ان شاء الله آن وجود مبارک را در یکی از مراحل حج زیارت کنی.»

تحریم محبت غیر خدا در احرام

«شخصی که در میقات محرم می‌شود باید بداند که این جا آمده است تا غیر خدا را بر خود حرام کند، و از لحظه‌ای که تلبیه گفت، دعوت خدا را پذیرفت و غیر او را بر خود حرام کرد، آن چه علاقه غیر خدایی است بر او حرام است و تا آخرین لحظات عمر نباید به غیر خدا توجه کند!»

خدا محوری در طواف

«طواف کعبه، به ظاهر دور زدن خانه است، ولی بدان که مقصود از این چرخ زدن، خدا را محور زندگی کردن و فانی شدن در اوست، حالی پیدا کن که دور او بگردی، قربانی او شوی و کاری کن که در واقع، خانه دور سرت بگردد.»

دعای زیر ناودان طلا

«در حجر اسماعیل و زیر ناودان طلا که زیاران بیت الله الحرام حل مشکلات خود را از خداوند می‌خواهند تو عرضه بدار : خدا یا! مرا برای بندگی خود و یاری ولایت حجه بن الحسن (عج) تربیت کن.»

کشتن نفس اماره در منی

«هنگامی که به منی می‌روی در قربانگاه چه می‌کنی؟ آیا می‌دانی فلسفه قربانی چیست؟ نفس اماره را در واقع قربانی کن، (فتوبوا الی بارتکم فاقتلوا انفسکم: و توبه کنید به سوی پروردگارتان و نفستان را بکشید. سوره بقره آیه 54) سر نفس را ببر و برگرد، خود را از چنگال نفس رهایی ده، نه این که وقتی برگشتی، نفس نیرومندتر از قبل شده باشد!»

تنها جایی که محبت کردند!

پس از مراجعت، به محضر شیخ رسیدم و عرض کردم: دوست دارم بدانم نتیجه‌ای حاصل شده یا نه؟ فرمود: «سرت را پایین بینداز و حمدی قرائت کن.» سپس با یک توجه، نشانی‌های مسجدالحرام و نقطه جایگاه این جانب را بیان کرد، تا آن‌جا که فرمود: «تنها جایی که به تو محبت کردند، قبرستان بقیع بود که در چنین حالی بودی و چنین خواسته‌هایی داشتی.» آن‌چه در آن‌جا از خدا خواسته بودم نزد ایشان مکشوف بود.

ولیمه حج

در بازگشت از سفر حج، شیخ و جمعی دیگر را برای دادن ولیمه حج به منزل دعوت کردم، چلوکبابی درست کرده بودیم. برای جناب شیخ و چند نفر - خصوصی ها - سفره دیگری در بالا-ایوان- انداختیم. شیخ که متوجه این داستان شد مرا صدا کرد و فرمود: «چرا پز می دهی؟! خودت را نگیر! میان مردم فرق نگذار، اگر برای خدا هست همه را با یک چشم نگاه کن، چرا به عده ای امتیاز می دهی؟ نه، من هم قاطی همه آن ها، هیچ فرقی قایل نشو!»

فصل دهم - بیم اولیاء خدا

خوف

در نصوص اسلامی بر خوف و خشیت از خداوند متعال بسیار تأکید شده است و قرآن کریم برجسته ترین ویژگی علما را خشیت از خداوند می داند حال این سؤال مطرح است: آیا محبت با خوف و خشیت قابل جمع است؟

معنای بیم از خدا

نخستین نکته در تفسیر خوف و خشیت الهی این است که بیم از خدا به معنای بیم از گناه و کارهای ناشایسته است، امام علی علیه السلام، می فرماید: «لا تخف إلا ذنبك، لا ترح إلا ربك؛ جز از گناه خود مترس و جز به پروردگار خویش امید میند.»

از خدا نترس!

روزی امام علی علیه السلام به شخصی برخورد که چهره اش در اثر خوف دگرگون شده بود، از او پرسید: «تو را چه شده؟». آن مرد پاسخ داد: از خدا میترسم!. امام فرمود: «بنده خدا! از گناهت بترس و از عدالت الهی در کیفر ستم هایی که به بندگانش کرده ای بیم داشته باش! خدا را در آن چه به تو تکلیف کرده اطاعت کن، و در آن چه به صلاح توست نافرمانی نکن! سپس از خدا نترس! که او به هیچ کس ظلم نمی کند، و بیش از آن چه سزاوار است کیفر نمی دهد.»

بیم جدایی!

بنابراین، هیچ کس نباید از خدا بترسد، بلکه ما باید از خود بترسیم که گرفتار دستاورد اعمال ناشایسته خود نگردیم. لیکن ترس اولیای خدا، در کیفر اعمال ناصواب، با ترس دیگران متفاوت است، آنان که محبت غیر خدا را از دل بیرون رانده اند، و اطلاعات آنان از خدا نه از ترس دوزخ و نه به امید بهشت است، از آتش فراق می ترسند. برای آنها عذاب جدایی از خدا، از آتش دوزخ دردناک تر است، از این رو امام اولیای خدا، امیر مؤمنان علی علیه السلام، در نیایش می گوید: «فلئن صیر تني للعقوبات مع أعدائك، و جمعت بینی و بین أهل بلائک و فرقت بینی و بین أحبائک و أولیائک فهینی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف أصبر علی فراقک؟! پس اگر مرا به خاطر کیفر گناهانم در جرگه دشمنان قرار دهی، و با اهل بلایت یک جا جمع کنی، و میان من و دوستان و اولیای خود جدایی افکنی، پس ای خدای من و آقای من و مولای من و پروردگار من! گیرم که بر عذاب تو صبر کنم، اما بر جدایی تو چگونه تاب بیاورم؟» جناب شیخ در توضیح این آیه کریمه: **یدعون ربهم خوفا و طمعا؛ پروردگارشان را از روی بیم و طمع می خوانند. سوره سجده آیه 16** می فرمود: «این خوف و طمع چیست؟ خوف فراق و طمع وصل اوست، قرینه این معنا فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل: «فهینی یا الهی ... صبرت علی عذابک فکیف أصبر علی فراقک» است، و همچنین دعای امام سجاد علیه السلام: «ووصلک منی نفسی و إلیک شوقی...؛ وصال تو آرزوی من است و اشتیاق من به سوی توست.»

بیم نپذیرفتن محبوب

اولیای الهی با این که به وظایف خود عمل میکنند، بیم دارند. بیم آنان از این است که مبدا محبوب آنها را نپسندند و آنها را نپذیرد. (والذین یوتون ما ءاتوا و قلوبهم و جله أنهم إلی ربهم راجعون) «و کسانی که آن چه را باید (انجام) بدهند، (انجام) می دهند و

دل‌هایشان هراسان است که به سوی پروردگارشان باز می‌گردند. «سوره مومنون آیه 60 به همان میزان که درد فراق برای اولیای الهی جانگاہ و غیر قابل تحمل است، مسأله پذیرش محبوبی که کمال مطلق است برای آن‌ها اهمیت دارد. یکی از شاگردان شیخ می‌گوید: روزی (جناب شیخ) به من گفت: «فلانی! عروس، خود را برای که آرایش می‌کنی؟» عرض کردم: برای داماد. فرمود: «فهمیدی؟» سکوت کردم. فرمود: «شب زفاف، فامیل عروس تلاش می‌کنند او را به بهترین شکل آرایش کنند تا مورد پسند داماد واقع شود، ولی عروس در باطن، یک نگرانی دارد که دیگران متوجه نیستند، نگرانی او این است که اگر شب وصال نتوانست نظر داماد را جلب کند و یا داماد حالت انزجاری از او پیدا کند، چه کند؟ بنده‌ای که نمی‌داند کارهای او مورد قبول خداوند متعال واقع شده یا نه، چگونه می‌تواند خائف و نگران نباشد؟! آیا تو خود را برای «او» آراسته می‌کنی یا برای «خود» و برای وجهه پیدا کردن میان مردم؟! «اموات وقتی مردند می‌گویند: رب ارجعون لعلی أعمل صالحا: خداوندا مرا بازگردان (به دنیا) تا شاید عملی صالح بجای آورم. سوره مومنون آیه 99 و 100 عمل صالح آن است که خدا پسندد، نه این که نفس تو آن را امضا کند.» از این رو، جناب شیخ همیشه از ملاقات با حق تعالی ترس و واهمه داشت و می‌فرمود: «که خدا خود ترس ندارد (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ: و هر کس از حضور در پیشگاه عز ربوبیت بترسد. سوره نازعات آیه 40) اگر او ما را نپسندد و کارهای ما مورد قبولش نشود چه خاکی بر سر کنیم؟» فرزند شیخ می‌گوید: شیخ می‌گفت: «خدا یا! ما را هم جزو قراضه‌ها - که طرف می‌آید و می‌گوید: من، قراضه و شکسته می‌خرم - خدا یا! ما را هم بخر و قبول کن.»

بخش چهارم - وفات

فصل اول - وفات شیخ

سرانجام در روز بیست و دوم شهریور ماه سال 1340 هجری شمسی سیمرخ وجود پربرکت شیخ پس از عمری خودسازی و سازندگی از این جهان پر کشید. فرزند شیخ روز قبل از وفات او را چنین تعریف می‌کند: روز قبل از وفات، پدرم سالم بود، مادرم در خانه نبود، تنها من در خانه بودم، عصر هنگام، پدرم آمد و وضو گرفت و مرا صدا کرد و گفت: «قدری کسل هستم، اگر آن بنده خدا آمد که لباسش را ببرد، دم قیچی‌ها (پارچه‌های زائدی که بعد از دوخت لباس باقی میماند) در جیبش است و سی تومان باید اجرت بدهد.» پدرم هرگز به من نگفته بود که کسی اگر آمد، اجرت کار چقدر است، من جریان را نفهمیدم. یکی از ارادتمندان جناب شیخ، که شب قبل از وفات، از طریق رؤیای صادقه رحلت ملکوتی وی را پیش‌بینی کرده بود، ماجرای وفات را چنین گزارش می‌کند: شبی که فردای آن شیخ از دنیا رفت، در خواب دیدم که دارند در مغازه‌های سمت غربی مسجد قزوین را می‌بندند، پرسیدم: چه خبره؟ گفتند آشیخ رجبعلی خیاط از دنیا رفته. نگران از خواب بیدار شدم. ساعت سه نیمه شب بود. خواب خود را رؤیای صادقه یافتم. پس از اذان صبح، نماز خواندم و بیدرننگ به منزل آقای رادمش رفتم، با شگفتی، از دلیل این حضور بی‌موقع سؤال کردم، جریان رؤیای خود را تعریف کردم. ساعت پنج صبح بود و هوا گرگ و میش، به طرف منزل شیخ راه افتادیم. شیخ در را گشود، داخل شدیم و نشستیم، شیخ هم نشست و فرمود: «کجا بودید این موقع صبح زود؟» من خوابم را نگفتم، قدری صحبت کردیم، شیخ به پهلو خوابید و دستش را زیر سر گذاشت و فرمود: «چیزی بگوید، شعری بخوانید!» یکی خواند:

خوش تر از ایام عشق ایام نیست
صبح روز عاشقان را شام نیست

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد
باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود

هنوز یکساعت نگذشته بود که حال شیخ را دگرگون یافتم، از او خواستم که برایش دکتر بیاورم. یقین داشتم که امروز شیخ از دنیا می‌رود. شیخ فرمود: «مختارید» دکتر... نسخه نوشت، رفتم دارو را گرفتم هنگامی که برگشتم دیدم شیخ را به اتاق دیگری برده‌اند، رو به قبله نشسته و شمد سفیدی روی پایش انداخته‌اند و با شست دست و انگشت سیابه شمد را لمس می‌کرد. من دقیق شده بودم که ببینم یک مرد خدا چگونه از دنیا می‌رود، یک مرتبه حالی به او دست داد، گویا کسی چیزی در گوش او می‌گوید، که

گفت: «**إِنَّ شَاءَ اللَّهِ**» سپس فرمود: «**امروز چند شنبه است؟ دعای امروز را بیاورید**». من دعای آن روز را خواندم، فرمود: «**بدهید آقا سید احمد هم بخواند**». او هم خواند، سپس فرمود: «**دست‌هایتان را به سوی آسمان بلند کنید و بگویید: یا کریم العفو، یا عظیم العفو، العفو، خدا مرا ببخشد**». من به دوستم نگاه کردم و گفتم: بروم آقای سهیلی را بیاورم، چون مثل این که رؤیا صادقه است و دارد تمام می‌شود، و رفتم.

آقا جان خوش آمدی!

ادامه این داستان را از زبان فرزند شیخ بشنوید ... دیدم اتاق پدرم شلوغ است، گفتند: جناب شیخ حالش به هم خورده، بلافاصله وارد اتاق شدم، دیدم که پدرم در حالی که لحظاتی قبل وضو گرفته و وارد اتاق شده بود، رو به قبله نشسته، که ناگهان بلند شد و نشست و خندان گفت: «**آقا جان خوش آمدید**»! (مقصود از آقا جان امام زمان (ع) است). دست داد، و دراز کشید و تمام شد، در حالی که آن خنده را بر لب داشت!

شب اول قبر

یکی دیگر از دوستان ایشان می‌گوید: در عالم رؤیا، شب اول قبر مرحوم شیخ خدمتش رسیدم، دیدم جایگاه عظیمی از طرف مولا امیر المؤمنین (ع) به او عنایت شده، به جایگاه ایشان نزدیک شدم تا مرا دید، نگاهی بسیار ظریف و حساس به من کرد، مانند پدری که به فرزندش تذکر می‌دهد و او توجه ندارد، از نگاه او به یاد آوردم که همیشه می‌فرمود: «**غیر خدا را نخواهید**». ولی ما باز هم گرفتار هوای نفسیم. به او نزدیکتر شدم، دو جمله فرمود: جمله اول: «**خط زندگی، انس با خدا و اولیای خداست**». جمله دوم: «**آن کس زندگی کرد، که عیالش پیراهنش را شب زفاف در راه خدا ایثار نمود**». منظور مولا امیر المؤمنین (ع) بود که همسرشان حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها پیراهنشان را شب زفاف در راه خدا ایثار نمودند.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ. يَا قَائِمَ الْمَهْدِيِّ (عَج). این تلاش تقدیم به محضر مولا حضرت مهدی (عج).

سلام بر بنده و رسول خدا، حضرت محمد (ص) سلام بر بنده و ولی خدا، حضرت علی (ع)

سلام بر کاملترین مخلوق و حجت خدا، حضرت مهدی (عج).

Jadeye_tariki@yahoo.com

<http://nilofare-abi.persianblog.ir> یا <http://nilofare-abi.persianblog.com>

<http://p-mr-yahyaie.mihanblog.com>

<http://nilofare-abi-lib.blogfa.com>: کتابخانه نیلوفر آبی

شهریور ماه 1386 خورشیدی

ParsBook.Org

پارس بوک، بزرگترین کتابخانه الکترونیکی فارسی زبان

ParsBook.Org



The Best Persian Book Library